



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

پیدا کر

رقا لہم قبیلہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# بیدارگر اقالیم قبله

نویسنده:

محمد رضا جمالی

ناشر چاپی:

روزنامه جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

|    |  |
|----|--|
| ۵  | فهرست                                  |
| ۱۲ | بیدارگر اقالیم قبله                    |
| ۱۲ | سرآغاز                                 |
| ۱۳ | بیدارگر اقالیم قبله                    |
| ۱۳ | یاد کردی از : سید جمال الدین اسد آبادی |
| ۱۷ | ۱ - مصلح عالم اسلام                    |
| ۲۲ | پی نوشتها                              |
| ۲۳ | ۲ - آفاق وجود و شخصیت                  |
| ۲۳ | اشاره                                  |
| ۲۳ | شیخ محمد عبده                          |
| ۲۴ | ذکاء الملک فروغی                       |
| ۲۵ | ملک الشعرا بهار                        |
| ۲۵ | حمید عنایت                             |
| ۲۶ | محمد طاهر الجبلاوی                     |
| ۳۲ | اقبال لاهوری                           |
| ۳۳ | مهدی اخوان ثالث                        |
| ۳۴ | محمد مهدی الجواهری                     |
| ۳۹ | ارنست رنان                             |
| ۳۹ | علی الہامی الجزائری                    |
| ۳۹ | احمد امین                              |
| ۴۳ | سلیم بک العنحوری                       |
| ۴۴ | جرجی زیدان                             |
| ۴۵ | جواهر لعل نہرو                         |
| ۴۵ | خیر الدین زرکلی                        |

|     |                                       |
|-----|---------------------------------------|
| ۴۶  | پی نوشتها                             |
| ۴۷  | ۳ - فلسفه سیاسی                       |
| ۴۸  | ۴ - وحدت اسلامی                       |
| ۴۸  | وحدت اسلامی                           |
| ۵۴  | یادآوری                               |
| ۵۶  | پی نوشتها                             |
| ۵۸  | ۵ - عروه الوثقی                       |
| ۵۸  | عروه الوثقی (۱)                       |
| ۶۴  | عروه الوثقی (۲)                       |
| ۷۰  | پی نوشتها                             |
| ۷۱  | ۶ - اهمیت تجربی مسائل عروه الوثقی     |
| ۷۱  | قسمت اول                              |
| ۷۳  | ۷ - اخلاق اسلامی در عروه الوثقی       |
| ۷۵  | قسمت دوم                              |
| ۸۲  | پی نوشتها                             |
| ۸۳  | ۸ - اهمیت آگاهی و راه به دست آوردن آن |
| ۸۹  | ۹ - دو عروه                           |
| ۹۰  | ۱۰ - اعتقاد ، وحدت اعتقادی            |
| ۹۳  | ۱۱ - خواب زیان خیز                    |
| ۹۵  | پی نوشتها                             |
| ۹۵  | ۱۲ - تشیع سید جمال الدین (توضیح واضح) |
| ۹۵  | تشیع سید جمال الدین                   |
| ۱۰۰ | دو استناد از سید محمد محیط طباطبایی   |
| ۱۰۱ | نظریه شیخ آقا بزرگ تهرانی             |
| ۱۰۲ | حاج سیاح محلاتی                       |
| ۱۰۵ | میرزا رضای کرمانی                     |

- ۱۰۶ - میرزا محمد ناظم الاسلام کرمانی
- ۱۰۸ - اسناد و مدارک درباره ایرانی بودن و تشیع سید
- ۱۱۰ - پی نوشتها
- ۱۱۲ - ۱۳ - مکتب اجتهاد
- ۱۱۲ - مکتب اجتهاد
- ۱۱۵ - سید امیر علی ، مصلح شیعی هند (۱۲۶۵ ه . ق - ۱۳۴۷ ه . ق)
- ۱۲۱ - ۱۴ - حماسه
- ۱۲۳ - پی نوشتها
- ۱۲۳ - حماسه فتواداران
- ۱۲۳ - یاد کردی از : میرزا محمد نقی شیرازی
- ۱۲۵ - ۱ - حوزه سامرا و زمینه پرورش
- ۱۲۷ - ۲ - گزاره ای از زندگی
- ۱۲۹ - ۳ - بیداری و درک مسئولیت
- ۱۳۲ - پی نوشتها
- ۱۳۲ - ۴ - زمینه «اندیشه سیاسی - اجتماعی» در عراق
- ۱۳۶ - ۵ - موقعیت مرکز علمی و دینی نجف
- ۱۳۸ - ۶ - زمینه «اندیشه سیاسی - اجتماعی» در نجف
- ۱۴۲ - ۷ - فقه سیاسی
- ۱۴۵ - پی نوشتها
- ۱۴۶ - ۸ - موضع داشتن
- ۱۴۸ - ۹ - جریان انقلاب
- ۱۴۹ - ۱۰ - سازمان دهی
- ۱۵۰ - ۱۱ - متن فتوی
- ۱۵۲ - ۱۲ - مرزبانی و اشراف
- ۱۵۵ - پی نوشتها
- ۱۵۶ - ۱۳ - رسالت عالمان

- ۱۴ - یاد کرد ..... ۱۶۴
- یاد کرد ..... ۱۶۴
- امر اول ..... ۱۶۵
- امر دوم ..... ۱۶۶
- امر سوم ..... ۱۶۶
- پی نوشتها ..... ۱۶۹
- عقل بیدار ..... ۱۶۹
- یاد کردی از : شیخ محمد خیابانی ..... ۱۶۹
- ۱ - زندگانی و تاریخ ..... ۱۷۳
- ۲ - در حوزه روحانیت ..... ۱۷۴
- ۳ - زهد و خویشتن بانی ..... ۱۷۴
- ۴ - امام جماعت ..... ۱۷۴
- ۵ - داغستان ..... ۱۷۴
- ۶ - بخارا شهر مدرسه های اسلامی ..... ۱۷۶
- ۷ - طرح کلی ..... ۱۷۹
- پی نوشتها ..... ۱۸۲
- ۸ - خیابانی و استقلال موضع ..... ۱۸۳
- ۹ - درگیری و سرمشق ..... ۱۸۵
- ۱۰ - شهامت روحی ..... ۱۸۸
- ۱۱ - سیمای مصلح ..... ۱۸۹
- ۱۲ - عالم دینی در عصر غیبت ..... ۱۹۰
- ۱۳ - بهره وری از آزمون ..... ۱۹۳
- ۱۴ - آرمانهای اسلامی تبریز و گیلان ..... ۱۹۶
- پی نوشتها ..... ۱۹۸
- ۱۵ - تجلیل ..... ۱۹۹
- ۱۶ - افکار و تعالیم ..... ۲۰۴



- ۲۰۴ ..... افکار و تعالیم
- ۲۰۶ ..... [آگاهی سیاسی - الف]
- ۲۰۷ ..... [آگاهی سیاسی - ب]
- ۲۰۷ ..... [آرمان قیام]
- ۲۰۷ ..... [شناخت حقوق و اهمیت آن]
- ۲۰۷ ..... [مقاصد دخمه بانان]
- ۲۰۹ ..... [اتحاد و نقش آن]
- ۲۱۰ ..... [قابلیت]
- ۲۱۰ ..... [مشکل طبقه ضعیف]
- ۲۱۰ ..... [تعلیمات ابتدایی]
- ۲۱۱ ..... پی نوشتها
- ۲۱۲ ..... ۱۷ - شهادت
- ۲۱۴ ..... ۱۸ - خون خیابانی
- ۲۱۷ ..... پی نوشتها
- ۲۱۸ ..... جاریهای اعماق
- ۲۱۸ ..... یاد کردی از : شیخ محمد جواد بلاغی نجفی
- ۲۱۹ ..... ۱ - زندگی و استادان
- ۲۲۳ ..... ۲ - عظمتها
- ۲۲۳ ..... عظمتها
- ۲۲۳ ..... میرزا محمد علی اردوبادی
- ۲۲۵ ..... دکتر توفیق الفکیکی
- ۲۲۶ ..... ۳ - کتابها و اندیشه ها
- ۲۲۶ ..... کتابها و اندیشه ها
- ۲۲۷ ..... ۱ - آلاء الرحمن (۱۱)
- ۲۲۷ ..... آلاء الرحمن
- ۲۲۷ ..... مانند ناپذیری قرآن

|     |       |                            |
|-----|-------|----------------------------|
| ۲۲۸ | ..... | مسئله ۱                    |
| ۲۲۸ | ..... | مسئله ۲                    |
| ۲۲۸ | ..... | مسئله ۳                    |
| ۲۲۸ | ..... | مسئله ۴                    |
| ۲۳۰ | ..... | مسئله ۵                    |
| ۲۳۱ | ..... | مسئله ۶                    |
| ۲۳۱ | ..... | مسئله ۷                    |
| ۲۳۲ | ..... | مسئله ۸                    |
| ۲۳۳ | ..... | مسئله ۹                    |
| ۲۳۴ | ..... | مسئله ۱۰                   |
| ۲۳۴ | ..... | مسئله ۱۱                   |
| ۲۳۴ | ..... | مسئله ۱۲                   |
| ۲۳۴ | ..... | مسئله ۱۳                   |
| ۲۳۴ | ..... | مسئله ۱۴                   |
| ۲۳۶ | ..... | مسئله ۱۵                   |
| ۲۳۸ | ..... | ۲ - الهدی الی دین المصطفی  |
| ۲۳۸ | ..... | قسمت اول                   |
| ۲۴۳ | ..... | قسمت دوم                   |
| ۲۴۷ | ..... | ۳ - الرحله المدرسیه        |
| ۲۵۰ | ..... | پی نوشتها                  |
| ۲۵۲ | ..... | ۴ - شناخت                  |
| ۲۵۲ | ..... | مقدمه                      |
| ۲۵۲ | ..... | الف - ادبیات               |
| ۲۵۲ | ..... | ب - زبانهای دیگر           |
| ۲۵۲ | ..... | ج - انسانگرایی             |
| ۲۵۴ | ..... | د - آگاهی از عقاید و ادیان |

- ۲۵۵ ..... ۵ - اخلاق
- ۲۵۵ ..... اخلاق
- ۲۵۵ ..... الف - پاکی نیت
- ۲۵۵ ..... ب - سلامت نفس و انتقاد پذیری
- ۲۵۵ ..... ج - فروتنی
- ۲۵۶ ..... د - زهد
- ۲۵۶ ..... ه - کوشش
- ۲۵۶ ..... ۶ - خوی پاکیزگان
- ۲۵۶ ..... خوی پاکیزگان
- ۲۵۶ ..... ۱ - مواظبت بر اخلاص
- ۲۵۸ ..... ۲ - تقوی در مصرف اموال عمومی
- ۲۵۹ ..... ۳ - نگرانیهای انسانی
- ۲۶۱ ..... ۴ - فرشته خویی و مردمی
- ۲۶۲ ..... ۵ - موضع بانی
- ۲۶۲ ..... ۶ - عظمت نفس
- ۲۶۳ ..... ۷ - آگاهی رفتاری
- ۲۶۴ ..... ۸ - توجه و عبادت
- ۲۶۴ ..... ۹ - رعایت مسئولیت و ادب و انضباط
- ۲۶۵ ..... ۱۰ - بلند طبعی و آزادگی
- ۲۶۷ ..... پی نوشتها
- ۲۶۹ ..... درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

این ، سومین کتاب است ، از مجموعه «مرزبانان حماسه جاوید» . این مجموعه ، بدینسان تنظیم یافته است :

شیخ آقا بزرگ تهرانی کتاب اول حماسه غدیر کتاب دوم بیدارگران اقالیم قبله کتاب سوم شرف الدین کتاب چهارم شیخ مجتبی قزوینی و مکتب تفکیک کتاب پنجم تفسیر آفتاب کتاب ششم (۱)

با انتشار این کتاب ، نوبت به سه کتاب دیگر می رسد . کتاب پنجم ، در دست گرد آوری و نگارش است ، و امید است در مدت یک سال آینده انتشار یابد . (۲) کتاب ششم هم منتظر روزی است آفتابی ، تهی از بهمن و سردی و سیاهی ، تا بتوان نشست و «تفسیر آفتاب» را نوشت . (۳)

در کتاب حاضر ، درباره هر یک از عالمانی که سخن گفته ام ، از شرح حالنویسی مرسوم چشم پوشیده ام ، زیرا چنین کاری مورد علاقه من نیست . آنچه را این ناچیز لازم می داند و مهم ، نشان دادن تبلور تکلیف است در نفوس آگاه و متعهد ، تا بتوان از آنان سرمشقهایی والا در پیشدید نسلهای جویا قرار داد . و از این راه ، بذر تربیت درست را در جانهای مستعد پاشید . از این رو ، پس از اشاره ای به زندگی عالمان ، به مسائل دیگری پرداخته ام . در آن مسائل نیز توانسته ام از اجمالگویی بگذرم . (۴)

از هنگام نوشتن فصلهای این کتاب ، تا هنگام چاپ آن ، گرچه زمانی اندک فاصله افتاد ، لیکن این زمان اندک ، پر بار بود از رسالت دینی و اصالت موضعی . (۵)

این امر همان است که همانندان مرا شادمان می سازد ، زیرا

آنچه از دینباوری مطلوب است ، «ایمان ثائر» است نه «اقرار را کد» . و داشتن «تب و تاب اسلام عدالت پرور» است نه جز آن . این است . و اینهمه ، مایه شادمانی آگاهان است ، بویژه در آن صورت ، که بری باشد از هر گونه شائبه ، و مطابق باشد با جهت گیری راست و تعهد راستین . دیگر سخنی بر این نمی افزایم .

و لا حول و لا قوه الا بالله

و السلام علی من یخدم الحق لذات الحق

شب دوشنبه ، ۲۰ ماه صفر (اربعین) ۱۳۹۸ هجری قمری (۱۰/۱۱/۱۳۵۶) .

سائلی را گفت آن پیر کهن

چند از مردان حق گویی سخن

گفت خوش آید زبان را بر دوام

تا بگوید حرف ایشان را مدام

گر نیم زیشان از ایشان گفته ام

خوشدلم کاین قصه از جان گفته ام

گر ندارم از شکر جز نام بهر

این بسی بهتر که اندر کام زهر

از کتاب «صفوه الصفا»

**بیدارگر اقالیم قبله**

**یاد کردی از : سید جمال الدین اسد آبادی**

از ساحلهای شمالی آمویه تا دامنه اهرام را بیدار کردن ، و از صخره های دره بدخشان تا پایه های جامع از هر را به حرکت درآوردن ، رسالتی بزرگ بود .

آنروز که خوابی گران بر این قلمرو پنهاور سایه افکنده بود ، و شبی دیجور بر همه سوی آن رنگ سیاهی و سکوت زده بود ، چون خورشید درخشیدن و خوابها را آشفته ساختن و سیاهیها را پراکندن و سکوتها را در هم شکستن ، رسالتی بزرگ بود .

دشمنان دیرین اسلام ، کار خویش را کرده بودند ، و یغماگران منابع مادی و معنوی ، همه چیز را به یغما برده یا در معرض

یغما قرار داده بودند . آنروز تحصیلکردگان و آگاهان ، کسانی بودند که از طریق مدارس دینی دانش آموخته بودند

، و برخی اندک در مدارس تازه تاسیس یافته دیگر .

در برنامه های درسی ، و گفته های مدرسان ، و سخنان واعظان و گفتگوهای منابر و مساجد ، چیزی که بیداری بیافریند و در اجتماع حرکت پدید آورد و به حرکت جهت بخشد ، کمتر یافت می شد . و سخنی که مردم را به دفاع از دین و آزادی برانگیزد و در برابر بیگانگان به مقاومت وا دارد کمتر به گوش کسی می رسید . دشمن کار خویش را آگاهانه انجام داد ، غفلت آفریده بود و خواب ، و ترس پراکنده بود و ترس . سیاست انگلیس و دیگر استعمارگران چنان عمل کرده بود که کسان ، حتی عالمان و فقیهان دین ، مسائل اجتماع را پس پشت افکنده بودند ، و بیرون از چهار دیواری مدرسه و مسجد به چیزی نمی اندیشیدند . مسجد را نیز از استفاده اصلی و هویت صدر اسلامی آن انداخته بودند ، نه در آن تصمیمی به مبارزه با دشمنان اسلام و نشر عدالت اجتماعی گرفته می شد ، و نه سخنی درباره تحرک و حریت و حیات به گوش می خورد .

در بیشتر مدارس روحانی و حوزه های علمی ، کتابها ساکت و آرام باز و بسته می گشت ، و درسها یکنواخت و بی تعهد خوانده می شد . طلاب از رسالت خویش آگاه نبودند . نویسندگان تکلیف خود را نمی دانستند . مفتیان راه را نمی شناختند . مجتهدان موضع اجتماعی و سیاسی نداشتند . منبریان از آگاهی بی بهره بودند . روزنامه نگاران شهادت نداشتند . تجدد خواهان از اصالت موضعی برخوردار نبودند . روشنفکران اعتماد به نفس را از دست داده بودند . صاحب

قدرتان نوکری اجانب می کردند . و در یک کلمه ، مسلمانان و شرقیان در دست عوامل بیگانه و ایادی خیانت خرد شده بودند .

در چنین روزگاری که آنچه بود اینچنین بود ، و هر چه جز این بود ، چیزهایی بود محدود و محلی ، یا آرمانهایی ذهنی و فردی ، در دنیای اسلام ، مجاهدی در گیر و بیداری شجاع و آگاهی متعهد پرورده می گشت ، و دیدن اوضاع در هم ریخته شرق و شخصیت خرد شده رجال اسلام خون او را به جوش می آورد ، و دل او را از درد و تحسر می آکند ، و جان او را از حماسه و خروش لبریز می ساخت .

سید زاده اسد آباد همدان بود و ایرانی و شیعه . او تحصیلات خود را از مکتبخانه آغاز کرده و سپس به حوزه علمیه پا نهاده بود . او سکوت آن روز حوزه ها را تحمل نکرد ، و آن قفل خموشی را که بر دهان وارثان پیامبران و مجاهدان می دید بر نتابید . به تهران ، مشهد ، شیراز ، اصفهان ، شهر ری و حضرت عبد العظیم ، قم ، نجف و حوزه علمیه آن ، به همه جا سر زد ، و در هیچ جا آرام نیافت . به دیگر کشورهای اسلامی رفت و در همه جا آنهمه نابسامانی را به چشم دید و شناخت و نفوذ بیگانگان دشمن اسلام و انسان را ، بویژه در سلاطین و حکام و منابع قدرت ، بخوبی دریافت . آگاه مرد ، سکوت عالمان و مدرسان و طلاب را در برابر هجوم بیگانه نپذیرفت ، و غفلت روحانیت اسلام را از تکالیف



سیاسی و اجتماعی ، خلاف تکلیف دانست . از عالم دینی و مرجع شیعی مفهومی دیگر در ذهن داشت ، و از اسلام شناختی دیگر . پس از سفرها و تاملها ، و دیدن حال اسفبار مسلمانان ، از جاوه تا اسکندریه ، و از تهران تا قاهره ، و از مکه تا ماوراء النهر ، پس از دیدن اینها و خاموشی عالمان و متروک ماندن دو اصل بنیادی و احیاگر «امر به معروف و نهی از منکر» ، و غلبه خیانت و ستم ، و پس از اینکه دید دیگر به حق عمل نمی کنند و از باطل دوری نمی گزینند ، پس از اینها همه ، فرزند حسین ، ماندن در کعبه مسجد و مدرسه و مدرس را ، و ادای مناسک تدریس و فتوی دادن و پیشنمازی و وعظ بیحاصل را جایز نشمرد ، و به سوی خدا و اصلاح امت جد خود راهی شد ، و از نصیحت نصیحت فرمایان بیم به دل راه نداد و وارد پهنه پیکار «ان الحیاه عقیده و جهاد» گشت .

یکی از شاعران بزرگ ، عاشورا را چونان خورشیدی دانسته است که در دل شب سیاه ستم درخشید تا تاریکیهای سرد پلید را بزداید . فرزندان حسین نیز ، در طول تاریخ اسلام ، همواره آفرینندگان خورشید عاشورا بوده اند در برابر شبهای ستم و سیاهی . و یکی از این خورشیدهای فروزان ، در شب سیاه ستم بیدادگران ، سید جمال الدین اسد آبادی حسینی است .

## ۱ - مصلح عالم اسلام

می دانیم که سید جمال الدین را اهل تحقیق و اطلاع ، «مصلح عالم اسلام» خوانده اند . سید جمال الدین مسئله ای را مطرح کرد که ،

هر روز، ملت‌های مسلمان بخواهند از این بدبختی و استعمار زدگی رهایی یابند جز از همان راه که سید پیشنهاد کرده بود و در راه آن، همه هستی خود را داد، نمی‌توانند رهایی یافت. و آن «اتحاد اسلامی» است.

استعمار از آغاز خوب به هدف سید و نتیجه آن پی برد. و هنگامی که سید چوب را برداشت، گربه دزد به جای اینکه فرار کند، مقاومت کرد تا چوب را بشکند. نخست خود سید را به دهها مهلکه سیاسی و اجتماعی افکند، آنگاه به دست ناصر الدین شاه، در زمستانی مهیب، از آستانه «حضرت عبد العظیم» به کرمانشاه تبعیدش کرد و سرانجام در مقر سلطان عثمانی، سر به نیستش نمود. بعد نیز همواره کوشید تا سکوتی که درباره سید - به دست عمال خود - با ایجاد رعب به وجود آورده بود ادامه یابد. سپس یارانش را یکی پس از دیگری از میان برد. اما چون نگریست که به گفته خود سید:

انعدام صاحب، نیت، اسباب انعدام نیت نمی‌شود. صفحه روزگار حرف حق را ضبط می‌کند. (۶)

کوشید تا آنچه را سید رشته بود پنبه کند. از این رو، از جمله کارهایی که کرد، کسانی را واداشت تا دهها کتاب - آکنده از تهمت و دروغ - علیه شیعه بنویسند، و باز روابط این دو فرقه - روابطی که اقامت ۸ ساله سید جمال الدین در مصر (۸)، و تماس ممتد او با شیخ محمد عبده و دیگر افاضل آن سرزمین و سایر سرزمینهای اسلام، تا

حدود زیادی به بهبود آن کمک رسانیده بود. و شاید به همین منظور، شیخ محمد عبده، «نهج البلاغه» را - حتی با «خطبه شقشقیه» - شرح و چاپ کرد، و در سراسر ممالک اسلامی عرب منتشر ساخت.

کار دیگری که استعمار در برابر این دشمن کم مانند خویش کرد، واداشتن گروهی از دژخیمان ناصر الدین شاه بود تا او را بدنام کنند، و مثلاً در صدد برآیند تا سید حسینی فرزند علی و فاطمه و بزرگترین مدافع مرزهای قرآن، و به تعبیر خودش «امت محمدیه» (۹)، و سرآمدترین فیلسوف مسلمان در قرون اخیر را به ارمنی بودن، یا نامختونی، شهره سازند (۱۰) زهی جلافت و بی آبرویی، زهی! . چرا، برای اینکه قداست این مصلح بزرگ اسلامی در نظر جوانان یا بی اطلاعان لکه دار گردد و در نتیجه، فکر حماسی او نیز از زنده بودن و پیرو داشتن بیفتد. بنابر آنچه گذشت، نوشتن مقالات و ارائه اسنادی صحیح که واقعیت روحانی و اصلاحی سید را نشان دهد، و موجب زنده شدن مقصد استعمار ویران کن او شود، خدمتی بس بزرگ است. من در این باب توصیه می کنم که اهل کتاب، بخصوص نسل جوان که می خواهند خود را بسازند و چون مردان بزرگ خطر کنند و حماسه بیافرینند، از جمله، این سه کتاب را بحتم بخوانند:

۱ - «سید جمال الدین حسینی پایه گذار نهضت‌های اسلامی» از: صدر واثقی، چاپ شرکت انتشار.

۲ - «نقش سید جمال الدین اسد آبادی در بیداری مشرق زمین» از

: محقق علامه ، استاد سید محمد محیط طباطبایی ، با مقدمه ای و به ضمیمه آن ، چندین نامه بسیار مهم سید ، به گرد آوری سید هادی خسرو شاهی ، چاپ قم .

۳ - «شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی» از : میرزا لطف الله اسد آبادی ، با مقدمه ای از حسین کاظم زاده ایرانشهر ، چاپ قم ، دار الفکر .

در اینجا نکته ای بس مهم را نیز می خواهم یاد کنم ، و آن این است که کسانی که در این سالهای اخیر ، در هر جای جهان و به هر زبان ، درباره تاریخ فلسفه اسلامی یا فلاسفه اسلام ، یا فلسفه و فلاسفه اسلامی ایران ، کتاب یا مقاله نوشته اند یا درس داده اند ، و سید جمال الدین را در این شمار نیاورده اند ، بیگمان ، کار خویش را با نقصی عظیم و غیر قابل جبران و حتی غیر قابل چشمپوشی توأم کرده اند . در این سده اخیر کدام فیلسوف در اسلام و ایران ، عظیم القدرتر از سید جمال الدین داشته ایم ؟ فیلسوفی که از دیدگاه ویژه فلسفی نیز می توان او را یکی از بهترین اخلاف فارابی و ابن سینا و ابو الحسن عامری و امثال اینان در فلسفه سیاسی ، و ابن خلدون در فلسفه اجتماعی دانست ، آنهم نه صرفاً نظری بلکه عملی و نه صرفاً متفکر بلکه فعال ، فیلسوفی که فلسفه اجتماعی دانست ، آنهم نه صرفاً نظری بلکه عملی و نه صرفاً متفکر بلکه فعال ، فیلسوفی که فلسفه اجتماعی و سیاسی او ، از وحی قرآنی و سنت اسلامی کاملاً سیراب است ، فیلسوفی

که باید او را پس از ابو نصر فارابی ، بزرگترین فیلسوف سیاسی اسلام دانست .

باید یاد آوری کنم که مدتی پس از نوشتن این مطلب و اشاره به اهمیت سید جمال الدین در تاریخ فلسفه اسلامی و مقام او در فلسفه سیاسی و اجتماعی در مقایسه با فارابی و دیگران ، دیدم از جمله مورخ فلسفه و محقق مصری معروف ، دکتر ابراهیم مدکور ، به اهمیت موضوع توجه یافته است ، و در کتاب خود ، «فی الفلسفه الاسلامیه ، منهج و تطبیقه » ، فصلی منعقد کرده است زیر این عنوان : «النبوه فی رای جمال الدین الافغانی » (۱۱) . در این فصل نخست در این باره سخن گفته است که سید جمال الدین آثار مکتوب بسیاری از خود بر جای نگذاشته است ، و از این جهت مانند سقراط است که بیشتر به القای تعالیم خویش معتقد بود تا کتابت و تالیف ، البته بجز سفرهای سید به شرق و غرب و حرکات و درگیریهای سیاسی و سخنرانیها و . . . که در راه آرمان اصلاحی خویش داشت و اینهمه مجالی برای تالیف نمی گذاشت . سپس وارد این بحث شده است که نظر فلسفی او درباره «نبوت» و «عصمت» چه بوده است ، و مقایسه این نظر با نظریه فلسفی فارابی در این باره .

خلاصه آنکه سید جمال الدین حسینی همدانی اسد آبادی ، شهرت یافته به افغانی ، فیلسوف سیاسی و اجتماعی اسلامی بزرگی است که نوع محققان و آگاهان از مسائل تاریخ و سیاست و اجتماع و جوانب آن ، وی را به عظمت و اخلاص ستوده اند و در او جز فداکاری و خوبستن را فراموش

کردن و بر سر هدف گذاشتن چیزی ندیده اند، و او را با اوصاف «حکیم مجدد»، «پیشوای مصلح»، «قطب دایره علوم»، «نادره دوران»، «آیتی» از آیات خدا (آیات الله) نام برده اند.

## پی نوشتها

۱. کتاب «میر حامد حسین» نیز، به عنوان «کتاب هفتم» بر مجموعه «مرزبانان حماسه جاوید» افزوده گشته است.
۲. کار تدوین این کتاب، هنوز سامان نیافته است.
۳. سپاس خداوند را، که با توفیق او، و درود ارواح مکرّم را، که با عنایات آنان، این روز رسید، و خورشید آزادی، از افق خونبار انقلاب تایید. و رساله ای به امید اینکه تفسیری بر آفتاب باشد، نگاشته آمد، و منتشر گشت...
۴. اشاره است به محدودیتهای سیاه، و خفقان و حشمتبار دوران منحوس.
۵. اشاره است به طلوع طلایه های انقلاب، و گسترش حماسه های سیال مردمی، و جاری شدن خون آفتاب در جان روزها و لحظه ها.
۶. «نقش سید جمال الدین اسد آبادی در بیداری مشرق زمین» - تالیف سید محمد محیط طباطبائی، ص ۲۸۲، چاپ قم.
۷. و یکی از خدمات بسیار مهم کتاب «الغدیر» پاسخگویی عالمانه و مستند به همین کتابها و همین دروغها و همین تهمت‌هاست، به منظور تجدید بنای وحدت اسلامی.
۸. احمد امین مصری، درباره این ۸ سال (از اول محرم سال ۱۲۸۸ هجری قمری تا سال ۱۲۹۶) می نویسد: «هشت سالی که از بهترین و با برکت ترین سالها بود برای مصر و برای همه شرق، نه به این دلیل که سید جمال الدین توانست در این مدت، زیبایی و

شکوه این سرزمین را زنده کند و سعادت و خوشبختی را به مردم آن ارزانی دارد، بلکه به این جهت که در همین سالها بود که او بذرهایی در زمین افشاند که - در نهان - برای رشد و نمو آماده می گشت و برای رویدن و شکوفه دادن پرورده می شد. هر چه پس از این (هشت سال اقامت سید جمال الدین)، در مصر پدیدار گشت، یعنی عشق به آزادی و جهاد در راه آن، اینهمه از همان بذری بود که او افشاند، اگر چه در کنار آن، عوامل دیگری نیز به کمک بیامد...» - «زعماء الاصلاح» ص ۶۲.

۹. «سید جمال الدین حسینی پایه گذار نهضت‌های اسلامی» - تالیف صدر واثقی، ص ۱۷۵، چاپ شرکت انتشار (۱۳۴۸)، «نقش سید جمال الدین...» ص ۱۷۹.

۱۰. «نقش سید جمال الدین...»، بخش «نامه‌ها»، ص ۱۹۵.

۱۱. «فی الفلسفه الاسلامیه، منهج و تطبیقه»، ص ۱۱۳ - ۱۱۵، چاپ دوم، دار المعارف مصر.

## ۲ - آفاق وجود و شخصیت

### اشاره

در اینجا می خواهم سخنان چند تن از مردم صاحب نظر و آگاه را، درباره سید و چگونگی وجودی او بیاورم. در نقل این سخنان ترتیب ویژه ای رعایت نشده است.

### شیخ محمد عبده

شیخ محمد عبده، عالم بزرگ مصر، او را، پس از پیغامبران، فرزانه ترین اولاد آدم دانسته است:

فانی لو قلت ان ما آتاه الله، من قوه الذهن و سعه العقل و نفوذ البصیره، هو اقصی ما قدر لغير الانبياء، لکنت غير مبالغ (۱). - من اگر بگویم، ذهن نیرومند و عقل بزرگ و دید نافذی که خدا به سید جمال الدین داده است، پس از پیامبران در بالاترین مرتبه جای دارد مبالغه نکرده ام.

نیز شیخ محمد عبده می گوید:

و بینما الناس علی هذا، لا کاتب ینبهم، و لا واعظ یعظهم، اذ عرض امر قلما یلتفت الیه، و ان کان مما جرت به السنه الالهیه فی کل زمان: جاء الی هذه الدیار فی سنه ۱۲۸۸ ه، رجل غریب، بصیر فی الدین، عارف باحوال الامم، واسع الاطلاع، جم المعارف، جریء القلب، و هو المعروف بالسید جمال الدین الافغانی. اشتغل بالتدریس لبعض العلوم العقلیه... و کان طلبه العلم ینتقلون بما یکتبونه من تلک المعارف الی بلادهم ایام البطاله، و الزائرون یدهبون بما ینالونه الی احیائهم، فاستیقظت مشاعر، و انتبعت عقول، و خف حجاب الغفله... (۲)

- در همان حال که مردم در غفلت و محرومیت و بدبختی به سر می بردند، یعنی نه نویسنده ای بود

که آنان را بیدار کند، و نه واعظی به هم می رسید که حرف حسابی به مردم بگوید، در این چگونگی حال، امری اتفاق افتاد که در ابتدا کمتر مورد توجه قرار می گیرد، اگر چه سنت الاهی، در همه زمانها و ادوار، بر ظهور اینگونه امری در چنان احوالی جریان داشته است. آن امر این بود که مردی غریب وارد مصر شد، مردی آگاه و با خبر از دین، آشنا به احوال ملتها، مردی پر اطلاع و دارای فرهنگی وسیع، و شجاع و پر دل، که معروف شده بود به سید جمال الدین افغانی. او شروع کرد به تدریس برخی از علوم عقلی و فلسفه. . . طلاب درس او را می نوشتند و معارف و علوم را که از او می آموختند، در ایام تعطیل، به شهرها و آبادیهای خویش می بردند و می پراکندند. کسانی که به دیدار او می آمدند نیز، مطالب و آگاهیهایی را که از او فرا می گرفتند به میان اقوام و قبایل خویش می رساندند و نقل می دادند. بدین گونه بود که شعور خفته اجتماع بیدار شد، و عقول مردم از خواب در آمد، و پرده غفلت و بیخبری رو به پاره شدن گذاشت. . .

### **ذکاء الملک فروغی**

محمد علی فروغی، که خود نویسنده کتاب «سیر حکمت در اروپا» است و آثار دیگر، و آگاه از احوال عالمان و حکیمان و مردان بزرگ، درباره سید و دیدار خود با او چنین می گوید:

او را دریایی از علم و فضل دیدم. . . عالمی مانند سید



، قبل آن (دیدار) و بعد از آن ندیدم . (۳)

### ملک الشعرا بهار

ملک الشعرا بهار او را «ژنی» ، «فیلسوف بزرگ» و «فیلسوف شرق» خوانده است ، چنانکه گوید :

مردم سید مرحوم را از بزرگترین فلاسفه و از نوابغ و بزرگان شمرده اند . و شک نیست که سید در مسائل سیاسی و اجتماعی ، دارای گزینه کامل و افکار عالی و اطلاعات رسایی بوده . . . ما سید را مردی بسیار عالیمقام و عالم و خدمتگزار بشر (به اعتبار امروز) می شماریم . . . چه عیب دارد که سید جمال الدین ، فیلسوف شرق . . . (۴)

### حمید عنایت

دکتر حمید عنایت ، محقق صاحب نظر ، اینگونه گفته است :

گسترش نهضت ضد استعماری و حس وطن دوستی در مصر قرن سیزدهم به رهبری او و مریدانش روی داد . و در قرن حاضر نیز سعد زغلول ، مؤسس حزب «وفد» که زمانی ابتکار مبارزات ضد استعماری مردم مصر را بر عهده داشت ، از شاگردان او بود . در ترکیه ظهور فکر مشروطه خواهی و ترقی خواهی ، خاصه در مبانی آموزش و تربیت با ذکر مکرر نام او همراه است . در ایران ، مورخان انقلاب مشروطیت در شناخت قدر و مقام او در بروز انقلاب همدستانند . . . سید انگلستان را نه تنها قدرتی استعماری ، بلکه «دشمن صلیبی» مسلمانان می دانست و معتقد بود که هدف انگلستان نابودی اسلام است ، چنانکه یکبار نوشت که انگلستان از آن رو دشمن مسلمانان است که اینان از دین اسلام پیروی می کنند . انگلستان همیشه به نیرنگهای گوناگون می کوشد تا بخشی از سرزمینهای اسلامی را بگیرد و به قومی دیگر بدهد ، گویی شکست و دشمنکامی اهل دین را خوش دارد ، و سعادت خویش را

## محمد طاهر الجبلاوی

استاد محمد طاهر الجبلاوی اینسان نوشته است :

همینکه خبر ورود سید جمال الدین به مصر پراکنده گشت ، جویندگان علم و طلب کنندگان حریت و آزادی به سوی او شتافتند ، تا از چشمه سار دانش او بهره گیرند ، و تا در وجود او به یک «رهبر شایسته» دست یابند .

سید جمال الدین هم به کوشش برخاست . به آنان در مورد امور دینیشان بینایی داد و آن مردم را برای مطالبه حقوق آزادی و استقلال بر شوراند . گروهی از علما و نویسندگان و سخنرانان و وعاظ را گرد آورد و آنان را واداشت تا از راه نوشتن و سخنرانی و تدریس ، آرمان والای مبارزه با استعمار را تحقق بخشند . . . خود نیز به نوشتن مقاله برای روزنامه ها دست زد و در مجامع بزرگ سخنرانیها کرد و به تدریس معارف دینی و مبانی ملی پرداخت . فریاد سید در دلها اثری عظیم کرد ، تا جایی که استعمارگران یقین کردند که مصلح بزرگ ، راههای حیلہ گری آنان را روشن کرده است ، و اطمینان جاهلانه ای را که برخی مردم نادان به آنان یافته بودند بر باد داده است . زمامداران آن روز مصر نیز دانستند که سید جمال الدین افکار را متوجه نکبتها و بدبختیها می کند ، نکبتها و بدبختیهایی که به علت اسرافکاری و فساد حکومت آنان همه جا را فرا گرفته است . از این رو این زمامداران به برخی از عالم نمایان جیره خوار دستور دادند تا در باب عقیده دینی او القای شبهه کنند و او

را به بیدینی متهم سازند . چون سید جمال الدین از طریق فکر دینی به اصلاحات خویش اقدام کرده بود و با این سلاح بران بود که مبارزه می کرد ، دشمنان او نیز خواستند خود همین سلاح را علیه او به کار برند ، اما نتوانستند ، چون نهضت سید دامن گسترده بود و افکار او انتشاری وسیع یافته بود ، و شاگردان او دیگر ، در شمار مردان بزرگ بودند .

این بود که دشمنان در کاربرد سلاح دینی ، به زیان این «مصلح دینی» پیروز نگشتند . سید جمال الدین از نشر دعوت خویش دست برنداشت ، با اینکه همه قدرتهای انگلیسی و مصری آنروز علیه او بسیج شده بود . کار به جایی رسید که خدیو توفیق (۶) نسبت به او خیانت و حيله روا داشت و دستور داد او را از مصر تبعید کنند . شباهنگام ، هنگامی که سید به خانه می رفت ، قوای پلیس ریخت و او را به ایستگاه راه آهن قاهره برد و با قطار به سویس روانه کرد . سید در آن حال هیچ چیز با خود نداشت ! نه هزینه ای ، نه زاد و توشه ای . قنسول ایران ، در آن چگونگی او را دید و خواست مبلغی به او تقدیم دارد . سید نگرفت و گفت : «برای خود نگاه دارید ، شما به آن نیازمندترید . شیر هر جا برود شکار خویش بیابد . . .»

سید جمال الدین معتقد بود که روحیه صلیبی همواره در وجود رجال غرب کمین کرده است . و استعمار پیوسته می کوشد تا روح دینی و اجتماعی و اقتصادی را در سرزمینهای اسلامی ناتوان کند

، تا خود بتواند پیروز گردد و حکم راند . سید به خاطر همین خطر ، مسلمانان را به «اتحاد» دعوت می کرد و به فرا گرفتن راه و رسم ترقی - همان راه و رسمی که غرب به وسیله آن پیش افتاده بود . سید می خواست مسلمانان از عوامل پیروزی غرب و امکانات غریبها آگاه شوند و خود ، آنها را به چنگ آورند . او دایم می کوشید و مبارزه می کرد تا کشورهای اسلامی را از چنگال بهره کشان و بیگانگان رها سازد ، و سطح این کشورها را - از نظر اوضاع داخلی و سیاست خارجی - بالا آورد . سید مسلمانان را می خواند تا نظریات و مسائل خرافی را که در روزگاران ضعف به دین اسلام بسته شده بود دور بریزند . سید نگران بود از اینکه می دید وضع کشورهای اسلامی روز بروز بدتر می شود و دولتهای استعماری همواره سر راه مسلمانان و کشورهایشان کمین کرده اند . می دید که کارها همه به دست حکام بی کفایت ، و ایادی مرموز و مامور استعمار است ، و حتی یک کار عمده به دست خود مردم نیست ، و کسی اعتنایی به مردم ندارد .

اختلافهای دولتهای اسلامی و احزاب سیاسی گوناگون ، با عناصر و مقاصد مختلف ، نیز سید را سخت آشفته می ساخت . از این رو می کوشید تا اینهمه را متحد کند و یکی سازد ، و دولتهای اسلامی را با هم پیوند دهد و در یک صف آرد ، تا امتی بزرگ و یگانه به وجود آید ، که دل استعمارگران را آب کند .

سید یاران و مریدان خویش را جمع کرد و با صراحت درباره وضع

اسفبار و فساد همه گیر کشورهایشان با آنان گفتگو کرد . گفت : پدران و نیاکان ما مسلمانان که به بلندترین قله شکوه و عظمت رسیدند ، تنها و تنها به این علت بود که به حقیقت‌های دین چنگ درزدند و چونان بنایی یکپارچه و استوار ، یگانه شدند و همه پشت هم بودند . همینکه مسلمانان از راه یگانگی دور گشتند ، لقمه استعمار شدند . چرا ، چون :

ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم (۷)

- خداوند حال و روز هیچ ملتی را تغییر نمی دهد ، تا اینکه خود آن ملت حال و روز خود را تغییر دهد .

این فریاد در دلها اثر کرد و همه برخاستند تا آن اصول و مبادی مترقی را که مصلح بزرگ پیشنهاد می کرد به عمل آورند . انگلیس نیز خطر این فریاد را برای مقاصد استعماری خویش دریافت ، و برای کوبیدن آن به وسایل گوناگون دست زد . در مبارزه با سید برخی از امرا و مزدوران استعمار نیز شرکت داشتند . سلاح سید ، مقاله نویسی ، سخنرانی و «تأثیر شخصی» بود . او به هر جا پا می نهاد آنجا را مشتعل می کرد . در مناسبت‌های مختلف ، کلمات و اشاراتی داشت نفوذ گر و باز هم نفوذ گر . سید رساله ای نوشت در رد طبیعی - مسلکان . آن را شیخ محمد عبده به عربی ترجمه کرد . (۸) رساله با کوچکی که دارد شامل مطالبی است که در کتابهای بزرگ نیست . نویسنده در این رساله همه تکیه اش بر برهانهای عقلی و دلیلهای بدیهی است . سید چون دید مسلکی به نام «نیچریه» یا طبیعی گری (الحاد و

مادیگری) پدید آمده است ، به نوشتن این رساله پرداخت ، تا تباهی آن مسلک را روشن سازد و اهمیت دین را در نشر تمدن و بالا- بردن سطح شخصیت انسانی نشان دهد . او در این رساله ، نظریه داروین که بذریعگی می افشاند - با اینکه خود داروین بیدین نبود - و نظریه دیگر غریبهها را رد کرد . می دید که نیچریها ، که خود را بدین نام خوانده اند ، زیر تاثیر برخی از فلاسفه مادی غرب قرار گرفته اند ، اصل عالم را ماده می دانند ، و هر شیئی را در برابر ماده خاضع می پندارند ، و منکر دین و روح و آغاز آفرینشند .

سید این مسلک را با روش خود ، که بر دلایل روشن و براهین عقلی و نظریات مبتنی بر روح دین استوار بود ، رد کرد و ثابت کرد که فلاسفه مادی - مسلک غرب چیز تازه ای نیاورده اند ، بلکه مسلکی از مسلکهای یونان قدیم را از نو مطرح کرده اند ، مسلکی که سابقه دراز داشته است و در دوران اسلامی نیز شناخته بوده است و زنادقه دارای همین مسلک بوده اند .

سید فلاسفه را تقسیم می کند به فلاسفه مؤمن و فلاسفه ملحد ، و فلاسفه قدیم و فلاسفه جدید ، و مسلکهای همه را شرح می دهد ، و دلایل مادیون را با منطق عقلانی و بداهت منطقی رد می کند . او اهمیت و تاثیر دین را نیز در ترقی امتهای و ملتها و پدید آمدن تمدن انسانی شرح می دهد ، و اثر الحاد و بیدینی را در سقوط انسانیت یاد می کند ، و بخصوص مزایای دین اسلام را ، در

برانگیختن عقلها و خردها و تطهیر و پاکیزه ساختن جانها و روانها بر می شمارد . . . (۹) سید محمد محیط طباطبائی این استاد محقق پر اطلاع که درباره شناخت و زندگی و افکار سید جمال الدین آگاهیهای سودمند بسیار دارد - چنانکه درباره بسیاری از موضوعات دیگر - چنین می گوید :

سید جمال الدین ، که در فاصله ۱۲۹۶ و ۱۳۰۶ هجری ، مانند ستاره فروزانی ، در افق تاریخ و خاموش خاورمیانه درخشید - چنانکه در مورد خود به طور مشروح خاطر نشان گردیده - عامل مهمی در ایجاد نهضت‌های آزادیخواهی مسلمانان جهان بوده است . اثر فعالیت روحی او ، در برانگیختن عناصر پیشاهنگ مبارزه با استبداد و استعمار و دست پروردگان هر دو ، و [رهایی طلبی] از جهل و تفرقه و تسلیم به قدرت ، از «مسکو» تا «حیدر آباد» و از «کلکته» تا «اسکندریه» و از «کابل» تا «اسلامبول» چیزی نیست که به اثبات و استدلال جداگانه محتاج باشد . مراجعه ای به سر مقاله های «عروه الوثقی» که به زبان عربی در پاریس نوشته ، و سر مقاله های «معلم شفیق» اردو که در حیدر آباد به زبان فارسی نگاشته ، و تحلیل و تجزیه عناصر اصلی مطلب - که سلسله جنبان قلم تحریر او بوده است - ما را به وسعت نواحی تفکر و تدبر و عظمت مقام گفتار و کردار او آگاه می سازد .

سید که در کابل او را «اسلامبولی» ، و در قاهره «کنری» ، و در اروپا «افغانی» ، و در حیدر آباد دکن «مصری» می پنداشتند ، همان ایامی که شیخ محمد عبده ، در مقدمه ترجمه عربی «نیچریه» ، او را از سادات کنر افغانی مرزنشین هندوستان می شمرد ، و میرزا تقی خان فرهنگ کاشانی و محمد حسنخان اعتماد السلطنه ،

در روزنامه های «فرهنگ» اصفهان و «اطلاع» طهران ، او را سید جمال الدین حسینی همدانی می خواندند و مقدم او را در بازگشت به ایران نیکو یاد می کردند ، و مخبر روزنامه «اختر» اسلامبول ، در شهر شیراز ، خبر ورود او را از بوشهر به شیراز با توصیف به «سید همدانی» برای «اختر» می نوشت ، خود در افقی گسترده تر و خارج از مرز بوم و نژاد و آزاد از تعلق خانواده و تبار و منقطع از اینگونه تعلقات محدود و محصور ، به دور نمای وسیعی می نگریست که در آن ، جامعه مسلمانان جهان بدون قید نژاد و بوم و بر ، بایستی برادر وار برای تغییر ماهیت اوضاع نامناسب روزگار خود ، کوشش مشترک داشته باشند . بدین سان شخصیت مؤثر و بلند نظر او در فراز افق امتیازات عنصری و مولدی ، مانند آفتاب بر همه جا یکسان می تافت و هندی و افغانی و ترک و تاتار و عرب را ، مانند ایرانی ، از پرتو حیاتبخش وجود خود ، به طرز متساوی ، بر خوردار می ساخت . . . .

(۱۰)

### اقبال لاهوری

شاعر و فیلسوف پاکستانی ، محمد اقبال لاهوری (م - ۱۳۱۷ ش) ، خود از متفکران بزرگ و از مصلحان مجاهد مسلمان است در این سده اسلامی . درباره او کتابها ، رساله ها و مقاله های بسیار نوشته اند ، به زبانهای مختلف . اقبال بجز افکار عمیق جهان شناختی ، در شناخت استعمار و مبارزه با آن و آگاهی از مشکلات گوناگون ملل اسلام ، از پیشروان بود . و همو بود که سرانجام ، حزب مسلم لیک ، با الهام از اندیشه های او ، به فکر تشکیل کشور مستقل افتاد ، تا



بدین گونه مسلمانان هند را از سلطه استعمار رهایی بخشید . و همین فکر منتهی به تشکیل کشور «پاکستان» شد . اقبال در مثنوی «جاوید نامه» ، پاره ای از افکار سید جمال الدین را بیان کرده است . او به راهنمایی پیر رومی ، به سیر می پردازد ، و در فلک «عطارد» به زیارت ارواح جمال الدین و سعید حلیم پاشا نایل می گردد :

من به رومی گفتم این صحرا خوش است در کهستان شورش دریا خوش است من نیابم از حیات اینجا نشان از کجا می آید  
آواز اذان ؟ گفت رومی این مقام اولیاست آشنا این خاکدان با خاک ماست بو البشر چون رخت از فردوس بست یک دو  
روزی اندرین عالم نشست این فضاها سوز آهش دیده است ناله های صبحگاهش دیده است خیز تا ما را نماز آید به دست  
یک دو دم سوز و گداز آید به دست رفته و دیدم دو مرد اندر قیام مقتدا تاتار و افغانی امام سید السادات مولانا جمال زنده از  
گفتار او سنگ و سفال

سپس - چنانکه یاد شد - به بیان افکار سید جمال الدین می پردازد ، که همه خواندنی است و در خور دقت و ژرفنگری بسیار . رجوع کنید به «جاوید نامه» .

### مهدی اخوان ثالث

شاعر معاصر ، مهدی اخوان ثالث (م . امید) ، ضمن نامه ای ، به نگارنده این سطور ، درباره سید جمال الدین ، چنین می گوید :

... کتاب استاد محیط طباطبائی ، به لطف شما رسید ، کتابی که درباره سید جمال الدین نوشته اند . (۱۱) آنکه به نظر من شیر مردی بزرگوار بوده است از اسد آباد اسلام ، اسدستان و خانه شیری بزرگ ،

که در هر قرن چندین و چند شیر مرد و سالار بزرگوار اسلامی و جهانی داشته است و دارد ، یعنی امروز هم این «فیض منقطع نشده است . (۱۲) بله او را نگوییم ایرانی ، یا افغانی ، یا هر کجایی دیگر . او را اسدی از اسدستان اسلام آباد بشماریم ، مردی که خود را والا-تر از این قدر می نهاده است که منسوب به شهری و کشوری باشد ، و زندگی پر تلاش و پر ارزش خود را ، بتمامی ، وقف همه قلمرو اسلام و حتی تمامت شرق خفته و غدر و ناسپاسی دیده از جهان ، کرده بوده است . . .

### محمد مهدی الجواهری

شاعر بزرگ و بلند آوازه عراقی ، محمد مهدی الجواهری ، در قصیده ای بلند (۷۴ بیت) و با صلابت ، که از نظر وزن و روی ، به استقبال یکی از قصاید معروف ابو العلاء معری (۱۳) سروده است ، عظمت‌های سید جمال الدین را یاد کرده است . من در اینجا چند بیت از این قصیده را ، با گردانیده پارسی آن ابیات ، از نظر خوانندگان می گذرانم :

هویت لنصره الحق السهادا فلولا-الموت لم تطق الرقادا و لو لا-الموت لم تترك جهادا فللت به الطغاه و لا-جلادا و ان كان الحداد یرد میتا و تبلغ منه ثاکله مرادا فان الشرق بین غد و امس علیک بذله لبس الحدادا ترفع ایها النجم المسجی ! و زد فی داره الشرف اتقادا ! و در بالفکر فی خلد اللیالی و جل فی الکون رایا مستعدا فان الموت اقصر قید باع بان یغتال فکرا و اعتقادا جمال الدین ، یا روحا علیا !

تنزل بالرساله ثم عادا تجشمت المهالك في عسوف تجشمه سواك فما استقادا طريق الخالدين ، فمن تحامى مصائرهم تحاماه و  
حادا كثير الرعب بالاشلاء ، غطت مغاوره الجماجم و الوهادا جماجم رائدى شرف و حق تهاووا في مجاهله ارتيادا و اشباح  
الضحايا في طواه على السارين تحتشد احتشادا و فوق طروسه خطت سطور دم الاحرار كان له مدادا شققت فجاجه لم تخش تيتها  
و مذابه ، و ليلا- ، و انفرادا لانك حامل ما لا يوازي بقوته : العقيده و الفؤادا و انت ازددت من سم زعاف تذوقه سواك فما  
استزادا نضال المستبد يرى انكشافا عمايته ، و عشرته سدادا اذا استحلى غوايته و اصغى الى المتزلفين له تمادى خشيت الله عن  
علم ، و حق ، اذا لم تخش في الحق العبادا ! و لم تنزل على اهواء طاغ و لا عما تريد لما ارادا و لم تجد الامانى و المنايا مبرره  
عن الحق ارتدادا و لم ار فى الرجال كمستمد من الحق اعتزازا و اعتدادا و كان معسكران : الظلم يطغى و مظلوم ، فلم تقف  
الحيادا و لم تحتج ان البغى جيش و ان الزاحفين له فرادى و ان الامر مرهون بوقت ينادى حين يازف لا ينادى معاذير بها ادرعت  
نفوس ضعاف ترهب الكرب الشدادا جمال الدين ! كنت و كان شرق و كانت شرعه تهب الجهادا و كانت جنه فى ظل سيف  
حمى الفرد الذمار به و ذادا و ايمان يقود الناس طوعا الى الغمرات فتوى و اجتهادا و ناس لا- الحضاره دنستهم و لا طالوا مع  
الطمع امتدادا و كانت «عروه و ثقى» تزجى لمنقسمين حبا و اتحادا (١٤)

- تو عاشقانه ، در راه يارى حق

- ، خواب و آرامش خویش به یکسوی افکندی ، اگر خواب مرگ نرسیده بود ، تو یک لحظه غنودن نمی یارستی !
- اگر خواب مرگ تو را نر بوده بود ، یک دم از جهان نمی آسودی ، و از آن پیکار که تجاوزکاران را با آن هزیمت می دادی نمی گسستی .
- اگر جامه سیاه سوک ، مرده ای را زنده کند ، و اگر با سیاه پوشیدن ، فرزند مادر فرزند مرده ای به او باز گردد ،
- سرتاسر شرق ، میان دیروز و فردا ، جامه سیاه زبونی و خواری بر تن کرده است تا تو ، ای فرزند بزرگ شرق ، باز گردی !
- ای ستاره پر فروغ روی در نقاب خاک نهفته ، یکی بر آی ! و در میان هاله های شرف و بزرگی همواره بدرخش !
- یکی بر آی و بدرخش ، و در ذهن و ضمیر روزگار فکر بیافرین ، و در پهنه جهان ، اندیشه های نو بپراکن !
- برستی ، دست مرگ کوتاهتر و ناتوانتر از آن است که بتواند افکار پاک و عقاید راستین مردان حق را نابود سازد .
- ای جمال الدین ! ای روح بلند و بلند جای ، که از جهان برین ، برای ادای رسالت خویش ، فرود آمدی ، و سپس بر فراز افلاک شدی و به جهان مینویان پیوستی !
- تو - برای نجات شرق - راههای هلاکت آفرین دشوار گذر را با رنج بسیار پیمودی ، راهی که جز تو کسی دیگر نتوانست پیمود .
- راه تو ، راه جاودانان بود ، همانان که هر کس از سرانجام ایشان (و آن عزت و عظمت) ، خویشتن دور داشت

، آن سرانجامها نیز او را از خود دور داشتند ، تا (هر کوتاه همت و حقیر جانی) به آستان آن جاودانگیها راه نیابد .

- راهی پر هراس ، که در گام تا گام آن ، پیکر آزادگان افتاده است ، و نشیب و فرازهای آن را جمجمه ها فرو پوشیده اند ،

- جمجمه های خواهندگان شرف و آزادی و حق ، همانان که برای طلب حق ، خویشان پیوسته بدین راههای پر مخاطره بی نشان در افکندند .

- در پیچ و خم این راه مرد طلب ، اشباح قربانیان صف کشیده اند ، و شب هنگام ، انبوهان اشباح ، در برابر دیدگان عابران ، به حرکت در می آیند .

- راهی که بر همه صفحه ها و تابلوهای آن ، علائم و خطوط راهنمایی ، با خون آزادگان نوشته شده است .

- تو این راهها و سنگلاخها را بشکافتی و پیش رفتی ، بی آنکه بیمی به دل آری ، از سرگردانی در هامونهای بی نشان ، از گرگ زارها ، از شبها و سیاهیها و از تنهاییها .

- چرا؟ چون وجود تو بار چیزی را حمل می کرد که هیچ نیرویی تاب برابری با آن ندارد : بار ایمان استوار و دل پاک روشن

- تو آن زهر کشنده ای را که دیگران تا چشیدند به دور افکندند ، بسیار نوش جان کردی .

- آن زهر جانگیر ، درگیری با مستبدان و خود کامگان بود ، همانان که کوردلیها و غلط رویهای خود را اصلاحات و روشن بینی می پندارند ، و خیانتهای خود را خدمت وانمود می کنند ، و دروغها و لغزشهای خویش را کردار و گفتار راست و درست می شناسانند

- آنان هنگامی که تباہکاریها و گمراهیهایشان در دهانشان مزه می کند ، و هنگامی که به سخنان چاپلوسان و متملقان اطراف خویش گوش فرا می دهند ، جری می گردند و در تباہی و گمراهی پیش تر می رانند .

- اما تو ! با علم و ایمان از خدای می ترسیدی . پس سزاوار همین بود که تو در راه خدا ، از بندگان ضعیف خدا نترسی - تو به هواها و هوسهای آن طاغی متجاوز ، روی موافق نشان ندادی و به ملاحظه او ، روی از اهداف پاک خویش بر نتافتی !

- تو رسیدن به آرزوها (شهرت ، مقام ، ریاست ، آسایش) را ، همچنین ترس از مرگ و قتل را ، برای رها کردن مبارزه و حق طلبی ، بهانه قرار ندادی .

- من در میان مردان ، کسی ندیده ام که از نظر شخصیت و شکوه و اعتماد به نفس ، چون مردانی باشد که متکی به حقند و شخصیتشان از حق مایه می گیرد .

- در برابر تو ، دو جبهه مشخص پدیدار بود : جبهه ظالم متجاوز و جبهه مظلوم بی پناه ، تو در چنین روزگاری ، سکوت و بیطرفی اختیار نکردی .

- تو اینگونه عذر تراشیدی که ستمگر سپاهی نیرومند دارد ، ما در برابر او قدرتی نداریم و تنها خواهیم ماند .

- تو نگفتی هر کاری وقتی دارد ، باید وقت آن برسد ، نمی توان وقت را آفرید .

- آری ، اینها عذرها و بهانه هایی است که مردم ضعیف النفس بی شخصیت زبون ، که از کارزار مردانه می هراسند ، می تراشند تا خود را در پناه آن ، توجیه کنند .

- ای

جمال الدین! تو بودی و سرتاسر شرق، و دین اسلام که امر به جهاد می داد،

- و بهشتی که در زیر سایه شمشیرها بود، شمشیری که هر کس، با آن، پیمان و ناموس و حقوق و شرف خویش را نگاهبانی می کرد و از پذیرفتن ستم و خواری سرباز می زد،

- و ایمانی بود که مردم را راهبری می کرد و فتوی می داد تا در راه حق و شرف، خویشان به درون پهنه های مرگبار مبارزات درافکنند،

- و مردمی بودند که تمدن غرب آنان را پلید و ملوث نساخته بود، و همه چیز خویش را، در کام طمعهای دور و دراز نیفکنده بودند.

- و درفش راستین روشنگر، مجله «عروه الوثقی» بود، که می توانست، باسانی، به دست دو همگام انتشار یابد، که در دوستی و یگانگی هم پیمان بودند...

### ارنست رنان

هنگامی که با سید جمال الدین روبرو می شدم و گفتگو می کردم، آزاد اندیشی، بزرگمنشی و اخلاصی که از قلب او می تراوید، اینگونه در نظرم می آورد که گویی با یکی از مشاهیر پیشینیان روبرو شده ام، گویی به چهره ابن سینا یا ابن رشد می نگرم، یا یکی از آن آزادگان بزرگ، که در خلال پنج قرن، نماینده همه افکار و آداب انسانی بودند. (۱۵)

### علی الهامی الجزائری

نام سید جمال الدین در همه شهرهای اسلامی به جاودانگی خواهد پیوست، همچنانکه نام هومر در شهرهای قدیم یونان به جاودانگی پیوست. (۱۶)

### احمد امین

سید جمال الدین به رسالت خویش آگاهی یافت و دانست که ادای این وظیفه چه مایه مجاهدت می طلبد و چه سختیها در پیش دارد. از این رو تشکیل خانواده نداد، و دل به مال و منال نباخت. او تنها و تنها برای افکار و آرمانهای خویش زندگی می کرد. در سراسر روز به یک وعده غذایی ساخت، اگر چه چای بسیار می خورد و سیگار بسیار می کشید. هر آن برای تبعید و گرفتاریهای احتمالی دیگر آماده بود. قدرتمندانی که او را از این سوی به آن سوی تبعید می کردند، در واقع خودشان را به زحمت می افکنند نه او را. جامه های سید بر تنش بود و کتابهایش در سینه اش، افکارش در مغزش و دردهای بزرگش در دلش.

سید در درسها (سخنرانیها) ی عمومی خود می خواست تا ملتهای مسلمان، خود را از بند حکمروایان آزاد سازند، و حدود وظایف خویش را در برابر صاحبان قدرت و حدود وظایف صاحبان قدرت را در برابر خویش درک کنند، تا هر کس از حق

خود آگاه گردد و چون حکمران نسبت به او تجاوز کرد در روی او بایستد و با تمام وجود بگوید: «نه». سیدی خواست  
یک تفکر عمومی نیرومند و قاطع و شالوده دار پدید آورد تا مردم با این تفکر، امور داخلی و خارجی سرزمین خود را درک  
کنند، و در برابر رویدادهای مهم، خود تصمیم بگیرند و این تصمیم را



، به عنوان دستور ، به صاحبان قدرت ابلاغ کنند . تا بدینگونه ملتها ملعبه دست قدرتمندان نباشند .

سید می خواست همه مردم درك کنند که حق دارند خوب زندگی کنند و از درآمد خود خود بهره مند گردند ، و نتیجه تلاش خود را خود تصاحب کنند ، و اگر دولت مالیات می گیرد ، این مالیات به اندازه ای باشد که برای تامین مصالح عمومی لازم است ، نه تا آنجا که امیال و شهوات شخصی حکام طلب می کند . چون باید چنین باشد ، پس ملت حق - بلکه وظیفه - دارد در دخل و خرج دولت نظارت کند .

در مسائل سیاسی ، سید می خواست ملتها درك کنند که حق حکومت از آن آنهاست . هنگامی که چنین درکی پدید آمد - و این درك را سید و یارانش پدید آوردند - مردم به طلب حکومت قانون برمی خیزند ، و اینگونه حکومت را با کفایت و فهم و تلاش خویش به دست خواهند آورد . . . سراسر زندگانی سید سرشار بود از دعوت پرشور به دینداری و خداپرستی . . . در درسهای او گروهی از علما و طلاب الازهر حاضر می شدند ، مانند شیخ محمد عبده ، شیخ عبد الکریم سلمان ، شیخ ابراهیم لقانی ، شیخ سعد زغلول ، شیخ ابراهیم هلباوی . . . بیشتر کتابهایی که برای ایشان می خواند کتابهای منطق و فلسفه و عرفان و هیئت بود ، مانند . . . شرح قطب رازی بر شمسیه در منطق ، هدایه اثیرییه ، اشارات ، حکمه العین ، حکمه الاشراق ، و تذکره خواجه نصیر طوسی در علم هیئت قدیم ، و کتابی در

علم هیئت جدید . . . در واقع ارزش نهایی از آن کتابهای یاد شده نیست ، زیرا شیخ حسن الطویل هم برخی از این کتابها را در الازهر تدریس می کرده است و کمترین تاثیری در طلاب از نوع تاثیر سید جمال الدین نداشته است . بلکه ارزش اصلی تدریس این متون ، در این بود که هر فصلی و هر جمله ای از آنها گریز گاهی بود برای سید تا آراء و افکار خویش را شرح دهد ، و اندیشه و ذهن طلاب را باز کند ، و علوم کتابی را با حیات واقعی و زندگی خارج از مدرسه تطبیق دهد ، و جهان را همچون یک واحد بنگرد . این است آنچه شیخ محمد عبده را قانع کرد و جان او را سیراب ساخت .

عبده چنانکه خود می گوید : «پس از دو سال که در الازهر درس می خواند از برنامه های معمول آنجا خسته می شود و همواره مطلب تازه و اندیشه نو می طلبد ، تا سید جمال الدین می آید ، و او در نزد سید آرزوی خویش را می یابد» .

پس این کتابهایی که سید درس می داد ، ارزش آنها در دم گرم مدرس بود ، آری زندگی و جهان با عینکهای گوناگون ، دیده می شود . کتاب زندگی و کتاب طبیعت و کتاب جامعه در پیش چشم همه مردم باز است ، اما آنان که سطور آن را می خوانند و می فهمند اند کند . . .

سید جمال الدین دشمن انگلیس بود و تا می توانست به انگلیس بد و بیراه می گفت . چون انگلیس را خوب می شناخت و از دست آنها در افغانستان و هند و مصر [و ایران] و

پاریس سختیها کشیده بود. دشمنی و بدگویی او نسبت به انگلستان به جایی رسید که یکی از یارانش او را مورد عتاب قرار داده گفت: «ما عقیده داریم که شما هم درباره اشخاص و هم درباره ملتها با عدالت نظر می دهید، خوبیها را به خوبی یاد می کنید و بدیها را به بدی. لیکن رفتار شما درباره انگلیس و انگلیسیها اینگونه نیست؟!» سید گفت: «کسی منکر این نیست که انگلیس به عنوان یک ملت، یکی از مترقی ترین ملتهاست. هم معنای عدالت را می فهمد و هم آن را به کار می بندد، اما در داخله خود و انگلیسی با انگلیسی، نه با دیگر اقوام». آنگاه سید کارهای انگلیس را در هند و مصر برای آن دوست خود شرح داد. یک بار دیگر نظرش را در این باره اینگونه خلاصه کرد: «مردم شرق، در املاک و معادن و آبادیهای خود مانند آدم سفیه مبذر تصرف کردند و همه را هدر دادند، تا کار به آنجا رسید که غرب آقا بالا سر آنان شد. و غرب هیچگاه مصلحت خود نمی داند که روش و فرهنگ شرق اصلاح شود و این سفاهتکاری پایان پذیرد. بلکه غرب آرزویش این است که شرق در همین گمراهی و اسرافکاری غرق باشد، تا بتواند قرنهای او را در همین محجوریت و ممنوعیت از تصرف در اموال خود نگاه دارد و خود مالک سرنوشت شرقیان باشد». (۱۷)

### سلیم بک العنحوری

سید جمال الدین عادت داشت که همه روز را در خانه بماند، اما چون شب فرا می رسید از خانه بیرون می آمد،

عصا در دست ، و به قهوه خانه ای می رفت نزدیک ازبکیه . در آنجا در صدر گروهی می نشست که به شکل نیم دایره گرد او جمع می شدند ، گروهی مرکب از ادیب ، شاعر ، فلسفه دان ، پزشک ، شیمیدان ، مورخ ، جغرافیدان ، مهندس ، طبعیدان . . جماعت مشکلترین سؤالات و پیچیده ترین مطالب را می پرسیدند . سید به همه آن پرسشها پاسخ می داد و آن مشکلات را می گشود ، با زبان عربی فصیح ، بی لکنت و بی تامل ، بلکه چونان سیلی درنگ ناشناس . بدینگونه شنوندگان را به دهشت می افکند ، و پرسندگان را اقناع می کرد ، و معترضان را خاموش می ساخت . شب بر او و آنان همینگونه می گذشت تا سپیده دمان . آنگاه بر می خاست و حساب همه را خود به قهوه چی می پرداخت و به خانه باز می گشت . . . (۱۸)

## جرجی زیدان

پیشوای این جنبش اجتماعی در شرق ، سید جمال الدین بود . او کار خود را از افغانستان و ایران آغاز کرد ، سپس ، در زمان خدیو اسماعیل ، به دره نیل (مصر) آمد . ادیبان و نویسندگان گرد او فراهم آمدند . نزد او تعلیم می یافتند و از او پیروی می کردند . بدین گونه نام او بلند شد و از میان شاگردان او ، طبقه ای پرورش یافتند آزاده و با جرئت ، در سیاست و فرهنگ و اصلاحات . اینجا بود که افکار بر شورید و این واقعه باعث شد تا انقلاب عربی پاشا شعله ور گردد . به این جهت سید به کلکته تبعید شد . . . سید جمال تالیفات چندان مشهوری از

خویش بر جای نگذاشت ، لیکن روحی تازه در مردم مشرق زمین دمید . هدف اصلی او اتحاد مسلمانان جهان بود و تشکیل حکومت واحد اسلامی . او بدین کار موفق نگشت ، لیکن موفق شد تا همتها را برانگیزد و جانها را بشوراند تا در راه تحقق این هدف بکوشند . . . (۱۹)

### جواهر لعل نهرو

انگلیسی ها بر مصر حکومت می کردند و مصر مورد بهره کشی و استثمار ایشان بود . ماموران و نمایندگان ایشان با جلال و شکوه یک سلطان مستبد و مطلق العنان در کاخهای سلطنتی زندگی می کردند . طبیعی است که در برابر چنین وضعی ، ناسیونالیسم و نهضت‌های اصلاح طلبانه ملی رشد می یافت و شکل می گرفت .

بزرگترین اصلاح طلب قرن نوزدهم در مصر ، جمال الدین افغانی بود که یک پیشوای مذهبی بود .

در این تعبیر نهرو : «بزرگترین اصلاح طلب قرن نوزدهم در مصر . . . یک پیشوای مذهبی بود .» باید دقت کرد . نهرو یکی از آگاهترین رجال سیاسی سده اخیر است در شرق . بنابراین ، نظر او در این باره اهمیت دارد . و این ارزیابی و شناخت ، اهمیت انقلاب‌های اسلامی و مصلحین مذهبی را روشنتر می کند . روشنفکران باید ارج و تاثیر عالمان انقلابی و مصلحان دینی و مرجع درگیر را بسزا بشناسند و در رده آنان قرار گیرند .

نفوذ جمال الدین بسیار زیاد بود ، و نه فقط در مصر ، بلکه در تمام کشورهای عربی و اسلام اثر می گذاشت . (۲۰)

### خیر الدین زرکلی

خیر الدین زرکلی دمشقی ، ادیب و شرح حالنویس معروف ، مؤلف کتاب بسیار سودمند و با ارزش «الاعلام» (۲۱) ، سید جمال الدین را ، چنین معرفی می کند :

فیلسوف الاسلام فی عصره . . . و احد الرجال الافذاذ الذین قامت علی سواعدهم نهضه الشرق الحاضره . . . فقصد مصر و نفخ فیها روح النهضه الاصلاحیه فی الدین و السیاسه .

- فیلسوف اسلامی عصر خویش ، و یک تن از مردان یگانه ای که جنبش نوین

شرق به دست آنان پا گرفت . او به مصر آمد و روح نهضت اصلاح طلبانه در دین و سیاست را در آن کشور دمید . (۲۲)

## پی نوشتها

۱ . رجوع شود به مآخذ مربوط ، از جمله «از صبا تا نیما» - تالیف یحیی آراین پور ، ج ۱ ، ص ۳۸۳ .

۲ . «العروه الوثقی» - مقدمه ، ص ۲۴ .

۳ . «از صبا تا نیما» ، ج ۱ ، ص ۳۸۳ .

۴ . «بهار و ادب فارسی» ، ج ۲ ، ص ۳۲۱ به بعد (مقاله «سید جمال الدین») .

۵ . «سیری در اندیشه سیاسی عرب» - تالیف دکتر حمید عنایت ، ص ۷۹ ، و ص ۱۰۰ - ۱۰۱ ، چاپ تهران ، انتشارات جیبی ، «العروه الوثقی» ، ص ۳۳۴ و ۳۵۵ - ۳۵۷ .

۶ . توفیق پاشا ، محمد توفیق بن اسماعیل ، پسر ارشد و جانشین اسماعیل پاشا . از سال ۱۸۷۹ تا ۱۸۹۲ خدیو مصر بود ، و همو بود که نظارت مشترک فرانسه و بریتانیا را بر مالیه ملت پذیرفت . این عمل باعث شورش ملیون شد و در این نهضت عربی پاشا برجسته ترین شخصیت بود . . . - «دایره المعارف فارسی» .

۷ . سوره ۱۳ (رعد) ، آیه ۱۱ .

۸ . این رساله به فرانسه نیز گردانیده شده است .

۹ . «تراث الانسانیه» ، ج ۱ ، ص ۸۲۹ - ۸۳۰ و ۸۳۲ - ۸۳۳ ، چاپ مصر ، وزاره الثقافه و الارشاد القومی .

۱۰ . «نقش سید جمال الدین اسد آبادی» ، ص بیست و سوم - بیست و پنجم .

۱۱ . مقصود کتاب یاد شده «نقش سید جمال

الدین اسد آبادی در بیداری مشرق زمین است .

۱۲ . اشاره است به امام . . . . .

۱۳ . مقصود این قصیده معری است :

اری العنقاء تکبر ان تصادا فعاند من تطیق له عنادا

۱۴ . «دیوان الجواهری» ، ج ۱ ، ص ۹۵ - ۱۰۶ ، چاپ چهارم ، دمشق ، مطبعه الجمهوریه .

۱۵ . «العروه الوثقی» ، مقدمه ، ص ۳۶ .

۱۶ . همان کتاب .

۱۷ . «زعماء الاصلاح فی العصر الحدیث» ، ص ۶۲ و ۷۵ و ۱۱۲ و ۶۵ و ۱۲۳ - به تلخیص .

۱۸ . همان کتاب ، ص ۷۱ .

۱۹ . «تاریخ آداب اللغه» ، ج ۴ ، ص ۳۱۲ - ۳۱۳ .

۲۰ . «نگاهی به تاریخ جهان» ، ج ۲ ، ص ۱۱۳۲ - ۱۱۳۳ .

۲۱ . در ۱۳ مجلد .

۲۲ . «الاعلام» ، ج ۷ ، ص ۳۷ .

### ۳ - فلسفه سیاسی

بدین سان ، مقام اجتماعی و اصلاحی و پایگاه علمی و فلسفی سید روشن است . و تعبیر «فیلسوف الاسلام فی عصره» ، درباره او ، درست و بجاست . با صرف نظر از دیگر جنبه های شخصیت او ، آنچه بسیار مهم است فلسفه سیاسی و اجتماعی سید جمال الدین است . لازم است این فلسفه از آثار مکتوب و منقول از وی ، (۱) بویژه «العروه الوثقی» استنباط شود ، و ضمن یک دستگاه عرضه گردد . هنگامی که ابن باجه ، (۲) با کتاب «تدبیر المتوحد» ، در شمار فلاسفه اسلام باشد - که البته هست - چگونه سید جمال الدین با «عروه الوثقی» د این شمار نباشد ؟ این جز غفلت و کوتاهی چیزی نتواند بود .

برخی از محققان تاریخ و افکار فلسفی

، از دیگر جنبه های فلسفی نیز ، سید و آراء او را مطرح کرده اند . چنانکه بیشتر ذکر شد . بدین گونه امید است که پس این ، مطلعانی که درباره تاریخ فلسفه اسلامی یا ایران اسلامی چیزی می نویسند - بجز دهها کتاب که درباره سید نوشته شده است - اینان نیز فصلی از تاریخهای فلسفه اسلامی خویش را به ادای حق تضحیح شده این فرزند رشید «بعثت - غدیر - عاشورا» اختصاص دهند .

## ۴- وحدت اسلامی

### وحدت اسلامی

شکی نیست که هدف نهضت سید جمال الدین حسینی - پیشوای بزرگ آزادیخواهی در شرق و فیلسوف سیاسی و اجتماعی شیعه و مصلح دنیای اسلام و بیدارگر اقالیم قبله - ایجاد پایگاه ضد استعماری بود در شرق ، و ایجاد اتحاد میان مسلمانان و تشکل امت قرآن در برابر استعمار ، و نجات ایران و ایرانی بخصوص ، چنانکه خود ، در این باره ، می گوید :

اگر چشم من ، در او ، خیر عباد الله نباشد کور باد بهتر است . و اگر دستم برای سعادت مخلوق نکوشد از حرکت باز ماند . و اگر پایم در راه نجات امت محمدیه قدم نزد شکسته شود . این است مذهب من و این است مشرب من . و امید آن دارم که جناب جلالت مآب اجل ، به قدر اقتدار خود ، در خیر ایرانیان مسکین فلک زده بکوشند . . . (۳)

. . . مرا در این جهان ، چه در غرب باشم و چه در شرق ، مقصدی نیست جز آنکه در اصلاح دنیا و آخرت مسلمانان بکوشم . و آخر آرزویم آن است که چون شهدای صالحین خونم در این



راه ریخته شود . . . اینهمه را نوشتم [درباره چگونگی تبعید او و شکنجه هایی که بر او رفته بود]، تا اینکه بدانید این مصائب همه بر بدن من وارد آمد، ولی در همه این حالات، روح من مسرور بوده و هست و خواهد بود. و بلا شك بعضی ایرانیان خواهند دانست که من برای اصلاح احوال صوری و معنوی ایشان تا هر درجه ایستادگی دارم . . . سید جمال الدین خود، درباره اهمیت هدف خویش و موضع دشمنان و پایداری خود، چنین می گوید:

. . . بلی باید وقایع زمان گذشته و حال، در هر چیز، مشابه باشد. چون اشرار همگی - اگر چه در ازمنه مختلفه به عالم وجود قدم نهند - از یک شجره خبیثه می باشند و اعمال و اقوالشان همیشه مشاکل و مماثل بوده است. و سنت الهیه هم در عالم خلق، علی الدوام، بر نهج واحد بوده و خواهد بود. اکنون باید منتظر عجایب قدرت الهی شد. من حق نصیحت دینیه را به جا آوردم و در سلوک طریق حق، خوف و جزع که لازمه غالب نفوس است به خود راه ندادم، و به سبب اوهام باطله، از انذارات دم نبستم.

ما در کوچه ها سرمان را از خجالت نمی توانیم بلند کنیم. رجال و زعمای قوم ما، دست انگلیسی ها را می بوسند.

ای خواننده! اگر از وضع سپاه و لشکر ما پرسی، همین کافی است که بگویم ژنرال وود انگلیسی، رئیس کل قوای مملکت مصر می باشد. و او را برای

اضمحلال و محو کردن ما فرستاده اند . دست فرزندان مصری را در قاهره و اسکندریه از کارها کوتاه و به جای آنان افراد انگلیسی گمارده اند . . . چون مسلمانان هند ، با کثرت عددشان ، غالباً اصحاب مکت و ارباب غنا و ثروت می باشند ، و در اسلامیت بغایت ثابت و پایدار و در حمایت دین و ملت ، با ضعف اجسادشان جان نثار . . . در جمیع جوامع بلدان مشهوره آنها ، با وعظهای دلنشین و احادیث خیر المرسلین ، در کانون درون آنها آتش افروزم . . . و صدای «یا لثارات الاسلام» بلند کنم . . . و علم اتحاد اسلامیه را بر دوش و به محاربه دینیه در آن بلاد نیز خروش بر آورم . . . (۴)

این بود که استعمار و استعمارگران ، در برابر این نهضت وسیع و همه گیر ، که به سراسر سرزمینهای اسلام کشیده شد ، سخت مقاومت کردند و در صدد برآمدند تا آثار این جنبش فکری عظیم و تحرک اجتماعی و اصلاحی و مقاوم را از میان ببرند . در زمان خود سید تا توانستند او را تبعید و شکنجه و آزار کردند ، (۵) و به تهمتهایی که هیچ کم خردی نیز ، آنها را در حق شخصیتی و عالمی و مصلحی قرآنی و فیلسوفی مسلمان و علوی و حسینی چونان سید جمال الدین نمی پذیرد متهمش ساختند ، و یاران و همفکرانش را سر بریدند ، (۶) و خود او را معلوم نیست به چه صورت تلف کردند . (۷) همین اندازه معلوم است که نگذاشتند احدی مجلس ترحیمی برای درگذشت یکی از بزرگترین مردان تاریخ و مجاهدان

اسلام بگیرد، و جزوه قرآنی برای یکی از سرسختترین حامیان قرآن بخواند، و یادی از شهادت یا در گذشت - یکی از رشیدترین فرزندان حسین «ع» بکند. با اینکه در خور بود که از شخصیتی چون سید جمال الدین اسد آبادی، به عنوان یکی از مفاخر بزرگ شرق و اسلام و یکی از ارکان استوار عدالت و فضیلت انسانی، بزرگداشتی به جای آورند چونان خود سید عظیم و بزرگ و طنین افکن... لیکن چه کسی این کار را می کرد؟ و از چه کسی چنین انتظاری می رفت؟ همان قدرتهای سفیهانه و ددمنش که همواره چون ابری شوم و دیر گذر، در برابر آفتابهای حقیقت و فضیلت ایستاده اند، و حتی از بردن نام اینگونه رادمردان بزرگ جلوگیری کرده اند. اینان از سید تجلیل می کردند و مصیبت درگذشت او را بزرگ می داشتند؟ یا روشنفکران که جز اظهار نظر و تظاهر کاری نمی کنند، و ترس جان و نان، عقاید و افکارشان را نیز تحت الشعاع قرار می دهد؟ یا توده ها که سررشته داران نگذاشته اند سر از چیزی در آورند، و مطلبی را درست بفهمند و مردی را درست بشناسند، توده هایی که همینگونه قدرتها روزی توانستند به خورد آنان بدهند که علی بن ابیطالب نماز نمی خواند، و سر حسین بن علی سر مردی خارج از دین است! و...

باری، به گفته استاد سید محمد محیط طباطبائی:

وقتی این خورشید فروزان عالم اسلام، در افق تاریک اسلامبول غروب کرد و در گورستان «مشایخ» آن شهر، بی سر و صدا و بی نشان، به خاک سپرده

شد ، گویی روزگار می خواست انتقام کوششهای او را بر ضد مصالح و منافع فرزندان کامکار شرق و غرب خود ، از او بگیرد و پرده ای از خاموشی و فراموشی بر نام او فرو افکند . چنانکه در قاهره مصر ، مانند در سعادت آستانه ، کسی از ارادتمندان و دست پروردگان مکتب افاده او جرئت نکرد که مجلس ختم و ترحیمی ، به یاد سید جمال الدین بر پا کند ، همانگونه در تشییع جنازه او ، جز چند تن مامور ضبطیه و یکی دو تن از خواص اصحاب عبد الحمید که آشنای سید هم بودند دیگری شرکت نداشت . اما در همدان و تبریز و تهران ، صرف انتساب به او کافی بود که شخص را ، حداقل ، در سیاهچال زندان بیفکند ، آن هم به فرض اینکه از تیغ دژخیمان استبدادی بتواند جانی به در برد . . . (۸)

اینگونه بود . و پس از مرگ او نیز اقداماتی صورت گرفت . این اقدامات به طور وسیع در چند جهت ادامه یافت . تاکنون نیز می نگریم که زبان و خامه استعمار علیه او می گوید و می نویسد . و غرض اصلی و عمده این است که مسئله اتحاد مسلمانان و بیداری ملل شرق ، که هسته مرکزی آرمانها و تعلیمات سید جمال الدین و سر لوحه مقاصد او بود ، پا نگردد و این خطر عظیم استعمار را تهدید نکند . من در اینجا - به مناسبت بحثی که دارم - تنها به یک جهت ، از آن چند جهت ، اشاره می کنم .

سید جمال الدین ، در راه هدف بزرگ (اتحاد مسلمین) سفرها

کرد ، خطابه ها خواند ، مقالات بسیار انتشار داد . و در این مقصد ، با عزم راسخ و قدرت منطق و شور ایمان و حماسه عظیمی که داشت تا آنجا موفق گشت که در شخصیت‌های بزرگ و متفکران آن روز جهان اسلام تاثیر بگذارد و هدف خویش را تجسم دهد . به عنوان نمونه باید یاد کرد که مفتی بزرگ مصر ، شیخ محمد عبده ، در سلك شاگردان سید در آمد و همکار و همگام او شد . و روزی بر «نهج البلاغه» شرح نوشت . (۹) و چاپ کرد ، و حتی «خطبه شقشقیه» را جزء خطب امام دانست . و با چنین دیدی ، نهج البلاغه را به سراسر سرزمین‌های عرب و اسلام سرازیر کرد ، به طوری که تاکنون بارها نهج البلاغه ، در کشورهای اهل تسنن چاپ شده است و استادان و محققان اهل سنت ، آن را ، به صور گوناگون ، با حاشیه و شرح - با حفظ همان متن و عین انتقادات و اعتراضاتی که از ناحیه امام بر دستگاه خلافت شده است - چاپ کرده اند . و اینهمه ، دنباله همان کار شیخ محمد عبده است .

باری این ایجاد رابطه اسلامی و مقدمات تفاهم ، که به دست سید جمال الدین نقشی راستین پذیرفت ، استعمار را واداشت تا از راه قلم و تالیف نیز به کار افتد و بکوشد تا رشته های سید را پنبه کند ، و آثار خوب افکار او را محو سازد ، و آن وحدتی را که سید تا مراحل چندی به پیریزیش توفیق یافته بود ، دوباره ، به دو گانگی و اختلاف مبدل نماید .

البته در این مقصود، توفیق کامل نصیب آنان نگشت. زیرا ملل اسلام روز به روز درباره وحدت اسلامی و دیگر مسائل جهان خود حساسیت بیشتر یافته اند. اما بیگانگان - چنانکه گفتیم - به کوشش برخاستند، و در این منظور از پای نشستند. از این رو دو گروه را برانگیختند: گروهی خریده شده و مزدور، و گروهی معاند، یا سفیه، یا بی اطلاع از مبانی مذهب و تاثیر فرهنگ مذهبی در جوهر اجتماع و عنصر مقاومت. و این دو دسته را مامور کردند تا کتابها و مقالاتی بنویسند در توهین به شیعه و مقدسات شیعه و گاه تکفیر شیعه، آن هم یکی پس از دیگری، و در نواحی مختلف کشورهای اسلامی، و با موضعگیریهای متفاوت، که در صفحات پیش نیز به این مسائل اشاره کردیم. در همین ایام نیز می نگریم که دنباله این خیانت رها نشده است، و پس از آنهمه تحقیق و تفاهم از سوی علمای بزرگ اسلام، سنی و شیعه، باز گاه در ایام حج، مزدوران استعمار، با نوشتن و پخش رسالاتی در حمله به شیعه، به دشمنان حج و قبله و قرآن مدد می رسانند... هر کس این کتابها را خوانده باشد و جو انتشار و وقت انتشار آنها را بداند می فهمد که ما چه می گوئیم، و می فهمد که کسان و کتابهایی را که ما مورد تجلیل قرار می دهیم چه کرده اند.

## یادآوری

در اینجا لازم است یاد شود که برخی از کسانی که در صد سال اخیر، در جهان اسلام

، خود را جزو مصلحان به شمار آورده اند ، چه بسا از مهمترین مبادی فرهنگی یک مصلح اسلامی عاری بوده اند . از این گروه است سید محمد رشید رضا (۱۲۸۲ - ۱۳۵۴ ق) ، که زرکلی نیز او را به عنوان «احد رجال الاصلاح الاسلامی» (۱۰) نام برده است . این «مصلح» ، هنگامی که به مسائل مهم مربوط به امامت و فلسفه سیاسی در اسلام و جریانات شیعه و تاریخ شیعه می رسد ، به صورت انسانی جلوه می کند بی اطلاع ، یا مغرض ، یا غیر مصلح . شخصی که در دنیای اسلام ، در صدد اقدامات روشنفکرانه و ضد استعماری بر می آید ، باید اطلاعات وسیعی در مورد تاریخ و جغرافیای انسانی و اقتصادی اقوام مسلمان داشته باشد ، فرهنگهای اقلیمی اسلام را بشناسد ، از مذاهب و اعتقادات و ارزشها و فداها و جهادهای فرقه های اسلامی با خبر باشد ، ارج آنها را بداند ، پاکدل و گشاده سینه و وسیع اندیش باشد ، به ارزشهای فرهنگی و غنای انسانی اقوام مختلف مسلمان به چشم احترام بنگرد ، در تعبیر از حد ادب نگذرد ، در مناقشات جانب یگانگی را رها نکند ، و برادران اهل قبله را یکسان بیند . از اینجاست که سید جمال الدین اسد آبادی می کوشد تا وطن و مذهبش درست معلوم نباشد ، و از اینجاست که شیخ محمد عبده - چنانکه گذشت - بر «نهج البلاغه» شرح می نویسد و آن را منتشر می کند ، تا از راههای گوناگون میان فرق اسلام تفاهم پدید آید . اما کردار رشید رضا به عکس این است . او اولاً ، از تاریخ و فقه

و حدیث و موقعیت اسلامی رجال شیعه بی اطلاع است. ثانیاً، در هر مناسبتی اختلافات مذهبی را دامن می زند و در مورد شیعه اظهاراتی می کند حاکی از بی اطلاعی او از فرهنگ اسلامی شیعی، و بی مبالاتی او در باب ایجاد تفرقه و دامن زدن به آتش اختلافات، صرف نظر از بی ادبیها و تعبیرهای نامناسب او نسبت به رجال اسلام.

و این چگونگی، برای کسی که خود را در شمار مصلحان دینی می بیند و پیرو مکتب سید جمال الدین و شیخ محمد عبده می داند، هیچگاه شایسته نیست. نمونه آنچه گفتیم، سخنان و نسبتهای نادرست و بی ماخذ اوست در حق شیعه، در کتاب «السنه و الشیعه». از اینجا می توان حدس زد که آنچه از اینگونه مطالب در تفسیر «المنار» نیز آمده است، کار رشید رضاست نه شیخ محمد عبده. بنابراین رشید رضا، بیشتر، در شمار یک داعی قومیت عربی جای دارد تا یک مصلح اسلامی.

### پی نوشتها

۱. در استخراج سیستم فلسفی اجتماعی و سیاسی سید، نامه های او نیز از ماخذ عمده تواند بود. نامه هایی که هم سرشار است از افکار و آزمونهای اجتماعی و سیاسی و تعالیم دینی - اجتماعی سید و هم متعدد و بسیار است و در زمانها و شرایط گوناگون و برای افراد و سرزمینهای گوناگون نوشته شده است. آقای ابوالفضل قاسمی نوشته است: «سید بالغ بر پانصد مراسم و مکتوب، به السنه مختلفه فارسی، عربی، هندی، ترکی به رشته تحریر در آورده، به عتبات عرش درجات، کلیه بلاد ایران، هندوستان، مصر



، الجزایر ، طرابلس ، شامات و حجاز و سایر قلمرو اسلامی ارسال می دارد». «قصه های استاد» ، مقدمه .

۲. ابن باجه (ابن الصائغ نیز نامیده می شود) فیلسوف و دانشمند مسلمان اسپانیایی (م ۵۳۳ ه . ق) .

۳. «نقش سید جمال الدین . . .» ، ص ۱۸۷ .

۴. «نقش سید جمال الدین . . .» ، ص ۱۸۷ و ۱۸۹ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۲۴۶ و ۲۷۴ و ۲۷۷ . سفارش می کنم به همه که این کتاب را بخوانند . سراسر آن سودمند و آموزنده است . در ملحقات کتاب چند تا از نامه های سید آمده است :  
نامه ای به ناصر الدین شاه .

نامه ای به حاجی امین الضرب (هدف من) .

نامه ای دیگر به امین الضرب (علم در بین مردم جاهل) .

نامه ای دیگر به وی (چگونه مرا تبعید کردند . )

نامه ای دیگر به وی (تهمتهای ناروا) . ! نامه ای به رهبر شیعیان ، میرزای شیرازی .

نامه ای به علمای ایران (حمله القرآن) .

نامه ای به جوانان مصر .

نامه ای به رئیس دولت عثمانی .

آخرین نامه از زندان بابعالی - اسلامبول - به هم مسلکهای ایرانی و چند نامه دیگر .

۵. همان کتاب ، ص ۱۹۲ : «چگونه مرا تبعید کردند ؟» .

۶. همان کتاب ، ص ۱۶۶ - ۱۷۶ : «شهادی راه آزادی» .

۷. همان کتاب ، ص ۲۸۱ ، نیز کتاب «قصه های استاد» ، ص ۲۰ : «شهادی راه اسلام و آزادی» . درباره شهادت سید ، مؤلف «تاریخ بیداری ایرانیان» چنین می نویسد :

«مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی را . . . از زاویه مقدسه حضرت عبد العظیم ، با

آن حال فطیع و بی احترامی ، اخراج و تبعید و بالاخره مسمومش نمودند» . ج ۱ ، ص ۴۱ .

۸ . همان کتاب ، ص بیست و پنجم .

۹ . بجز تالیف کتاب «کلمات الامام» ، با مقدمه ای شامل تعریفی عظیم از «نهج البلاغه» ، و تالیف کتاب «مقتبس السیاسه» ، در شرح عهد نامه مالک اشتر و سیاست حکومتی امام علی بن ابیطالب «ع» .

۱۰ . «الاعلام» ، ج ۶ ، ص ۳۶۱ .

## ۵ - عروه الوثقی

### عروه الوثقی (۱)

عروه الوثقی - چنانکه یاد کرده ام - مهمترین منبع استخراج افکار و پیشنهادهای آموزشی «سیاسی - دینی» و «سیاسی - اجتماعی» سید جمال الدین اسد آبادی است . این کتاب نباید تا این اندازه مغفول باشد و مجهول ماند - کتابی که نوشته اند : «جهان خفته اسلام را بیدار کرد» ، کتابی که آن را «مشعل آزادیخواهی» دانسته اند .

فلسفه و نظام فکری هر فیلسوف ، از انواع آزمونهای ویژه او سرچشمه می گیرد . و این آزمونها ، در دستگاه فلسفی ، عامل شکل دهنده محسوب می شود . فلسفه سیاسی و اجتماعی نیز از این حکم مستثنی نیست . بنابراین ، هنگامی که شرایط زمانی و اعتقادی مشابه باشد ، تجربه یک فیلسوف و درگیرها و عینیت گراییهایی یک متفکر هم آرمان و هم - اعتقاد و هم جهاد ، بسیار سودمند تواند بود .

با توجه به این نکته ، می توانیم از مقالات و سخنان سید جمال الدین ، به درک مسائلی نایل شویم که ممکن است خود پس از سالها تجربه و درگیری به آن مسائل دست یابیم . پس چرا در بهره گیری از چنین منبع فکری و سرچشمه آگاهی کوتاهی کنیم .

شخصیت و پیشامدهای زندگی سید جمال الدین ، در

شکل دادن و تلخیص و عرضه این آزمون‌ها نقشی خلاق داشته است. و این خود باعث می‌شود تا ما بتوانیم حتی در سطح تدریس، از مقالات او استفاده بریم، و جوانان را، بویژه روحانیت و طلابی را که در راه پیدا کردن جهت فکری و ساختن خویشند، به خواندن درسی عروه الوثقی و تامل در آن و بحث درباره مطالب آن، تشویق بلکه وادار کنیم. تا با تطبیق و استنباط، به یافتن دید نافذ و اتخاذ موضع درست نایل شوند.

سخنان و اظهارات سید جمال الدین، از آنگونه نظریه‌های اجتماعی نیست، که فقهی بسته ذهن و بی تجربه، یا مدرسی سلطان گوشه مدرسه گفته باشد، یعنی سخنانی که ارزش عملی اجتماعی آن یا صفر است یا در حد صفر. بلکه سخنان سید جمال الدین عصاره آزمون یک مرد آگاهی و عمل است و خلاصه درگیریهای یک مجاهد درگیر، سخنانی است برخاسته از بساویدن درد و کشیدن و چشیدن درد، نه تنها شناخت نظری درد.

اینگونه مصلحان که دارای روش انبیایی اند - یعنی روش مبتنی بر عینیت گرایی و بساویدن واقعیت درد و نابسامانی و درک شرایط انسانی، چه در حال فرد بودن و مسائل فردی و چه در حال روابط اجتماعی - همیشه موفق بوده اند و همواره توانسته اند آفریننده حرکت‌های سازنده باشند. سید جمال الدین یکی از این شمار مصلحان عملی و کوشا و مخلص و درگیر تاریخ بشر است. مصلحانی که در زندگی و منطق آنان، چاره عملی درد و نابسامانی، هدف است، و شناخت نظری

شخصیت گسترده و در عین حال عمیق سید جمال الدین در گفتار و مقالات مبتنی بر تجربه او حاضر است . و این حضور است که نه تنها معلم است ، بلکه مربی است . بنابراین ، ژرف نگری و غور رسی در مجموعه گفتاری بر جایمانده از یک انسان آگاه متعهد سراسر کردار ، بیش از آنچه بپنداریم ، مایه کسب قوام ذهنی است و نظام عملی و جهت اقدامی .

سید جمال الدین استعمار را خوب می شناخت ، عوامل ، چاره جوییها ، تجزیه افکنیها و گونه های دیگر دستاویزهای این پدیده را نیز خوب می شناخت . هدف استعمار را نیز به دست آورده بود . از تنها قدرت مقاوم در برابر استعمار ، یعنی اسلام ، نیز آگاهی کامل داشت . احمد امین مصری ، از گفته یکی از فاضلان غربی چنین نقل می کند :

تعلیمات سید جمال الدین در این موضوع خلاصه می شود که غرب دشمن شرق است ، و آتش کین توزی صلیبی همواره در جان غریبان شعله می کشد ، همانسان که در جان پیر منزوی (۱) شعله می کشید . و تعصب همواره آمیزه نهایی روحیه صلیبی است . و همین روحیه است که با همه امکانات می کوشد تا هر جنبشی را که مسلمانان برای اصلاح و سامان آفرینی پدید می آورند خرد و نابود کند .

سپس از قول یکی دیگر از غریبان اهل مطالعه چنین نقل می کنند : سید جمال الدین ، فیلسوف ، نویسنده ، خطیب و روزنامه نگار بود . و بالاتر از همه اینها یک مرد سیاسی [آگاه از سیاست و مسائل زمان و مقدم و در گیر در مصالح

سیاسی اسلام [بود]. دوستانش او را یک بزرگ می دانستند و دشمنانش یک انقلابی خطرناک. (۳) سید جمال الدین، در شورشهای قانون طلبانه که در این دهه های اخیر، در کشورهای اسلامی، پدید آمده است تأثیری مهم داشت. هدف سید آزاد ساختن کشورهای اسلامی بود از سیطره غربیان، و رها ساختن این کشورها از استعمار بیگانه، و ترقی دادن شئون داخلی آنها به وسیله تشکیل ادارات منظم آزاد...

احمد امین آنگاه - پس از آوردن سخنی از خود سید و سخنی از شیخ محمد عبده - چنین می گوید:

صاحب نظران، در این حدود، اجماع دارند که سید جمال الدین دو مقصد بسیار روشن داشت:

۱ - دمیدن روح تازه در کالبد شرق، تا با فرهنگ و علم و تربیت و دین زلال خویش به پا خیزد، و عقاید خود را از خرافات بپیراید، و اخلاق و رسوم خویش را از پیرایه ها پاک سازد، و بدینگونه شکوهمندی و عزت و جایگاه خود را باز به دست آورد.

۲ - قیام شرق علیه نفوذ و استیلای بیگانگان، تا در نتیجه، ممالک شرق استقلال خویش را باز یابند و با اصول و روابطی ویژه اداره شوند. و بدینسان از خطرهایی که از همه سو آنان را در میان گرفته است، خود را مصون بدارند. سید جمال الدین، در سراسر زندگی خویش، این هر دو پرچم را با هم به دوش می کشید، لیکن چون او در گذشت، این دو درفش از هم جدا گشتند و مصلحان بعدی، هر کدام

یکی از این دو را بر دوش داشتند نه هر دو را . مثلاً- شیخ محمد عبده - بزرگترین و نیرومندترین شاگردان سید - درفش نهضت فرهنگی را فرا داشت . . . و عبد الله ندیم و مصطفی و کامل و فرید فرید و سعد زغلول ، پرچم نهضت سیاسی را .

هم در مصر چنین بود و هم در دیگر کشورهای اسلامی . . . و اگر سید حالا سر از خاک بردارد ، شرق را بر این پیگیری می ستاید ، اگر چه ممکن است به خاطر کندی مردم مشرق زمین در این حرکت ، بسختی خشم گیرد . . .

سید جمال الدین در سیاست خویش ، شبیه ترین مردم بود به علی بن ابیطالب ، نه معاویه . سیاست معاویه این بود : «ما به مقصد نمی رسیم مگر با انجام دادن کارهای نادرست بسیار» . اما سیاست علی این بود : «ما هرگز دست به کار نادرست نمی زنیم . ما حق را نمی خواهیم مگر از راه حق و راه درست (۴) . . .»

در اینجا ، برای اینکه اهمیت توجه کردن به تعالیم سید جمال الدین بیشتر روشن شود به نقل مطالبی دیگر می پردازم از نوشته یکی از اهل قلم ، نوشته ای بسیار آموزنده و با ارج و تصویر گر ، درباره سید جمال الدین اسد آبادی . این شرح جالب و ناسبه مبسوط در مقدمه کتاب «قصه های استاد» به چاپ رسیده است . در اینجا خلاصه ای ، از برخی قسمتهای آن ، نقل می شود :

قائم مقام و امیر کبیر ، از زمامداران ملی و ضد استعماری بودند که بی گفتگو ، تاریخ هیچگاه خدمات و کوششهای ترقیخواهانه و ملی

آنان را فراموش نخواهد کرد، ولی با بینش محدود و در محدوده ویژه ای گام برمی داشتند . . .

لیکن سید یکپارچه شوق و ذوق آتشین پایان ناپذیر و احساسات و عقاید تند بود. و در راه یگانگی توده های شرق و مسلمان اسیر، و محو و نیستی استعمار و استبداد، حتی یک لحظه درنگ و آرامش را جایز می دانست. با بینش روشن و گسترده، با اندیشه باز و با تمام قدرت و با بهره گیری از هر امکانی می کوشید. عمر سید، همه در کشش و کوشش، همه در راه دستیابی به قدرتهای سیاسی، برای نیل به هدف، همه در راه بیداری و هشیاری مردم، همه در اندیشه و کردار بنیاد کانونها و مجامع حزبی، همه در تشکل مسلمانان، در تحقق دموکراسی و سوسیالیسم، در محو نیروهای اهریمنی فئودالیسم و اتوکراسی و امپریالیسم سپری شد. از این رو، می توان او را پیشوایی رزمنده و آشتی ناپذیر با دشمنان اسلام، و از قهرمانان دلاور و حق طلب بمانند شرق دانست. . . . هیچکس جز سید، در شرق، از دسایس و مقاصد بد اندیشانه و بدخواهانه غریبان آگاه نبود. زمان او درست هنگام پیاده کردن نقشه های استعماری در شرق، و تقسیم چراگاه خاور، از ناف افریقا تا آن سوی ماوراء النهر، از عثمانی تا اندونزی بود. او با فرزاندگی و جهانبینی ویژه خود، از ورای زمانها، روزهایی را می دید که بندهای بردگی بر دست و پای مسلمانان خواهد بود. او می دید

که چگونه از پترزبورگ تا لندن ، همه دشمنان اسلام می کوشند یوغ استعمار و استثمار را بر گردن مسلمانان بگذارند . . .

## عروه الوثقی (۲)

فعالیت سید در تهران ، سه جناح را سخت ناراحت می کند : انگلستان ، مرتجعان و سنت طلبان آزمند و حکومتگر ، منارشیسم ایران . ناصر الدین شاه بر اثر فشار این عوامل و بیم از سخنان انقلابی و تشکل روشنفکران و آزاد اندیشان ایرانی به سید خبر می فرستد : «ایران را ترک کند» . ولی سید بی اعتنا به این پیغامها ، ستاد مبارزات خود را از منزل امین الضرب به حرم شاه عبد العظیم تغییر می دهد ، و با شدت و حدت بیشتر ، انگلستان و ناصر الدین شاه و رجال بدنام و نادرست و نوکر مآب ایران را مورد حمله قرار می دهد . . .

[تا اینکه] در سرمای سخت زمستان او را تحت الحفظ به جانب خانقین و سرحد عثمانی حرکت دادند . . . میرزا رضای کرمانی سراسیمه به چپ و راست می دوید ، قفا می خورد ، ملامت می دید ، و فریاد می کشید که : مردم این سید است ، اولاد پیغمبر شمامست ، از بزرگان علماست ، غیرت کنید . . .

جای هیچ گفتگو و محل تردید نیست که ، گذشته از میل درباریان و دزدان اجتماع که در راس آنان ناصر الدین شاه قرار داشت ، این خواست استعمار بود که سید را از ایران بیرون کردند .

اعتماد السلطنه ، تبعید اسد آبادی را با اعمال سیاست انگلیس می داند . در وقایع غره [روز اول] ذیحجه ۱۳۰۷ [ه . ق] ، با صراحت می نویسد : «به میل انگلیسها



حکم به رفتن او شد». (روزنامه «خاطرات اعتماد السلطنه» ص ۶۴۴ - ۷۰۶).

در این موقع سید ، با آماده ساختن پیشوایان دینی برای تحریم تنباکو ، پایه مبارزه عظیمی را علیه استعمار به منظور محو یکی از مظاهر استعمار ، به نام «امتیاز رژی» در ایران بنیاد می گذارد ، که شاید مهلک ترین ضربه ای باشد که در قرن نوزده به پیکر استعمار وارد آمده باشد . . .

سید ، بر خلاف بسیاری از پیشوایان آزادی شرق ، به اهمیت کار و صعوبت مبارزه خود واقف بود . او می دانست در چه راه دشواری ، با آنهمه پیچ و خمهای فرساینده ، گام نهاده است . از این رو ، برای اینکه بتواند گامهای بلند و تند بردارد ، بارهای شخصی و زندگی خود را سبک کرد . . . به خاطر این مبارزه بزرگ تنها می زیست ، زن اختیار نکرد . . . گویند در ابتدای کار سید جامه دانی داشت ، ولی بعدها این مختصر اسباب سفر و زندگی را نیز همراه نداشت . به هنگام تبعید او از مصر ، یارانش آگاه شدند که جیب سید بکلی خالی است . برای هزینه راه پولی برای او تهیه کردند . پیشوای سبکبال و وارسته شرق ، در پاسخ یارانش می گوید : «شیر هر جا برود طعمه خود را می یابد» . و حال آنکه بیشتر همفکران او را در کشورهای اسلامی دیده ایم که با اشرافیت زندگی می کردند و وقتی مردند ثروت هنگفتی از خود به جا گذاشتند .

وقتی انسان ، رسائل میرزا ملکم خان را می خواند ، یک حالت اشمئزاز دست می دهد . چه ، می بیند او

در اغلب نامه ها درخواست پول می کند و از کمپولی و زندگی فقیرانه خود می نالد . . .

سید ، روزنامه نگاری توانا و انقلابی بود . مقالات و نوشته های چون برگ زرین او را از ست یکدیگر می ربودند . نوشته های او در مصر و هند و فرانسه و انگلستان و روسیه و عثمانی ، چنان بیدادگران را به هراس می انداخت که با هر تلاشی بود قلم او را می شکستند . . . روزنامه «عروه الوثقا»ی او جهان خفته اسلام را بیدار کرد . مقالات او ادامه حکومت دیکتاتورها و استعمار طلبان را به خطر انداخت . در مصر عروه الوثقی را دست هر کسی می دیدند ۱۵ تا ۲۵ لیره جریمه نقدی داشت .

میرزا ابو الحسن جلوه ، از دانشمندان بزرگ معاصر [با سید] ، به ملاقات سید می رود ، با او بحث می کند . همه می اندیشند که سید در برابر علم جلوه مجاب خواهد شد . ولی وقتی جلوه بیرون می آید ، از او درباره دانش و فلسفه و اطلاعات سید و اثر گفتار او می پرسند ، پاسخ می دهد : «می روم تا کفنی برای خود تهیه کرده جهاد نمایم» .

سید یک مسلمان حق طلب و زمامدار ضد استعمار بود . در راه آرمان بزرگ خود و یگانگی همه مسلمانان (پان اسلامسم) ، با تمام نیرو می کوشید . او یک سازمان دهنده کوشا ، یک ارگانیزاتور پرکار بود . دیدیم که چگونه با تشکیل «حزب الوطنی» ، طبقه تحصیل کرده و برگزیده و رنج دیده مصری را گرد آورد . . . دو غول استعمارگر شرق و غرب ، به اندیشه ها و آرزوهای او شکل داد ، تا با تاکتیکهای سیاسی و بهره گیری

از تناقضات و برخوردهای زورمندان جهان و بیداری وجدان پاشای مصر ، راجه هند ، سلطان عثمانی ، شاه ایران ، امام یمن ، بتواند شرق را از خطر بردگی برهاند . . .

ناصر الدین شاه بیش از همه نابکاران از سید می ترسید . . . ترور ناصر الدین شاه به دست یکی از هواخواهان با ایمان سید ، استعمار را بیش از همه مستبدان خون آشام شرق به هراس انداخت . [از این رو] به فکر چاره جویی و در حقیقت نابودی سید افتادند . بیشتر نویسندگان و پژوهندگان ، به درگذشت سید ، با نظر تردید می نگرند . اگر گفته سید برهان الدین بلخی - یکی از دوستان نزدیک و همراه سید - را درست بدانیم ، باید به دست ابو الهدی [صیادی] ، مسموم شده باشد . بلخی در این مورد می گوید : «روز قبل از وفات سید به دیدنش رفتم . حالش بسیار خوب بود . در اطاق قدم می زد و سیگار برگ می کشید» . . .

پس تا بدانجایی که ما سید جمال الدین اسد آبادی را شناخته ایم ، او پیشوایی دانشمند ، قهرمانی پر تحرک ، سیاستمداری ضد استعماری ، دینداری واقع بین ، مجاهدی دور از پیرایه و دارای زندگی ساده بود ، که با تاکتیکهای متداول و مترقی زمان خود : مقاله نویسی ، سخنرانی ، مصاحبه و میتینگ ، به جنگ دشمنان می رفت . مردم را بیدار و متشکل می ساخت . در هر جا از مقالات سنگین و سیاسی و سخنان پر احساس او دشمنان در بیم و هراس بودند . تاکنون مقالات دینی و علمی و سخنرانیهای اجتماعی و سیاسی زیاد از

او طبع و نشر گردیده است . . . (۵) باری ، سخن درباره «عروه الوثقی» بود و اهمیت این اثر . آقای دکتر حمید عنایت ، در کتاب «سیری در اندیشه سیاسی عرب» ، بخش «سید جمال الدین اسد آبادی» ، در معرفی «عروه الوثقی» چنین مرقوم داشته است :

سید جمال الدین ، در سال ۱۲۹۹ [ه . ق] اواخر سال ۱۸۸۲ ، پیش از قشون کشی انگلیس به مصر که در شعبان آن سال روی داد ، از طرف حکومت هند به کلکته احضار شد . مقامات انگلیسی ، که در همه حال از او بیمناک بودند او را در کلکته چندان نگاه داشتند تا مقاومت «عربی پاشا» یکسره در هم شکسته شد و انگلیس بر مصر مسلط گشت . سپس او را رها و مجبور به ترک هند کردند ، یا به روایتی دیگر خود به دلخواه خویش از هند به انگلیس و از آنجا به پاریس رفت . آنچه از فعالیتهای سید در پاریس باید برای ما در خور توجه باشد ، یکی همکاری او با شیخ محمد عبده ، در نشر روزنامه «عروه الوثقی» است و دیگری مکاتبه او با ارنست رنان ، متفکر فرانسوی . نخستین شماره «عروه الوثقی» ، در تاریخ ۱۵ جمادی الاول سال ۱۳۰۱ [ه . ق] (۱۳ مارس ۱۸۸۳) منتشر شد . و نشر آن تا ۱۸ شماره دوام یافت . شماره آخر آن ، مورخ ۲۶ ذیحجه همان سال (سپتامبر ۱۸۸۴) بود . مطالب این مجله به بررسی سیاست دولتهای بزرگ ، در کشورهای اسلامی بویژه سیاست انگلیس در مصر ، و آشکار کردن علل ناتوانی مسلمانان و برانگیختن آنان به اصلاح اوضاع خویش و ، از همه

مهمتر ، تامین یگانگی ملتهای مسلمان اختصاص داشت . . .

عروه الوثقی ، سپس به صورت کتاب به چاپ رسیده است ، در ۴۲۴ صفحه ، به قطع وزیری ، با مقدمه ای از صلاح البستانی مدیر «مکتبه العرب» ، و مقدمه ای تحقیقی و مفصل و خوب از استاد طه عبد الباقي سرور . امید است به گونه ای که بتوان پسندید و قبول کرد ، یعنی : با نثری استوار و پخته و با جان ، به دست کسی صاحب اهلیت ، به زبان فارسی گردانیده شود و به صورتی مناسب و به دست ناشری مناسب چاپ و در مقیاسی وسیع و با قیمتی مناسب عرضه گردد . در اینجا نکته ای را نیز باید یاد کنم . و آن این است که برخی از فاضلان تصور کرده اند که نثر عربی عروه الوثقی از شیخ محمد عبده است و تنها محتوی و افکار و اندیشه ها از سید جمال الدین است . این تصور به این صورت درست به نظر نمی رسد . زیرا نثر عروه به نثر عربی خود سید شباهت بسیار دارد . مقایسه کنید با نمونه های دیگر نثر عربی - او ، از جمله نامه او به میرزا محمد حسن شیرازی («اعیان الشیعه» ، ج ۱۶ ، مجلد ۱۷/۳۶۷ - ۳۷۵) . حتی در بسیاری موارد شور و حیویت نثر و جاننداری و شعله وری آن روشن می کند که نثر نیز از خود سید جمال الدین است . پس در این باره تصور درست این است که آن را با هم می نوشته اند ، چنانکه مؤلف «معجم المطبوعات» ، یوسف الیان سرکیس ، می گوید :

آوازه سید جمال الدین در سراسر مصر پیچید

نویسندگی در زبان عرب به کوشش او پیشرفت کرد و جلو افتاد. سید به سال ۱۲۹۶ از مصر تبعید شد. او به هند رفت و از آنجا رهسپار لندن و سپس پاریس شد. در پاریس مجله عروه الوثقی را پدید آورد. این مجله را همراه وست خود شیخ محمد عبده می نوشت. ۱۶ شماره از آن انتشار یافت. عروه الوثقی آیتی است در قدرت بلاغت و خوش بیانی. (۶)

سید جمال الدین بر زبان عرب تسلط کامل داشته است، هم در خطابه و سخنرانی و هم در نویسندگی و کتابت. علامه سید محسن امین شامی جبل عاملی از علمای بزرگ شیعی شام، که خود عرب است و بجز جنبه های علمی، از ادیبان و شاعران و نویسندگان عرب نیز محسوب می شود، در این باره همین نظر را ابراز می دارد. وی می گوید:

سید از بصره نامه ای نوشت به میرزای شیرازی، به زبان عربی ادبی و فصیح. این نامه خود دلیل است که او زبان عربی را خوب یاد گرفته بوده و می دانسته است. و این، همت بلند او را نشان می دهد. سید در این نامه میرزا را، با انواع عبارات هیجان آفرین و تاثیر گذار، به مبارزه و درگیری فرا می خواند و به فریاد رسی مسلمین دعوت می کند و به حماسه آفرینی می کشد و به یاری دین می راند. این نامه، در همان هنگام، انتشار یافت و نسخه آن به نجف آمد، و مردم همه آن را خواندند ... (۷)

## پی نوشتها

۱. پیر منزوی (م) -

۱۱۱۵ م) واعظ فرانسوی ، مبلغ جنگ صلیبی اول ، که رهبری دسته ای از جنگجویان صلیبی را به عهده داشت و در ۱۰۹۶ به قسطنطنیه رسید . پس از تصرف اورشلیم به اروپا بازگشت - «دایره المعارف فارسی» .

۲ . در مورد سید ، باید این وطن ، وطن اسلامی و شرق منظور شود .

۳ . خطرناک برای خائنان و عوامل بیگانه و خود کامگان و از خدا و از خلق بیخبران .

۴ . «زعماء الاصلاح فی العصر الحدیث» ، ص ۱۰۵ - ۱۰۹ .

۵ . «قصه های استاد» ، ص ۵ - ۲۵ ، چاپ تهران ، انتشارات توس .

۶ . «معجم المطبوعات» ، ج ۱ ، ستون ۷۰۶ .

۷ . «اعیان الشیعه» ، ج ۱۶ ، مجلد ۱۷ ، ص ۳۶۷ .

## ۶ - اهمیت تجربی مسائل عروه الوثقی

### قسمت اول

آنچه در مقالات عروه مطرح شده است کمتر شامل مسائل نظری و ذهنی است و بیشتر شامل مسائل عملی و عینی و آزمونهای اجتماعی .

در آغاز که علت نشر روزنامه عروه الوثقی را مطرح می کنند ، بخوبی متوجه هدف عالی آن می شویم :

اینها سخنان حقی است که به عنایت خدا خواهیم گفت ، اینهمه مربوط است به احوال مشرق زمین ...

روزگار درازی ، برنامه ها و راه و روش استعمارگران طمعکار پنهان بود ، سپس آشکارا شد ...

از نخست ، خواننده را در جریان این خفا و ظهور می گذرانند . یعنی اینکه همواره راه و رسم خائنان و برنامه های خائنانه ، از ابتدا ، آشکار نیست و راز آنها بر همه کس معلوم نمی شود مگر با کوشش و درک و پیجویی و درگیری . بسیاری از طبقات فاضله و روشنفکران

جامعه ، در مورد آگاهیهای اجتماعی خویش ، درباره مسائل و قضایا ، غلو دارند ، می پندارند از بسیاری از آنچه می گذرد آگاهند ، با اینکه چنین نیست . نویسندگان عروه ، پس از این فصل ، روش عروه را یاد می کنند :

این روزنامه به آهنگ خدمت به مردم مشرق زمین منتشر می شود که تا آنجا که در توان دارد مسائل واجب را مطرح کند ، مسائلی که کوتاهی درباره آنها موجب این ضعف و سقوط گشت . همچنین این مقالات توضیح خواهد داد که راه جبران گذشته و مصون ماندن از خطرهای مصیبتهای آینده چیست . . . بدین گونه و با این سرآغاز ، چگونگی امر ، روشن تواند بود و والایی مسائل آن به نظر خواهد آمد . اکنون فهرست برخی از موضوعات آن را یاد می کنم :

اسلام و حل مسئله نژاد . گذشته مسلمانان و وضع اسفبار کنونی . چاره این وضع . تفاوت اسلام و مسیحیت . حکومت صالح اسلامی . خواب حقداران و بیداری حقربایان . تعصب چیست و کدام قسم آن بد است . بد آموزی درباره قضا و قدر . وحدت اسلامی . وحدت ، بنیاد سیادت . کوشش نه یاس . تامل در سرگذشت امتهای . حکومت مستبدانه در امت اسلام . امتحان خدایی از مؤمنان درباره تکالیف اجتماعی . سیاست انگلیس در شرق ، در مصر ، در سودان . تحلیل گفتگوهای پارلمان انگلستان . وضع حکومت عثمانی . وضع زندانهای مصر در دوره حکومت استبداد و دفاع از زندانیان . خدعه های استعمار . دخالت مامور انگلیسی در امور نجد سعودی . تهمت ناجوانمردانه به اسلام



. انگلیس و اسلام .

دوستی انگلیس با اسلام از راه حيله . چگونگی استعمار فرانسوی .

و دهها و دهها مسئله از این قبیل ، آنهم با شرح مستند و تحلیل دقیق و آگاه کننده .

## ۷- اخلاق اسلامی در عروه الوثقی

از مسائل مهم دیگر مقالات عروه الوثقی ، توجهی است که به اخلاق اسلامی و احیای این اخلاق در مسلمانان شده است . مسائلی که در این زمینه مطرح گشته است ، مربوط به اخلاق اجتماعی است ، یا آن قسمت از اخلاق فردی که زمینه اخلاق اجتماعی است . این موضوع نیز باید مورد دقت بسیار قرار گیرد و با شرح و تفصیل آموخته شود ، و حتی جزء برنامه رسمی طلاب و حوزه ها باشد . به عنوان نمونه ، در نفی و محکوم کردن ذلت پذیری چنین می گویند :

آیا هیچ مسلمانی می تواند عمر هزار ساله با ذلت و خواری را دوست داشته باشد ؟ در حالی که مسلمان می داند که دلیل داشتن ایمان به خدا ، بی اعتنایی به زندگی دنیا و به زنده ماندن است . آیا ما مسلمانان ، که روزی سرور جهان بشریت بوده ایم ، می توانیم زندگی همراه با مسکنت و خواری را بپذیریم ؟ آیا می توانیم بپذیریم که سرزمینهای ما و منابع ثروت ما به دست بیگانگان باشد ، یعنی کسانی که متدین به دین ما نیستند و با ما همفکری ندارند و به دین ما احترام نمی گزارند و هر عهد و پیمانی را زیر پا می نهند ؟ اینان تمام همشان این است که ما مسلمانان را زیر پای سپاه خود خرد کنند و سرزمینهای اسلامی را ، از مسلمانان خالی سازند ، آنگاه مردمان خود را

در آنها جای دهند ... (۱)

و دیدیم که آنچه سید در حدود ۹۰ سال پیش گفت و پیش بینی کرد، چگونه در طرف چپ و راست ما واقع شد، چگونه این کارها را با کشورها و سرزمینها و امتهای مسلمان کردند ...

یکی دیگر از فصول جالب این مقالات، در زمینه اخلاق اسلامی فردی - اجتماعی، فصلی است در مبارزه با ترس و کوبیدن آن. این فصل با این دو آیه کریمه می آغازد:

اینما تکنونوا یدر ککم الموت، و لو کنتم فی بروج مشیده ... (۲) قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملائیکم ... (۳)

- هر جا باشید مرگ شما را فرا خواهد گرفت، اگر چه در برجهایی به سر برید سر به فلک کشیده.

- ای پیامبر! به مردمان بگو، این مرگی که از آن می گریزید (خود را به خیال خود از آن حفظ می کنید)، با شما دیدار خواهد کرد.

با ذکر این دو آیه قرآنی، اشاره می کنند که بنیاد اصلی جبن و ترس، مسئله مرگ است و ترس از مرگ و گریختن از آن، و مرگ مسئله ای است حتمی و ناگزیر. شروع این مقاله با این آیات، یاد آور مضمون این بیت است:

و ان کانت الابدان للموت انشئت فقتل امرء فی الله بالسیف افضل - اگر بدنها برای این آفریده شده اند که روزی بمیرند و خاک شوند (یعنی اگر آخر زندگی، مردن و خاک شدن است) پس کشته شدن در راه خدا و دین و نوامیس عدالت، افضل است

من در اینجا ، خلاصه ای از مقاله «الجبن» عروه الوثقی را ، با ترجمه ای آزاد ، از نظر خوانندگان می گذرانم :

هم دیده شده است و هم در کتابها نوشته اند که از برخی افراد انسان کارهایی سر زده است محیر العقول و دهشت آفرین . مردمان کم خرد اینگونه کارها را ، با اینکه در زمان پیامبران اتفاق نیفتاده و به دست آنان جاری نگشته است ، معجزه می پندارند و خارق عادت می شمارند . مردمان غافل آنها را به ستاره و بخت و شانس منسوب می دارند . کوتاه نگران چنین اقدامات و اعمال را امری تصادفی و اتفاقی به حساب می آورند .

این ظنها و گمانها همه به این دلیل است که اینگونه مردم ، از درک اسباب امور و علل مسائل ناتوانند . اما حکیمان و خردمندان و راهشناسان می دانند که خدای حکیم خیر ، برای هر چیزی سببی قرار داده است و هر نتیجه ای را بر مقدمه و عملی متوقف کرده است . و از میان همه کاینات ، انسان را به موهبت عقل و قدرت روح ویژه ساخته است . با این ویژگی است که انسان می تواند مظهر عجایب گردد و کارهای فوق العاده به وقوع رساند و همین قدرت عقلی و تشخیص ، و قدرت عملی و تنفیذ است که ملائک تکلیف شرعی است ، و به خاطر همین تشخیص و توانایی است که انسان مکلف است و باید تکالیفی را انجام دهد . و برای انجام دادن کار خوب ، ستایش شود و پاداش یابد و برای انجام دادن کار بد نکوهش گردد و کیفر بیند .

## قسمت دوم

هنگامی که انسان با این

منطق صحیح بنگرد ، می بیند که در انسانها همه ، قوای مشابهی وجود دارد ، و خداوند استعداد کمال را به همه داده است و در فطرت هر کس نهاده است . و از اینجاست که هر فردی می خواهد صاحب افتخارات باشد و کارهای بزرگ بکند . فضل خداوند نیز هیچ کس را محروم نمی دارد و هیچ کوشنده راستینی را بی نصیب نمی گذارد . بنابراین ، علت چیست که توده های انسانی به پستیها تن در می دهند ، و از رسیدن به عظمتها و آزادگیها دست می کشند ، همان عظمتها و آزادگیها که هم عنایت خداوندی ، راه رسیدن به آنها را باز ساخته است و هم کشش فطری انسان به سوی آنهاست ، بویژه مردمی که مؤمنند به دالت خدا و وعده وعید خداوند ، یعنی معتقدند که کارهای شایسته ماندگار (باقیات الصالحات) ، ثواب دارد و کارهای بد و خطا گناه دارد ، و هم باور دارند که روز «بازبینی بزرگ» اعمال می آید و هر کس به پاداش هر چه کرده است می رسد ، و هر انسانی که ذره المثقالی کار خیر یا ذره المثقالی کار شر کرده باشد جزای آن را خواهد دید . اینگونه مؤمنان چگونه دست از کار می کشند و تن به یاس می سپارند و با جان مرده زندگی می کنند ؟ چرا انسانها از پای می نشینند و در لغزشگاهها فرو می افتند ؟ هنگامی که نیک بیندیشیم و بخواهیم علت هر چیز را پیدا کنیم ، می فهمیم که از چیست که مردمان - چه مؤمن و چه غیر مؤمن - تن به پستی می دهند و دست روی دست می گذارند . علت اینها همه ترس است ترس .

ترس

است که پایه های استقلال کشورها را سست می کند . ترس است که روابط ملتها را مختل می سازد . ترس است که در خیر و برکت را به روی جویندگان می بندد . ترس است که در خیر و برکت را به روی جویندگان می بندد . ترس است که درفشهای هدایت را از نظرها دور می دارد . ترس است که نفوس بشری را به پذیرفتن خواری وامی دارد . ترس است که مردمان را به قبول مسکنت می کشاند . ترس است که تحمل یوغ بردگی را بر گردن مردم آسان جلوه می دهد . ترس است که نفس انسانی را برای قبول اهانت - زیر نام صبر و شکیبایی - و قبول خواری - زیر نام زیرکی و عاقل مآبی - آماده می سازد . ترس است که پشت مردان را برای حمل بارهایی خم می کند سنگین تر از آنچه می پندارند در اثر شجاعت و اقدام پیش خواهد آمد . ترس است که جامه ننگ بر تن انسان می پوشد ، ننگی که صاحبان روحهای پاک و همتهای بلند کشته شدن را بر قبول چنان ننگی ترجیح می دهند . آری انسان جبان و ترسو ، سختی ذلتها را آسان می انگارد و زندگی مسکنت بار را رفاه و امنیت می شمارد . کسی که خود را حقیر سازد قبول حقارت برای او آسان است ، مانند مرده که از وارد شدن هیچ جراحی احساس درد نمی کند . بدتر از این ، این است که انسان جبان ، لحظه به لحظه ، طعم مرگ را می چشد ، با اینهمه باز راضی است . . .

ترس چیست ؟ و اماندگویی در نفس انسان که او را از مقاومت

در برابر هر امر ناخوشایندی باز می‌دارد. ترس یک بیماری روحی و روانی است، که نیروی حفظ وجود را که خدا آن نیرو را رکنی از ارکان حیات طبیعی قرار داده است، از بین می‌برد. این بیماری روانی علت‌های چندی دارد که اگر در ماهیت هر یک از این علتها ژرف بنگریم می‌بینیم که همه به یک چیز باز می‌گردد. و آن، ترس از مرگ است. مرگی که سرنوشت هر زنده‌ای است و سرانجام هر ذیرواحی. مرگ وقتی معین و ساعتی معلوم ندارد.

انسان از لحظه تولد تا آخرین روزهای یک عمر طولانی همواره در معرض رسیدن مرگ است. و جز خدای که اجلها را مقدر فرموده است هیچکس از زمان و مکان مرگ خویش آگاه نیست. با اینهمه ترس از مرگ به جایی می‌رسد که به صورت بیماری کشنده در می‌آید. و این بدان علت است که انسان از سرنوشت حتمی خویش غفلت می‌کند، و فراموش می‌کند که خداوند خیر دنیا و سعادت آخرت را برای او تهیه دیده است، البته اگر انسان نیروها و قوای خداداد را در راه خود به مصرف رساند و از هدر رفتن و منحرف شدن آن قوا جلوگیری کند. آری، انسان از نفس خود و امکانات و قدرتهای آن غفلت می‌کند. به علت این غفلت، آنچه را خداوند سبب بقای زندگی و حیات و ارزشها قرار داده است، یعنی شجاعت و دلاوری و اقدام و درگیری، سبب نیستی و هلاک شدن می‌انگارد. مرد جاهل می‌پندارد که در هر گام

او مرگ ایستاده است و در هر قدم او خطری او را تهدید می کند؟ با اینکه یک نگاه به آثار انسانی و آرمانهای تحقق یافته بلند همتان و مشکلات رام شده بزرگمردان، بسنده است تا آدمی را از این خواب غفلت بیدار کند، و به او بفهماند که این ترسها و هراسها همه و همه وهم است و خیال، و بانگ حیوانات موهوم است و وسوسه ابلیس، اینهاست که آدمی را اسیر خود ساخته است و از راه خدا باز داشته و از رسیدن به هر امر خیری محروم کرده است. ترس دام شیطان است. شیطان با این دام بندگان خدا را صید می کند و از راه خدا باز می دارد. ترس علت هر صفت رذیله است و منشا هر خصلت مذموم. ترس پراکنده کننده اجتماعات است، و برنده دوستیها و روابط، و هزیمت دهنده لشگرها و نگون ساز درفشها. ترس خائنان را وامی دارد تا در جنگهای میهنی خیانت کنند. ترس پستان را وامی دارد تا رشوه بگیرند. چون بیم از فقر باعث این کار می شود. و این بیم در حقیقت، از ترس از مرگ سرچشمه می گیرد. دیگر صفات زشت نیز همچنین است... آری، ترس عار است و ننگ برای هر انسان سالم فطرت، بویژه برای مردمی که به خدا و پیامبران و روز پاداش ایمان دارند، و امید دارند که به پاداش اعمال نیک خویش برسند. بنابراین می سزد که فرزندان امت اسلام - به مقتضای اصول اعتقادی و دینی خویش - دورترین مردم

جهان باشند از صفت رذیله «جبن». زیرا که مؤمن جز رضای خدا آرمانی ندارد. و ترس و دل نداشتن بزرگترین مانع است از ادای تکالیفی که خدا را راضی و خشنود می کند. کسانی که قرآن می خوانند می دانند که خداوند، در قرآن، دوست داشتن مرگ را علامت ایمان قرار داده است. . . اقدام در راه خدا و دادن مال و جان در راه بر پاداشتن حق و عدالت، نشانه مردم مؤمن است. کتاب خدا، قرآن، به همین بسنده نکرده است که مردم نماز بخوانند، زکات بدهند، و به دیگری آزار نرسانند، بلکه اینها را کارهایی دانسته است که هم مؤمن و هم منافق انجام می دهند. و تنها دلیل منحصر ایمان داشتن را دادن جان دانسته است در راه اعلائی کلمه حق و در راه استقرار عدل. بلکه قرآن کریم، آمادگی تا پای بذل جان را در راه پایدار ماندن حق و دین و عدالت، یگانه رکن ثبوت ایمان شمرده است، رکنی که چون نباشد، هیچ امر دیگری قابل اعتنا نیست. این است که نباید هیچ کس تصور کند که «دین اسلام» و «ترس» در یک دل جمع توانند شد. (۴)

چگونه چنین چیزی ممکن است با اینکه هر پاره ای از این دین، پرده ای است از شجاعت و دلاوری و تصویری است از اقدام و درگیری. ستون و تکیه گاه دین اسلام اخلاص برای خدا (سراپا برای خدا بودن) است، و دست شستن از هر چه جز خداست، برای خدا.

مؤمن کسی است که یقین داشته باشد که اجل به



دست خداست . و خدا هر گونه و هر آن که بخواهد اجل آدمی می رسد . پس کندی در ادای وظایف و واجبات اجتماعی عمر کسی را زیاد نمی کند ، و شجاعت و درگیری یک دقیقه از عمر کم نمی سازد . مؤمن کسی است که یکی از دو نیکوترین عاقبت (احدی الحسینین) را از دست نمی دهد : یا زندگانی با سیادت و عزت را ، یا مرگ سعادت‌مندانه در راه خدا را ، تا روحش به اعلی علین صعود کند و با کروییان و فرشتگان محشور و همنشین گردد .

کسی که تصور کند - چه عالم و چه غیر عالم - که می تواند جمع کند میان ترس و ایمان داشتن به آنچه محمد «ص» آورده است ، یعنی این دو را ، ترس و ایمان به اسلام را ، با هم ، داشته باشد ، خودش را گول زده است و عقل خود را فریب داده است . اینچنین کس بازیچه هوس خود شده است . او کجا و ایمان کجا ؟ آیات قرآن همه گواهند که آدم جبان ترسو ، در دعوی ایمانداری کاذب است .

از اینجاست که ما امیدواریم که وارثان پیامبران ، یعنی عالمان و طلاب علوم دینی ، حق را آشکارا بگویند ، و آیات خدا را به یاد مردم و جامعه بیاورند . به مردم بگویند که در این آیات ، تا چه اندازه امر به اقدام شده است برای اعلای کلمه حق ، و نهی شده است از کندی و نشستن و ترک ادای وظیفه واجب خدایی . (۵)

این است که ما تصور می کنیم اگر علما ، برای انجام دادن این فریضه -

امر به این معروف (دلاوری و اقدام) و نهی از این منکر (ترس و بی شهامتی) - برای مدتی اندک، به پا خیزند، و مردم را با روشن کردن معانی قرآن کریم موعظه کنند و این معانی را در جان مؤمنان زنده سازند، اثری و نتیجه ای از این کار، در میان امت، خواهیم دید که افتخارات آن تا ابد بماند. و شاهد روزی خواهیم بود که در جهان، شکوه امت اسلام، یعنی شکوه بزرگ خدایی، به آنان باز گردد. جامعه مؤمن، به دلیل این میراث (میراث دلاوری و اقدام) که از پیشینیان خود برده است، و به علت عقاید ایمانی که در دل دارد، با اندک یادآوری و کوتاه تذکاری به خود می آید، آنگاه چونان شیران به پا می خیزد، آنچه را از دست داده است باز می گیرد، آنچه را دارد حفظ می کند، و به مقام قرب و رضای خدا می رسد. (۶)

### پی نوشتها

۱. «العروه الوثقی»، ص ۷۸.

۲. سوره ۴ (نساء)، آیه ۷۸.

۳. سوره ۶۲ (جمعه)، آیه ۸.

۴. «لا یظن ظان انه یمکن الجمع بین الدین الاسلامی و بین الجبن فی قلب واحد».

۵. و اگر برخی از مردم درست ایمان پاکدل، در این آیات ژرف بیندیشند و چنان شوند که خدا و پیامبر خواسته اند، دست کم این عالمان نیز بکوشند تا از آنان عقب نمانند. اگر وجود شخص، متحقق به حقایق الهی و متخلق به اخلاق خدا و اولیاء خدا نباشد، این تحصیلات

و لباس ظاهری اهمیت ندارد. و در پاره ای موارد، نبودن اشخاصی با این تحصیلات و در این لباس خیلی بهتر است، هم برای دین و هم برای جامعه.

۶. «عروه الوثقی»، ص ۱۴۲ - ۱۴۶.

## ۸ - اهمیت آگاهی و راه به دست آوردن آن

تاکیدی که بر روی شناختن عروه الوثقی و آثاری همانند آن می کنم، به دلیل آگاهی عمیقی است که از این راه به دست می آید، آنهم آگاهی متکی به عمل نه انگیزته از بحث و نظر. این آگاهی امروز برای هر مسلمان - حتی چوپان مسلمانی که در دشتها و دره ها و مراتع عمر می گذراند - ضروری است. پس در ضرورت و وجوب آن برای دیگر مسلمانان، بویژه علما، مدرسان، وعاظ و طلاب علوم دینی، جای کمترین تردیدی نیست.

همیشه برای به دست آوردن اطلاع و آگاهی و شناخت، دو راه وجود دارد: آزمون شخصی و آزمون تاریخی و میراثی. راه نخست همان است که انسان باید با به کار انداختن مشاعر خویش و باز کردن چشم خود ببیند و بفهمد و بیندیشد و استنتاج کند، زمان را، جامعه را، مسائل را بشناسد، به مردم آگاه با تجربه با اخلاص نزدیک شود. و در مجموع، همواره راههای درک شخصی خود و درک دیگر آگاهان را به روی خود باز دارد. و هنگامی که حقایق اجتماعی و مسائل انسانی را درک کرد بکوشد تا آنها را لمس کند، و اندک اندک مسائل را از سطح اندیشه و عقل و ذهن خود، به دل و احساس و

عاطفه خود ببرد، تا بدانجا برسد که از درد مردم دردمند شود و از شادمانی مردم شاد گردد، در حال گرسنگی مردم خود احساس گرسنگی کند و در حال سیری مردم سیر باشد. جهل مردم جهل خود او باشد و فقر مردم فقر خود او، و خواری و ذلت و ظلم بر مردم، خواری و ذلت و ظلم بر خود او. این است ایمان اجتماعی.

اما راه دوم برای به دست آوردن آگاهی، خواندن آثار و اندیشیدن در احوال و آزمونهای مردمی است که این مسیر را پیموده اند و این تکلیف را شناخته اند و رسالت آن را به عهده گرفته اند. این شناخت، دو بخش دارد: یکی آن که مربوط است به آن مجاهدان پیشین و اندیشه و عمل و موضع آنان، و دیگری آن که مربوط است به جناحهای مقابل آنان. اهمیت آگاهیهای اجتماعی، به شناخت این هر دو جهت بستگی دارد. تا ما باطن حکومت اموی را نشناسیم و سرنوشتی را که در عهد یزید در انتظار اسلام بود ندانیم، به اهمیت و ارزش قیام «عاشورا» پی نمی بریم. همینطور در دیگر نهضتها و انقلابهای راستین. در نهضتهای جدید دنیای اسلام نیز، در این يك سده و نیم اخیر، امر چنین است. باید حقیقت مسائل ایران دوره ناصری را شناخت، تا اهمیت افکار سید جمال الدین و فتوای میرزای شیرازی معلوم گردد. اینکه می گویم اهمیت افکار و فتوی، غرضم ذکر شعار نیست، بلکه اهمیت از نظر دین و وظیفه دینی و وجود عینی و فقهی

آن منظور است. این است که بر طلاب جوان واجب است که شناخت زمان و جامعه و مسائل زمان را - در دو جبهه حق و باطل - جزو دروس حتمی و تحقیقی خود قرار دهند، و بروند و هر گونه ممکن است این شناخت را تحصیل کنند، چنانکه بر دیگر طبقات نیز واجب است. تحصیل این شناخت از بسیاری مسائل فقهی که در درسهای خارج مطرح می شود و عمری بر سر آنها می گذرد واجب تر است، مسائلی که یا اصلاً واقع نمی شود یا اگر واقع شود بسیار اندک و نادر است.

ممکن است مردم نسبت به جناح حق، شناختهایی - جسته و گریخته - داشته باشند، یا طلاب جوان، مسائل این جناح به گوششان خورده باشد، لیکن این اندازه کافی نیست. باید این شناخت را چنان جدی بگیرند و تقویت کنند که از مرحله تحسین نظری درآید و به مرحله بعث عملی برسد. آنچه مهم است بعث و انگیزتن عملی است. و از اینجاست که دکتر طه عبد الباقی سرور، در مقدمه عروه الوثقی می کوشد تا هر دو جناح را معرفی کند:

سید جمال و عبده را، و جناح اجنبی و استعمار را. می گوید:

ما عمد داشتیم که درباره روحیه استعماری اروپایی به تفصیل سخن گوئیم و درباره برنامه ها و هدفهای استعمار و نگاه متکبرانه اروپاییان استعمارگر به ملل آسیایی و آفریقایی و نظر زهر آگین کین توزانه آنان درباره عرب و اسلام. چرا، چون محور این کتاب (عروه الوثقی) درگیری و جهاد تاریخی اسلام است با این روحیه سرکش

سیطره طلب . گرفتاری عرب و مسلمانان با این روحیه ، گرفتاری تاریخی است . چون سرزمینهای عرب و اسلام ، کلید همه شرق است ، و میانجی و برزخی است که اروپا با عبور از آن می تواند به اعماق دو قاره آسیا و آفریقا راه یابد ، دو قاره ای که استعمار هنگامی که از معادن و مواد حیاتی آنها یاد می کند دهانش به آب می افتد . سرزمینهای عرب و اسلام ، قلب جهان است و از نظر موادی که تمدن را غنی می کند و چرخ دنیا را می گرداند و به جهان و تمدن جهان نیرو می بخشد ، غنی ترین سرزمینهاست . به گفته صاحب «مجالى الاسلام» : «همه راههای بزرگ دریایی و آسمانی از غرب به شرق ، و همه راههای زمینی از شمال به جنوب ، از بلاد اسلام می گذرد» .

از این جهت ، فشار استعماری اروپا بر این منطقه (کشورهای اسلامی) سنگین ترین فشار استعماری تاریخ است . و از این رو است که این منطقه ، هولناکترین انواع درگیری و جهاد را در راه باز یافتن حریت و حیات خویش به جان خریده است . بالاتر اینکه ، آینده همه بشریت ، در گرو نتیجه درگیری و جهاد داخلی و خارجی است که بر محور مجاهدات سرزمینهای عرب و اسلام می چرخد ، از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام . ما مسلمانان ، بیشتر از صد سال است که با وارد شدن در میدان این درگیری خونین ، بار یک امانت جهانی را بر دوش می کشیم ، امانتی که فردای انسانیت ، بلکه رسالت نوع بشر همگی ، بر نگاهبانی آن متوقف است

پس این زد و خورد شعله ور ما با استعمار ، در حقیقت زد و خوردی است در راه صیانت مثل اعلای انسانی و کرامت بشری ، زد و خوردی است در راه حفظ همان فضایل و همان اخلاق که پیامبران برای استوار ساختن آنها مبعوث شدند و آزادیخواهان تاریخ همانها را سرلوحه خواسته های خود قرار دادند ، فضایل و اخلاقی که عظمت افراد انسانی مبتنی است بر درک اهمیت آنها و دعوت به آنها و جهاد در راه تحقق بخشیدن به آنها .

ما با این جهاد و درگیری ، در برابر زشت ترین صورت بربریت و وحشیگری پایداری می کنیم ، در برابر پست ترین شکل الحاد و لا دینی می ایستیم ، و با روحیه اهریمنی می جنگیم که در هویت استعمار غربی دمیده شده است تا جهان را از خون و ستیزه و بدبختی و دشمنی بیاکند .

بنابراین ، امروز بر ما واجب است - در حالی که هنوز آتش درگیری ما و غریبان شعله ور است - که تاریخ درگیریهای خود را با غرب ، بشناسیم و آمار این مبارزات را تهیه کنیم و در آنها بدقت بیندیشیم ، تا از وسائل و روشهایی که دشمن به کار می دارد آگاه شویم و بر حيله گریها و تبلیغات او وقوف یابیم .

استعمار ما را درباره خودمان فریب داد : قومیت ما را (که از آن دم می زدیم) تعصب نامید . حق و حق طلبی ما را عداوت نام داد . آزادی طلبی ما را دشمنی با دیگران خواند . پس از اینها همه لطف دیگری کرد و دین ما را به نام دینی جامد و عقب افتاده و ابتدایی و صحرایی

متهم ساخت . اما دیگر ما گول نمی خوریم . زیرا تاریخ مقابله ما با استعمار بسی به درازا کشیده است ، به طوری که دیگر او را اندیشه و وسیله تازه ای در دست نمانده است (همه وسائل خود را به کار برده است) . او اکنون در آخرین پیکارها با ما درگیر است و چه بسا آخرین پیکار . پیکاری که بس دشوار است و کوبنده ، لکن در راه پایان محتوم خویش است . اکنون - چنانکه رئیس جمال عبد الناصر گفته است - :

«میان ما و استعمار کارزاری است که در برخی جبهه ها آغاز شده است ، لکن کارزارهای دیگری نیز هست در جبهه هایی دیگر که هنوز رخ ننموده است . برای ما و استعمار فردایی است ، نزدیک یا دور ، فردایی که در آن ما ننگهای خود را می شویم و آرمانهای خود را تحقق می بخشیم و حقوق خویش را باز می ستانیم » (۱) . و چنانکه گفتیم ، بر ما واجب است ، در حالی که در این کشاکش چند جبهه ای درگیریم ، تاریخ درگیری خود را با استعمار بفهمیم و یاد مجاهدان بزرگ و بلند آوازه خویش را زنده سازیم ، همان مجاهدانی که با عزت و شکوه در برابر استعمار قد افراشتند ، و با توان و سخت سری با آن درگیر شدند . و یکی از صفحات جاودان این جهاد و درگیری ، عروه الوثقی است ، ارگان انقلابیون طلایه دار ، که فریاد خود را در فضای شرق سر دادند . و همان فریاد حرکت آفرید و آرمان (۲) .

آری ، این است اهمیت آگاهی و میراثی که از این



طریق می توان از آن بهره مند گشت و باید بهره مند گشت . همانگونه که در نحو و فقه و حدیث و فلسفه و تفسیر و تاریخ ، از کتابها و آثار و تحقیقات و میراثهای پیشینیان بهره مند می شویم ، در فلسفه سیاسی و آزمونهای اجتماعی نیز باید از افکار و اعمال گذشتگان بهره ببریم و از این میراث آگاهی سود بجوییم . تاریخ اسلام ، از نظر این میراث بسی غنی است ، گام به گام این تاریخ ، بویژه ، در مذهب شیعه و اعتقاد شیعه به حکومت عادل ، آکنده است از این آزمون و درگیری . نهایت یکی از نمونه های نوتر و نزدیک به مسائل زمان نو و جهان نو ، در آثار نهضت ضد استعماری سید جمال الدین مندرج است .

## ۹- دو عروه

این است که می گویم : «عالمان دین و طلاب راستین ، باید بدانند که غیر از عروه الوثقای مرجع اسبق ، مرحوم سید محمد کاظم یزدی ، عروه الوثقای دیگری نیز هست . و برای مسلمانان و اجتماعات اسلامی ، با توجه به سیاستهای جهانی و استعمارها و تکالیف مسلمانان در این مسائل ، فروع و مسائل این عروه نیز مطرح است ، و توجه به این فروع و مسائل نیز واجب تکلیفی است . و بر عالم نظر در آنها «واجب» است ، زیرا که به حکم تجربه و مشاهده ، با هوشیاری نسبت به مسائل این عروه «سیاسی - دینی» و عمل به آنها و مقاومت بر سر آنهاست که می توان مسائل آن عروه فقهی را نیز داشت و عمل کرد و فرزندان را بر طبق آنها تربیت نمود . و گر نه استعمار و عوامل آن

، آن مسائل را ، یکی یکی - و العیاذ بالله - هدم می کنند .

«این دو کتاب ، یکی شامل احکام فقهی و عبادی فردی و معاملات است ، از عالم و فقهی بزرگ در اسلام ، و دیگری شامل احکام اجتماعی و معاملات سیاسی دینی است ، از عالم اجتماعی و فلسوفی سیاسی و بزرگ در اسلام . و این دو مقوله در صدر اسلام - یعنی در متن اسلام - یکی بوده است . سپس در روزگاران بعد ، به علت پیشامدهایی از هم جدا شده است . و همین جدا شدن ، باعث بزرگترین زیانها و انحطاطها برای مسلمانان گشته است . پس اکنون چرا باید عالمان عروه فقهی تا این اندازه از عروه اجتماعی جدا و دور و بیخبر باشند ؟ و راستی ، آیا چگونه تواند بود آنهمه توجه و تدریس و تحشیه و تراحم بر سر آن «عروه» ، و اینهمه بیخبری و ناآگاهی از این «عروه» ! ...»

و این است که می گویم این کتاب - و امثال آن - باید جزو کتب درسی حوزه ها قرار گیرد .

### ۱۰ - اعتقاد ، وحدت اعتقادی

سید جمال الدین ، به عنوان مصلحی دردمند و آگاه ، و صاحب رسالتی متعهد و درگیر ، شگردهای گوناگون بیگانه را نیک می شناخت . می دانست که این دشمن زبردست پخته ، همواره در نیروهای طرف مقابل تفرقه می آفریند و پیوسته جبهه های تازه خلق می کند ، موضوعی که بسیاری از مردم فاضل و درگیر در این مسائل از آن غفلت دارند ، و در نتیجه گول می خورند و چه بسا - دانسته یا ندانسته - وسیله دست دشمن شوند . لیکن

اینگونه دسیسه ها بر امثال سید جمال الدین پوشیده نمی ماند . و تعدد و اختلاف در نواحی حمله ، ماهیت حمله را در نظر او ناشناخته نمی گذاشت . این بود که درباره همبستگی اعتقادی و وحدت ایدئولوژی حساس بود . در داخل اسلام می کوشید تا اختلاف مذاهب ، موجب اختلاف جبهه نشود ، از این رو مذهب خویش را نیز آشکار نمی کرد ، و گاه - در کشورهای اهل سنت - چنان وا می نمود که پیرو یکی از مذاهب اربعه آنان است . و نسبت به خارج اسلام - یعنی زیانرسانیهای اعتقادی و آشوب آفرینیهای فکری که از خارج حوزه اسلام رو می کرد - بی تفاوت نمی ماند و در این جبهه نیز به دفاع می پرداخت .

می دانیم که ورود در مسائل و مبارزات اجتماعی ، بدون داشتن آگاهی ، مانند ورود به میدان جنگ است بی داشتن ساز و برگ ، که یا باید ماند و شکست خورد ، یا باید گذاشت و گریخت . پس هر مصلح و انقلابی هنگامی موفق خواهد شد که به این حربه (آگاهی) مجهز باشد .

سید جمال الدین به اندازه کافی از این آگاهی برخوردار بود ، شناختها و سفرهای سی - چهل ساله او به شرق و غرب جهان ، نشست و برخاست او با طبقات و افراد گوناگون ، و شعور ذاتی و عمق وجودی او ، اینهمه ، از او آگاهی ساخت فریب ناپذیر . و اینهمه او را وامی داشت تا برای پایدار ماندن ایمان جامعه و حفظ و نگهبانی وحدت اعتقادی در جامعه بکوشد ، صرف نظر از اهمیت و تاثیری را که وی برای دین قایل بود در غنی کردن

شخصیت فرد و شجاع ساختن او . این مطلب از مقالات او بخوبی آشکار است . به این دلایل ، خود متدینی بود مخلص و بصیر و بینا در دین . و چون دارای نفسی شریف بود و بری از پستیها و دونیها ، بزرگی بزرگان و عظمت عظمای را درک می کرد . در او عقده حقارتی و خبث نفسی و رسوخ فجوری نبود تا نتواند عظمت پاکان و پیشوایان بشریت را به دیده احترام بنگرد . او با نفس پاک و مقدس خویش به مقدمات حرمتی ژرف می گزاشت . این بود که - بجز جنبه اعتقادی - از نظر ادب عقلی و تاریخی خویش ، همواره از مقام پیامبر اکرم احترام بسیار می کرد . گفته اند ، هرگاه نام پیامبر اکرم در مجلس او برده می شد ، به تمام قد به پا می خاست . از دیگر آثار و شعایر دین با احترام یاد می کرد . بر قرآن کریم تسلط داشت و همواره آیات قرآن را در سخنرانیها و نوشته های خویش می آورد . در مسائل اخلاق فردی و اجتماعی ، فلسفه ای داشت مبتنی بر آیات و تعالیم قرآن کریم .

پیرو همین اصول معتقد بود که باید ایمان جامعه پیراسته و تحکیم شود . تقلید در عقاید را - مانند دیگر علمای اسلام - درست نمی دانست و سازنده شخصیت نمی شمرد .

می گفت :

باید آحاد هر امتی از امم ، عقاید خود را که اول نقشه الواح عقول است بر براهین متقنه و ادله محکمه مؤسس سازند . و از اتباع ظنون در عقاید دوری گزینند . و به مجرد تقلید آباء و اجداد خویشان قانع نشوند ، زیرا اگر

انسان ، بلا حجت و دلیل ، به اموری اعتقاد کند و اتباع ظنون را پیشه خود سازد و به تقلید و پیروی آباء خرسند شود ، عقل او لا- محاله از حرکات فکریه باز ایستد ، و اندک اندک ، بلادت و غباوت بر او غلبه نماید ، تا اینکه خرد او بالمره عاطل و از ادراک خیر و شر خود عاجز ماند ، و شقاوت و بدبختی از هر طرف او را فرو گیرد . (۳)

پس رساله «رد نیچریه» را برای این تحریر کرد تا جلو الحاد را بگیرد و بر تشنت - آفرینیهها - در هر صورت آن - پیروز گردد .  
به گفته استاد احمد امین مصری :

زندگانی سید جمال الدین ، سرشار بود از فرا خواندن پر شور مردم به دین ، و به یکتاپرستی و توحید ، هم در رساله «رد نیچریه» ، هم در «عروه الوثقی» ، و هم در مجالس خود . (۴)

و این شور دینی و غیرت اسلامی ، از جمله جاهایی که چون آتشفشان منفجر می گردد ، در نامه ای است مفصل و آتشگون که به میرزای شیرازی - میرزای بزرگ - نوشته است .

## ۱۱ - خواب زیان خیز

یکی از مسائلی که از ۲۰۰ تا ۱۵۰ سال پیش برای کشورهای اسلامی و مردم مسلمان مطرح شد ، و در تصویری وسیع تر ، برای همه مردم مشرق زمین ، توجه به تحولات غرب بود و مجهز شدن به این تحولات و اخذ این تمدن . در این مرحله مصلحان چنین اندیشیدند که باید از این تحول در حدی معقول اخذ کرد .

غرض از حد معقول این بود که زیانهای توأم با آن گرفته نشود

، مقدار گرفته شده به موارث و دین و دیگر ارزشهای شرق زیان نرسد ، مقهوریت و مغلوبیت ذهنی و سیطره پذیری در نفوس شرقیان پدید نیاید ، و این رابطه و اخذ موجب باز شدن پای عوامل غربی و ایادی بیگانه نگردد . به عبارت دیگر ، در این اخذ و رابطه ، شخصیت شرقی و مثل اعلاى اسلام مصدوم نگردد . و شرق بیدرنک خود را مجهز و بی نیاز نیز بسازد . آگاهان سخت به این امر می اندیشیدند و نمی خواستند طوری شود که غربیان از راه عرضه این تحول و مسائل نو ، همه چیز را دگرگون کنند و کینه های دیرینه را ملاک عمل گیرند و به نشر بردگی مدرن در سرتاسر مشرق زمین پردازند .

اگر از همان نخست ، مردم از درد این آگاهان - که یکی از بزرگتران و پیشروان این گروه سید جمال الدین بود - آگاه گشته بودند و در پی آنان گام هشته بودند ، آن صورت معقول عملی می گشت . اما چنان نشد و دهه هایی چند گذشت و دیر شدن و از دست رفتن فرصت کار خود را کرد ، و آنگونه شد که برخی از عناصر مستبد و خام - و احیاناً خائن - پاره ای از نمونه های پوک و بی محتوای آن مظاهر را پیشنهاد و عملی کردند ، و از راه نیروی دشمن تایید گشتند . و زیانها رسانیدند و تباهیها آفریدند . و شگفتا که خادم و نو آور و مترقی هم - البته در نظر اکثریت ناآگاه - به شمار آمدند . این سرنوشت بسیاری از کشورهای شرقی و اسلامی بود . و چنانکه برخی تعبیر کرده اند

، به جای «تمدن لابراتوارها»، «تمدن بلوارها» بر ما وارد شد. و عوامل دست نشانده بیگانه و خائن به اسلام، در ایران نیز، چنین زمینه ای را فراهم کردند (۵). و این زیانی بزرگ بود که روز به روز فزونی گرفت تا به وضع کنونی رسید. در برابر چنین زیانی نیز جز با آگاهی داشتن و آگاهی دادن نتوان ایستاد.

## پی نوشتها

۱. از کتاب «هذه هي الصهيونية» (این است صهیونیسم).

۲. «عروه الوثقی»، مقدمه، ص ۸ - ۱۰.

۳. «رد نیچریه»، ص ۷۰، چاپ بمبئی.

۴. «زعماء الاصلاح»، ص ۱۱۲.

۵. «خاطرات و خطرات».

## ۱۲ - تشیع سید جمال الدین (توضیح واضح)

### تشیع سید جمال الدین

چگونگی زندگی سید در ایران، درگیری او با قدرتهای آن روز ایران، حضور او در نجف، نامه های او به علمای شیعه، نامه او به مرجع شیعه در آن روز، میرزا محمد حسن شیرازی (۱)، تعبیرات سید نسبت به «مرجع تقلید» در آن نامه: «پیشوای دین، پرتو درخشان انوار ائمه...» (۲)، تعبیرات سید در نامه ای که برای علمای ایران نوشته و به عنوان «حمله القرآن» معروف شده است (۳)، اینکه باسانی می توانسته است علمای شیعه ایران را مورد عتاب و خطاب قرار دهد، و به آنان امر و نهی و انتقاد و پیشنهاد کند و... اینها همه معلوم می دارد که در شیعه بودن او تردید کردن روا نیست.

آیا این امر که ناصر الدین شاه، دو بار او را برای اصلاح امور و ارشاد افکار، به تهران دعوت کرده است (صرف نظر از اینکه بعد به دلیل نشر مسائل روشنفکرانه از ناحیه سید جمال نتوانسته است او را تحمل کند) چه توجیهی می تواند داشته باشد؟ آیا ناصر الدین شاهی که «تکیه دولت» می ساخته و به پای روضه امام می نشسته، می توانسته است، از یک عالم سنی - آن هم در دو نوبت مختلف - دعوت کند، تا بیاید و اوضاع کشور شیعی و مردم شیعه ایران را

سر و سامان دهد؟ باری، اگر سید جزو علمای شیعه نبود و مذهب او برای مردم ایران - چه عالم و چه جاهل، چه مقام رسمی و چه غیر رسمی، چه طلاب و چه مردم بازار - جزو قطعیات نبود، نه تنها ناصر الدین شاه نمی توانست او را به عنوان «مصلح دینی» به ایران دعوت کند، بلکه به هنگام خالفت با او نیز دچار هیچ هراسی نمی شد - با اینکه شد - و می توانست به استناد اختلافات مذهبی (و مثلاً اینکه سید می خواهد ایران را به سوی مذهب سنی بکشانند و امثال این سخنان) او را از نظرها بیندازد. چون می نگریم که درباره این گونه مردان بزرگ و هدفهای آنان، به منظور منحرف ساختن اذهان نسبت به آنان و منصرف کردن افراد جامعه از پیروی آن اهداف پاک و عالی، از وارد کردن هر گونه اتهامی نیز مضایقه نمی شود، تا چه رسد به اینکه در مورد کسی واقعیتهای وجود داشته باشد، واقعیتهای که می توان با آن، دست کم، عامه مردم را نسبت به پیشوایی کم توجه کرد، مثل همان تکیه کردن بر سنی بودن در موردی که مانند ناصر الدین شاه کسی و عمالش بخواهند سید جمال را بکوبند.

نمی خواهم بگویم تبادل نظر میان علمای شیعه و سنی در طول تاریخ اسلام، یا در آن ایام وجود نداشته است، نه، ابدا این را نمی گویم. چه این رابطه بوده است و خوشبختانه اکنون نیز هست، و حتی در اجازات حدیث و تحصیل علم، علمای مذاهب اسلام به یکدیگر مراجعه می کرده اند و می کنند



، و تالیفات یکدیگر را می خوانده اند و می خوانند . بلکه می خواهم بگویم اگر در آن روزگار ، حتی شبهه غیر ایرانی بودن و سنی بودن ، درباره سید - در میان ایرانیان - وجود داشت ، کارگردانان حکومت آنروز ایران می توانستند همین امر را برای ایجاد بلوایی علیه سید ، در میان عوام ، بزرگترین دستاویز قرار دهند ، و ناصر الدین شاه می توانست ، از جمله ، با چنگ زدن به همین اختلاف مذهبی او را از خود دور کند و بدنام هم نشود ، و از ست سید و انقلابی را که او پی می نهاد بیساید . اما می بینیم که چنین نیست ، بلکه رفتار او در کار مخالفت با سید ، رفتار کسی است رو با روی شده با مقامی که جامعه ایران - از خرد و کلان و عالم و عامی - او را به عنوان یک عالم دینی و اجتماعی قابل اعتماد می شناسد . همینگونه رفتار علما و طلاب ایران ، در برابر سید نیز حاکی است از نفوذ کامل وی در آنان ، و اینکه او را به عنوان مصلحی برخاسته از میان خود تلقی می کرده اند . حتی باید گفت ، دیگر تهمتهایی نیز که در باب مبادی دینی و جز آن به سید زده اند و تاکنون نیز می زند (۴) ، همینگونه است ، یعنی اتهام است و الصاق . و این اتهامات از سوی مستشرقین است (۵) ، یا کسانی همقصد و همغرض با آنان . و غرض از این کار پوشیده نیست .

پس نگرشی گذرا ، به کار و کارنامه زندگی سید در ایران ، بس است که -

با چشمپوشی از دیگر اسناد و مدارکی که بویژه در سالهای اخیر به دست آمده است - دلیلی قاطع باشد بر مذهب او. و همین نگرش نزد کسی که با این مسائل آشنا باشد و اندکی بیندیشد، برای از میان رفتن این غائله واهی بر سر مذهب سید بسنده است. آیا در میان ملتی مذهبی چون ایرانیان، می شود کسی تا این اندازه نفوذ راستین داشته باشد: بیداری همگانی را سبب شود، عالمان را تهییج کند، طلاب را بشوراند، روشنفکران را بر انگیزد، به نویسندگان و ادیبان و خطیبان و شاعران جهت دهد، با قدرتهای مسلط در افتد، غرورهای باطل را خرد سازد، با انبوهی از خدعه ها و نیرنگهای سیاسی پنجه نرم کند، ناصرالدین شاه را به دست و پا بیندازد، مرجع تقلید را به اصدار فتوی (بلکه «حکم») وادارد و... و با اینهمه، با مردم هم نژاد و هم مذهب نباشد؟ آیا ممکن است کسی اینهمه کار را در کشوری چون ایران، آنهم به عنوان یک «عالم دینی» و سید «سلاله علی» انجام دهد، و با این چگونگی، از نظر مذهب، جعفری نباشد، و مثلاً حنفی یا شافعی یا مالکی یا حنبلی باشد؟ آنان که در میان طلاب زندگی کرده اند می دانند که این قبیل چیزها بر آنان پوشیده نمی ماند. بنابر این امری در حدود محال است که سید جمال الدین شیعه نباشد و - به گونه ای که اتفاق افتاده است و با اختصار بدان اشاره شد - بتواند بی سر و صدا و

بدون هیچ گونه مناقشه و گفتگویی درباره مذهب او ، سالها با علما و طلاب در ایران ، و علما و طلاب شیعه در خارج ایران مجالست و معاشرت کند و با آنان سر و سر و تبادل نظر و تعاون عملی ، در راه مبارزه ، با استعمار دامنه دار داشته باشد ، و با آن چگونگی و گستردگی که یاد شد در تماس و رابطه و کشمکش و صلاح اندیشی و اشتراک در اقدام باشد .

بدینگونه روشن است که عدم اصرار سید درباره تعیین مذهب خویش ، در سفرها و در گوشه و کنار ممالک اسلامی ، و گاه ایجاد شبهه در این باره ، اینهمه مربوط است به سیاست آنروز او ، در زمینه مقبول واقع شدنش در نظر همه ملت‌های اسلامی ، تا بتواند مقاصد دینی و اجتماعی خود را در راه پدید آوردن «اتحاد اسلام» و نشر آزادی و کوبیدن استعمار به ثمر برساند ، و از طرف ایادی و عوامل استعمار ، از ناحیه مسائل مربوط به اختلافات مذهبی ، حتی الامکان مصون بماند . در آن روزگار دشمن عمده اسلام انگلیس بود . سید از این امر آگاه بود و بارها در سخنان و نوشته های خود آن را یاد کرده است . و هم می دانست که یکی از شگردهای مهم این دشمن ، ایجاد تفرقه مذهبی است و بلوای «سنی - شیعه» بر پا کردن . این بود که در خارج ایران و عراق ، از اینکه بدانند شیعه است ، بسختی حذر می کرد تا دشمن نتواند نفوذ او را در میان ملت‌های سنی از بین ببرد .

درباره تشیع سید استناد نمی کنم به

مطلبی که برخی از عالمان بزرگ اظهار کرده اند ، از جمله علامه سید محسن امین عاملی (۶) ، و آن مطلب ، «اصاله التشیع است در علویین ، یعنی اینکه اصل درباره مذهب سادات و علویان ، تشیع است ، مگر خلاف آن به دلیل ثابت شود . باری با صرف نظر از این مطلب ، در اینجا به مناسبت ، دو استناد را ، از محقق متبوع ، سید محمد محیط طباطبائی - که درباره زندگی سید تحقیقات بسیار دارند - نقل می کنم .

### دو استناد از سید محمد محیط طباطبائی

#### استناد اول

شیخ عبد القادر مغربی ، یکی از دو مرید باقیمانده دوره زندگانی سید ، که فیض ملاقات او را دریافته اند ، برای ملامت سر محمد ظفر الله خان - پس از آنکه مسئله وزارت امور خارجه پاکستان را در راه حفظ عقیده مذهبی خود ترک کرد - توسط منیر حصنی دمشقی به او چنین پیام می فرستد : «تو که عمر را در کار سیاست گذرانده ای و سرشناس جهان شده ای ، چرا به اندازه سید جمال الدین شیعه ایرانی ، سیاستمدار نشدی که وقتی عقیده مذهبی و جنسیت سیاسی خود را مانع از پیشرفت کار خود دید ، خود را افغانی خواند و با حنفیها که طبقه حاکمه دستگاه خلافت عثمانی بودند بظاهر همعقیدگی اظهار کرد (۷) » .

#### استناد دوم

مرحوم شیخ محمد حسین کاشف الغطا ، از قول پدرش شیخ علی کاشف الغطا - که مدتها در اسلامبول با سید معاشر بوده و در عراق نیز نسبت به اصل و جنس او معرفت داشته است - نقل می کرد که موقع توقف مرحوم شیخ علی (پدر کاشف الغطا) در اسلامبول و شرکت در مجالس و محافل

افادات سید ، همه خواص یاران او می دانستند که از جامعه شیعه ایران برخاسته ، و برای چه اظهار تسنن و افغانی بودن می کند . (۸)

### نظریه شیخ آقا بزرگ تهرانی

اصل دیگری که درباره مذهب سید ، قابل توجه است این است که علامه محقق ، شیخ آقا بزرگ تهرانی ، که به شناخت احوال عالمان شیعه و معرفت تالیفات و آثار و زندگی آنان معروف است ، و بیش از ۷۰ سال در این باره جستجو و تحقیق کرده است و در این رشته متتبع و مرجعی است که مانند ، سید جمال الدین را ، در بخش مربوط به قرن چهاردهم ، از کتاب «طبقات اعلام الشیعه» - که چنانکه از نامش پیداست ویژه گزارش زندگی عالمان شیعه است - ذکر کرده و شرح حال او را زیر عنوان «السید جمال الدین الهمدانی الشهیر بالافغانی» (سید جمال الدین همدانی ، شهرت یافته به افغانی) آورده است . و پس از ذکر نسب او تا امام زین العابدین ، علیه السلام ، او را با این تعبیر معرفی کرده است :

من اعظم الفلاسفه و کبار رجال الشیعه المصلحین .

- در شمار بزرگترین فیلسوفان و از مصلحان بزرگ شیعه (۹) . می دانیم که شیخ آقا بزرگ تهرانی ، با اواخر عمر سید همزمان بوده و از سن دهسالگی (۱۳۰۳ ه . ق) وارد جامعه طلاب شده است ، یعنی افزون از ۱۰ سال پیش از رحلت سید . قطعا در این سنین ، در حوزه های روحانی ، درباره سید سخنان بسیار می شنیده است و از چگونگی و واقعیت حال او - که نمی شده است بر طلاب پوشیده بماند - اطلاع می یافته است . نیز

می دانیم که شیخ آقا بزرگ ، به سال ۱۳۱۵ هجری قمری ، به نجف رفته و به محضر علمای نجف رسیده است ، از جمله عالم ربانی و رجالی معروف ، حاج میرزا حسین نوری - که خود از استادان مسلم و متخصصان بزرگ رشته علم «رجال» بوده است و معاصر سید جمال الدین . سال فوت نوری ، ۱۳۲۰ هجری قمری است - و به احتمال قوی ، نظر نوری را درباره سید شنیده بوده است . نیز در آن تاریخ ، قطعاً شیخ آقا بزرگ کسان چندی را دیدار می کرده و می دیده است که نه تنها از دور و نزدیک از احوال سید آگاه بوده اند ، بلکه حضور او را در نجف (حدود سالهای ۱۲۷۰ ه . ق) درک کرده بوده اند و می توانسته اند اطلاعاتی از طریق عیان و حس (نه نقل و حدس) در اختیار وی بگذارند . بنابراین هنگامی که او سید را - بی هیچ قید احتیاط - در شمار عالمان شیعه می آورد ، با اینهمه نزدیکی و پیوستگی و زمینه اطلاع و امکان شناخت ، و با تعیین صریح موضوع کتاب ، جای بحثی درباره مذهب سید باقی نمی گذارد .

### حاج سیاح محلاتی

حاج سیاح محلاتی نیز که با سید معاصر بوده و خدمت او را درک کرده است چنین می نویسد :

در ظرف این سال (۱۳۰۳ هجری قمری) ، آقا سید جمال الدین که مشهور به افغانی شده ، و در عالم فضل و علوم و کمالات انگشت نما و اعجوبه دهر است به ایران تشریف آوردند . این آقا سید جمال الدین از اهل اسد آباد همدان است که از طفولیت هوش غریبی داشته و

از عجایب بوده ، بطوری که اکثر مطالب را یکدفعه مطالعه یا استماع می کرده برای حفظ او کافی بوده ، در عالم سیاست و غیرت اسلامیت و محبت بشریت از بزرگان عالم است این شخص بزرگوار در نطق و قوه بیان و اقامه برهان چنان است که یک مجلس ملاقات او و استماع بیانات او ، برای انقلاب عقاید و امور یک مملکت کافی است . خداوند به او یک قیافه جذابی داده که ممکن نیست شخص بیغرضی او را ملاقات کرده مجذوبش نگردد . به اعتقاد من مدح امثال من در حق او قدح است . اشتهار او به قدری است که کتابها در شرح حال او ، برای ترجمه حال او ، نوشته شود . اگر در چنین عصری که حکما و بزرگان عالم محل توجه شده و از حد معمولی اعصار زیادترند ، ده نفر شمرده شود ، اول یا دوم ایشان این بزرگوار است . اما سبب اشتهار او به «افغانی» این است که مدتی در افغانستان مانده . . . آقا سید جمال الدین برای اینکه در بلاد عثمانی و ممالک اسلامی که اکثر مذهب اهل سنت دارند ، به اسم تشیع منفور نشده ، در «اتحاد اسلامی» که «وجه همت او» بود و در «نجات دادن ممالک اسلام» بتواند کار کند ، از عمامه سفید استفاده می کنند ، و در ممالک شیعه از عمامه سیاه که نشانه سیادت ایشان است . این بزرگوار را در مصر و در اروپا دیدم و ارادت داشتم . در بیست و سوم شهر ذیقعده سنه ۱۳۰۳ قمری (شهریور ۱۲۶۵ شمسی) ، تلگرافی از پوشهر از حاجی احمد معروف به کیابه ای ، به من

به اصفهان رسید که «جناب آقا سید جمال الدین وارد بوشهر شده عازم نجد است». من این نعمت را غنیمت شمرده جواباً تلگراف کردم: «حضرت آقا از ایران عبور فرماید، علمای اصفهان شایق ملاقات هستند». . . . چند روز در شیراز توقف کرده با علما و سایرین ملاقات فرموده بود. مکتوبی از میرزای آسوده رسید بدین مضمون: «این بزرگوار. . . سبب انقراض جور و عدوان است». . . . از اول گیر و دار (در حضرت عبد العظیم) تا آخر، یک کلمه تضرع و التماس نکرده، پس از اینکه. . . پاهایش را زیر شکم اسب می بندند، می گوید: «یا عدل یا حکیم!» و به فراشان می گوید: «البته به شاه خواهید گفت که سید را روانه کردیم». می گویند: «بلی، عرضی هم دارید بگویید». می گوید: «پیغامی از من به او برسانید بگویید من و تو، هر دو، کارهای گذشته اجدادمان را تجدید کردیم. به انتقام دچار خواهی شد». . . . به خانه وزیر دفتر رفتم، دیدم جمعی در آنجا هم خبر این فتح بزرگ (تبعید سید جمال الدین) را که شاه و امین السلطان و کامران میرزا کرده اند به یکدیگر می گویند. گویا قفقاز را برگردانده یا هرات را گرفته اند، که یک سید فاضل عالم و حید غریبی را دعوت کرده بعد به این فضاحت بیرون کرده اند. . . . من هم به معین نظام گفتم: «شما نوکر و خیر خواه آقای نایب السلطنه کامران میرزا (سومین پسر ناصر الدین شاه) هستید، او را ملتفت



کنید بر اینکه حالا که پدر دارد، وزیر جنگ و حاکم طهران است. اگر فکر آینده خود را نکند فردا چشمش را در می آرند، یا اینکه اگر رحم کردند در گوشه امیریه همیشه در قفس خواهد ماند». معین نظام گفت: «برای آینده چه فکر بکند؟». گفتیم: «الآن حضرت آقا سید جمال الدین را بیاورد، روی مردم را به او بکند، و شاه بشود». معین نظام گفت: «اگر این حرفها را به خود آقای نایب السلطنه بگویی او را گرم کرده به سر کار می آوری» (۱۰)...

### میرزا رضای کرمانی

در کتاب «خاطرات و اسناد ظهیر الدوله» نیز، در ضمن گفتگوهای میرزا رضای کرمانی با کامران میرزا نایب السلطنه، چنین آمده است که میرزا رضا به کامران میرزا می گوید:

اگر قصد سلطنت دارید، اسباب کار، سید جمال الدین است، که روی مردم را می تواند به سوی شما کند. (۱۱)

ملاحظه می شود که در بیان این مطلب نزد کامران میرزا، نفوذ روحانی و دینی و اجتماعی سید جمال الدین در جامعه ایران، ملاک گرفته شده است. و این می رساند که سید به تمام معنی، ایرانی بوده است که نایب السلطنه ای - به تصدیق مردمان وارد به اوضاع - می توانسته است تنها با جلب خاطر او و بازگرداندن او از تبعید و رفع بی احترامی از او و اتکا به شخصیت او و قبول پیشنهادهای اصلاحی او، و روبروی کردن او با مردم، سلطنت را به دست آورد. این چگونگی نفوذ و محبوبیت، در مورد عالمی

ناشناخته و غیر ایرانی و مجهول المذهب یا غیر شیعه چگونه تواند بود ؟

### میرزا محمد ناظم الاسلام کرمانی

نیز میرزا محمد ناظم الاسلام کرمانی (۱۲۴۲ هـ . ش - ۱۲۹۷ هـ . ش ، ۱۳۳۷ هـ . ق) ، که حدود ۲۵ سال از عمر خویش را در معاصرت سید گذرانیده ، و با برخی از دوستان و معاشران سید نزدیک بوده است ، و در جریانهای زمان قرار داشته است ، و سید جمال الدین را نیک می شناخته است ، چنین می نویسد : نخستین فروزنده آسمان شرف و جلال ، و اولین مربی عالم تربیت و کمال ، حامل لوای آزادی و حریت ، و هواخواه استقلال حقوق بشریت ، پیشرو آزادی طلبان مملکت عجم ، و سر سلسله تربیت یافتگان طوایف و امم ، العالم الربانی ، و البحر الصمدانی ، السید محمد جمال الدین بن السید صفدر ، المعروف به «افغانی» ، از اول اشخاص مشهور این قرن است (قرن ۱۳ - ۱۴ اسلامی و ۱۹ میلادی) ، که عالم تمدن را به انوار ساطعه علم و فضیلت منور فرمود ، و سلسله هواخواهان ترقی مقام انسانیت را به پیشقدمی سرافراز و مفتخر نمود . این شخصیت عجیب و غریب ، وحید زمان ، نادره دوران را جمعی کثیر ، از مردم اسد آباد همدان ایران دانند . طایفه و فامیلش را نشان دهند . و جمی غفیر ، از سادات عالی درجات اسعد آباد کابل شمارند ... (۱۲)

اما آنچه بنده نگارنده از جناب آقای طباطبائی [حجت الاسلام سید محمد طباطبائی ، از عالمان مجاهد و معروف مشروطیت] او حاج سیاح محلاتی و غیره ، درباره سید

استعلام و استفسار نموده از این قرار است : سید جمال الدین ایرانی و از قریه اسد آباد همدان است . قصبه اسد آباد افشار ، در هفت فرسخی همدان و پنج فرسخی کنگاور است . . . جمعیت اسد آباد تقریباً هشتصد خانوار و عمده نفوس آن تقریباً چهار هزار نفر می باشد . خانواده سید جمال الدین ، از خانواده های صحیح و از سادات عالی درجات حسینی ، و اتصال شجره این سلسله نجیبه به خامس آل عبا حضرت امام حسین «ع» ثابت و معلوم است . سید صفدر ، پسرش سید جمال الدین را در پنج سالگی به مکتب گذارده . . . در هشت سالگی از خواندن و نوشتن فارغ گردید . . . در سن ده سالگی سید جمال الدین از پدرش قهر کرده به شهر همدان رفت ، و در مدرسه همدان مشغول تحصیل بود . مدتی هم در اصفهان و مشهد مشغول تحصیل بود . . . خانه مسکونی سید امروز در «اسد آباد» معلوم است . طایفه و فامیلش را همه کس می شناسند . جناب آقای طباطبائی فرمود که : پسر عموی سید جمال الدین ، آقا سید هادی ، در مدرسه چاله حصار تهران تحصیل می نمود ، و سید از اهل اسد آباد است . طایفه صاحب اختیار می گویند : سید کمال ، برادر زاده سید جمال الدین الیوم در اسد آباد است .

باری ، بودن سید جمال الدین از اهل اسد آباد به تواتر ثابت و مسموع گردید . لکن سبب اینکه سید خود را به افغان نسبت داد و جدی در این امر داشت معلوم نبود ، تا اینکه

در این ایام یکی از موثقین گفت: از خود سید جمال الدین سبب را پرسیدم، جناب آخوند ملا آقای طالقانی، معروف به «شیخ الرئیس» نقل کرد از جناب آقا سید اسد الله خرقانی، که الیوم در نجف در اداره آقای خراسانی [آخوند ملا محمد کاظم خراسانی معروف] و از بزرگان است شنیدم که گفت: از سید جمال سبب را پرسیدم، جواب داد: «چون افغانی در جایی کنسول ندارد، من خود را به افغان نسبت دادم، که از دست کنسولهای ایرانی آسوده باشم و در هر شهری که می روم گرفتار کنسول نباشم». (۱۳)

### اسناد و مدارک درباره ایرانی بودن و تشیع سید

در واقع اسناد و مدارک بسیاری درباره ایرانی بودن و تشیع سید هست، به طوری که برای آدمی که مقداری از آنها را دیده باشد نیازی به بحث نمی ماند، و تشیع و ایرانی بودن سید جمال الدین اسد آبادی، به مثابه تشیع و ایرانی بودن سید محمد کاظم یزدی (مرجع اسبق شیعه و صاحب کتاب فقهی «العروه الوثقی») شناخته خواهد شد، یعنی بدیهی و بی گفتگو. از این رو من این چند صفحه را هم برای جوانترها یاد داشت کردم، که ممکن است در این باره چیزی نخوانده باشند. باید بیفزایم که از جمله کتابهایی که در سالهای اخیر درباره سید جمال الدین منتشر شده است کتاب «اسناد و مدارک درباره سید جمال الدین اسد آبادی» است، تالیف صفات الله جمالی اسد آبادی همدانی، نوه خواهری سید (۱۴). در این کتاب، در همان چندین صفحه نخست، موضوع فیصله می یابد: سلسله انساب سید.

خانه پدری سید واقع در کوی سیدان

قبور اجداد و نیاکان سید ، واقع در حوالی شرقی امامزاده احمد در محله سیدان اسد آباد همدان .

وجود جماعت بسیاری از منسوبان سید در مسقط الراس و زادگاه او ، وعده قلیلی از معاصران سید که هنوز زنده اند .

خط دستی سید ، در پشت صفحه اول کتاب «تفسیر صافی» ، در سال ۱۳۰۴ هجری قمری . سید این تفسیر شیعی را به وسیله حاج سید هادی ، عموزاده خود ، برای پدر خویش سید صفدر ارسال می دارد .

سه شماره از روزنامه «العروه الوثقی» که سید از پاریس برای سه نفر از منسوبان خود به اسد آباد همدان ارسال داشته است و .

..

با مراجعه به این کتاب و امثال آن ، تشیع او به صورت بدیهی درمی آید ، چنانکه سیادت و ایرانی بودن او نیز .

در پایان یاد می کنم که بحث درباره مذهب سید جمال الدین ، از باب اشاره به واقعیت است در شرح حال یکی از بزرگترین رجال اسلام و مصلحان شرق و تاریخ .

نکته مهم دیگر این است که موضوعی که درباره سید جمال الدین اسد آبادی باید - صرف نظر از هر مسئله دیگر - مورد توجه جدی و راستین قرار گیرد ، طرز تفکر اوست ، و بینش سیاسی - دینی او ، و جهان بینی اسلامی و برداشت اجتماعی او از دین اسلام ، و به تعبیر دیگر : فلسفه سیاسی مبتنی بر مبانی اسلامی او ، و تنبه و توجه او - به عنوان یک عالم دینی - به اجتماعات اسلام ، و اوضاع و احوال مسلمین ، و چگونگی حکومتهای اسلامی ، و حیلها و تزویرها و

تشبتهای استعمار - چه استعمار خارجی و چه استعمار داخلی - و احساس تکلیف کردن نسبت به این مسائل، و وجهه همت قرار دادن آنها و... این موضوع در واقع، امر مهمی است که محققان تاریخ و جامعه شناسان آشنا به مذهب و آگاه از اصول و مبادی اسلام، باید آن را مورد تحقیق و بررسی قرار دهند، و نتیجه پژوهش خود را در اختیار عموم بگذارند. و برای رهایی بخشیدن شرق و اسلام از چنگال استعمار باید به هدف والای او پیوسته بیندیشند، یعنی اتحاد ممالک و اقوام اسلامی، و بازگشت به تربیتهای راستین قرآنی. در این باره باید کتاب «عروه الوثقی» را بارها خواند و بلکه - چنانکه یاد شد - در حوزه های مربوط درسی کرد، و فلسفه سیاسی اسلامی سید را از آن درآورد و دسته بندی کرد، و در یک دستگاہ فلسفی در دسترس قرار داد، و جهات عملی آن را روشن ساخت. دستگاهی که هم از یک عمق و ابتدای فلسفی برخوردار باشد و هم ساده و موجز و همه کس فهم. متفکران اسلامی، اگر بخواهند بر پایه خود اسلام و ارزشهای تربیتی آن، و بر اساس الهام گرفتن از تعالیم قرآن و مایه های سازنده جهان بینی توحیدی اسلام و تاکید بر روی شناخت و آگاهی، و نفی ترس و زبونی، به مسلمانان تربیت و شخصیت روحی بدهند، یکی از غنی ترین منابع، در این مقصود، «عروه الوثقی» است.

### پی نوشتها

۱. در گذشته ۱۳۱۲ هجری قمری.

۲. با این تعبیر

بسیار صریح و خاص شیعه ، در همان نامه : « . . . . لقد خصك الله بالنبیایه العظمی ، عن الحجج الكبری ، و اختارك من العصابه الحقه . . . . » یعنی : « خداوند مقام نیابت عظمی ، از حجت کبرای خود (حضرت ولی عصر ، عجل الله تعالی فرجه) را به تو اختصاص داد ، و تو را از میان فرقه بر حق ، برای این مقام برگزید . در این عبارت آشکارا ، مرجع تقلید را نایب امام زمان دانسته و شیعه را فرقه بر حق (فرقه ناجیه ، به اصطلاح متعارف ، یعنی : فرقه ای که عقایدشان بر حق است و طبق گفته خدا و رسول است ، و اهل نجاتند) خوانده است .

۳ . رجوع کنید به رساله «دو نامه از بزرگترین فیلسوف شرق ، سید جمال الدین اسد آبادی» ، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی ، چاپ تهران ، کتابفروشی حافظ ، نیز «نامه ها و اسناد سیاسی سید جمال الدین اسد آبادی» ، تحقیق و جمع آوری سید هادی خسرو شاهی .

۴ . یا برخی سخنانی که به او نسبت می دهند ، لیکن با توجه به کارنامه مجموعه آثار عملی و گفتاری سید ، جز این نمی تواند باشد که بیگانه به هنگام ترجمه سخنان او در کلام وی وارد کرده باشد .

۵ . و گاه به صورتی خاص از سوی مستشرقین یهود .

۶ . در گذشته ۱۳۷۱ هجری قمری ، صاحب اقدامات اصلاحی و اجتماعی ارجمند در سوریه ، و تالیفات گرانقدر متعدد ، از جمله کتاب «اعیان الشیعه» . در ۵۶ جلد ، چاپ دمشق .

۷ . «نقش سید

جمال الدین ...»، ص ۱۳۶ - ۱۳۷، چاپ دوم.

۸. همان کتاب، ص ۱۳۶ - ۱۳۷.

۹. «نقباء البشر فی القرن الرابع عشر» - از «طبقات اعلام الشیعه»، ج ۱، ص ۳۱۰ به بعد، چاپ نجف، المطبعه العلمیه (۱۳۷۳ ه. ق).

۱۰. «خاطرات حاج سیاح»، صفحات ۲۸۶ - ۲۸۷، ۲۹۰، ۳۲۹ - ۳۳۰، ۳۴۰، چاپ تهران، ابن سینا (۱۳۴۶ ش).

۱۱. «خاطرات و اسناد ظهیر الدوله»، ص ۱۰، چاپ جیبی.

۱۲. مقصود از این «جمی غفیر!»، برخی از مردم دیگر کشورهای اسلامی و کشورهای بیگانه است، که سید در میان آنان، خود را به ملاحظات معلوم، حنفی و افغانی می نمایانده است، چنانکه کسی را هم که ناظم الاسلام، از جمله صاحبان این عقیده ذکر می کند، جرجی زیدان مصری است.

۱۳. «تاریخ بیداری ایرانیان»، ج ۱ (مقدمه)، ص ۷۰ و ۷۸ - ۸۰.

۱۴. فرزند مرحوم میرزا لطف الله اسد آبادی، خواهر زاده سید جمال الدین. این میرزا لطف الله نیز کتابی درباره سید، یعنی دایی خود، نوشته به نام «شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی» که با مقدمه ای از دانشمند فقید، حسین کاظم زاده ایرانشهر، به چاپ رسیده است. در این کتاب نیز، درباره موضوع مورد بحث مطالب و استنادات بسیار هست.

**۱۳ - مکتب اجتهاد**

**مکتب اجتهاد**

در اینجا، نکته دیگری نیز مناسب است که یاد شود. و آن مسئله اجتهاد است در



مذهب تشیع . می دانیم که در مذهب تسنن اجتهاد ممنوع است و همه اهل سنت ، از عالم و جاهل ، در طول قرون ، مقلد چهار فقیهند : ابو حنیفه ، شافعی ، مالک و احمد حنبل ، فلسفه این محدودیت چیست و ممنوعیت اجتهاد از کجا پیدا شده است شرح آن مفصل است . زمینه کلی آن ، همان ممنوعیتهای متعددی است که در جریان مذهب سنی ، یعنی مذهب سیاست و خلافت ، وجود داشته است : منع از تالیف ، منع از نقل حدیث ، منع از بحثهای عقلی و امثال اینها که عالمان و محققان ، در جای خود ، با شرح و تحقیق یاد کرده اند .

در مذهب تشیع کار بر عکس بوده و هست . همه این ممنوعیتهای آزاد بوده است . علت هم معلوم است ، زیرا آن منعها نوعا علت سیاسی داشته است و به نحوی منافع خلفا به آن منعها و بسته نگاه داشتن اذهان بستگی داشته است . اما در مذهب شیعه ، نه تالیف کتاب ، نه نقل و وایت حدیث ، نه بحثهای عقلی و استدلالی و نه اجتهاد ، هیچکدام ممنوع نبوده است . و نه تنها ممنوع و قدغن نبوده است بلکه مطلوب هم بوده و تشویق هم می شده است . این است که در تاریخ فکر اسلامی ، اجتهاد و قائل بودن به جواز ، بلکه لزوم آن ، از ویژگیهای مذهب شیعه به شمار است . از اینجاست که احمد امین مصری ، در کتاب «زعماء الاصلاح فی العصر الحدیث» - که در شرح زندگانی و افکار و اقدامات ده تن از مصلحان و

متفکران اسلامی صد سال اخیر نوشته است - در شرح حال مصلح شیعی هندی ، سید امیر علی ، می گوید :

چون به هند باز گشت به دادگستری آن سامان خدمت کرد ، هم با قبول شغل قضاوت و هم نوشتن کتاب درباره حقوق اسلامی ، بویژه درباره احوال شخصی . او در این کار هم نرمش عقلی خویش را به کار می برد ، و هم از مکتب خاص خود الهام می گرفت ، مکتبی که برای همانند او حق اجتهاد در احکام قائل است . (۱)

با این تعبیر به تشیع سید امیر علی اشاره می کند و اینکه او در تطبیق و اجرای قوانین از مذهب خود (تشیع) و حق اجتهاد استفاده می کرده است . و در همین کتاب می نگریم که درباره سید جمال الدین می نویسد که او مدافع سرسخت اجتهاد بود و مخالف کسانی که تقلید از فقیهان اربعه را لازم می شمردند . سپس از خود سید جمال الدین چنین نقل می کند :

ما معنی باب الاجتهاد مسدود؟ و بای نص سد؟ او ای امام قال لا یصح لمن بعدی ان یجتهد لیتفقه فی الدین؟ و یهتدی بهدی القرآن ، و صحیح الحدیث ، و الاستنتاج بالقیاس علی ما ینطبق علی العلوم العصریه و حاجات الزمان و احکامه . ان الفحول من الائمہ اجتهدوا و احسنوا ، و لکن لا یصح ان نعتقد انهم احاطوا بکل اسرار القرآن . و اجتهادهم فیما حواه القرآن لیس الا قطره من بحر ، و الفضل بید الله ، یؤتیه من یشاء من عباده . . .

- یعنی چه که باب اجتهاد مسدود است و اجتهاد ممنوع؟ کدام نص و حدیثی از

پیامبر اجتهاد را منع کرده است . یا کدامیک از پیشوایان گفته اند کسی نباید پس از ما اجتهاد کند و خود دین را بفهمد ، و از تعالیم قرآن راه جوید و از حدیث صحیح و انطباق مسائل با علوم عصر و نیازهای هر دوره و زمان ، خود وظایف خویش را به دست آورد ؟ عالمان بزرگ اجتهاد کردند ، بسیار خوب . لیکن این درست نیست که ما فکر کنیم آنان همه رموز و اسرار قرآن را درک کردند و چیزی بر جای نگذاشتند ، نه ، آنچه آنان همگی از قرآن درک کردند (با اینهمه کتابها که نوشتند و علوم که باقی گذاشتند) ، قطره ای است از دریا . و لطف و عنایت خداوندی در حق هر کس شاید و به هر کس خود خواهد عنایت فرماید . (۲)

### سید امیر علی ، مصلح شیعی هند (۱۲۶۵ هـ ق - ۱۳۴۷ هـ ق)

حالا که ذکر از سید امیر علی به میان آمد ، خوب است اندکی درباره این متفکر مجاهد و مصلح اسلامی شیعی - که خود نیز از بیدارگران اقالیم قبله است - سخن بگوییم ، بویژه که در زبان فارسی کمتر درباره او سخن گفته شده است . شرح زندگی و اقدامهای اصلاحی و اجتماعی وی را احمد امین - چنانکه یاد شد - در کتاب «زعماء الاصلاح» آورده است و او را یکی از ده تن از مصلحانی شمرده است ، که در این زمانهای اخیر ، پدید آورنده اصلاحات گوناگون در سرزمینهای اسلامی بوده اند . من در اینجا ، خلاصه ای از آنچه احمد امین درباره او نوشته ، ترجمه و تحریر کرده می آورم :

سید امیر علی ، مصلحی است عملی . . . او

در سال ۱۸۷۸، «الجمعیه الوطنیه الاسلامیه» (۳) را، برای دفاع از حقوق مسلمانان هند و تعیین حقوق سیاسی آنان پی نهاد. سید امیر علی، آگاهی وسیع از فرهنگ شرقی و فرهنگ غربی داشت. عربی و فارسی می دانست. در جوانی با ادیبان انگلیسی در هند آشنا شد و زبان و ادیبان انگلیسی را به صورتی عمیق بیاموخت. اطلاعات وسیع او از ادبیات انگلیس سبب شد تا در زبان انگلیسی صاحب سبکی ادبی و ممتاز گردد. همان سبکی که در کتابهایی که درباره اسلام می نوشت، و سرشار بود از حماسه اسلامی و غیرت دینی، به کار می برد.

او در اواخر سالهای تحصیل خود در انگلیس، کتابی درباره «محمد و تعلیمات او» نوشت که در اروپا و هند شهرتی گسترده یافت. قلم نیرومند و نثر بلیغ خویش را در دو کتاب بزرگ «مختصر تاریخ العرب» و «روح الاسلام» به کار گرفت. در کتاب نخست خلاصه ای از تاریخ مسلمانان را نوشت و اوضاع اجتماعی آنان را به سبکی ساده و دلکش توصیف کرد. در کتاب دوم به شناساندن دین اسلام همت گماشت و نشان داد که دستورات این دین جامعه بشری را به تکامل و پیشرفت مستمر دعوت می کند. مقدمه ای که سید امیر علی بر این کتاب نوشته است، از بهترین مقالاتی است که درباره اسلام نوشته شده است. به گفته خود او، جان و دلش را در این مقدمه به صورت کلمات بر روی کاغذ آورده است. آثار مختصر دیگری نیز درباره اسلام نوشته است. او این نوشته ها را با نثر انگلیسی بلیغ نوشت و

انتشار داد، از این رو تاثیری شگرف گذاشت که مانند آن دیده نشده بود، یعنی اسلام و خوبیهای آن را به اروپاییان شناساند، آنهم به قلم مسلمانی معتقد و با حماسه، نه به قلم عده ای مستشرق... او سپس به هند آمد... و به تاسیس جمعیتها و انجمنها پرداخت و جنبشهای سیاسی اسلامی هند را رهبری کرد و در این راه زحمتهای بسیار کشید و رنجهای گران دید. سید امیر علی نفوذ و قلم و زبان خود را در راه بیداری مسلمانان به کار انداخت تا مسلمانان را وادارد که حقوق خود را بشناسند و مطالبه کنند، چه مسلمانانی که در هند بودند و چه مسلمانانی که در انگلستان. این یکی از جبهه های کوشش و جهاد او بود. جبهه دیگر، درگیری او بود با کسانی که حقوق مسلمین را نادیده می گرفتند. در این مقصود نامه های بسیاری به سیاستمداران انگلیسی هند و سیاستمداران بزرگ انگلستان نوشت، و مقالاتی بر رد نوشته های مجله ها و روزنامه هایی مانند تایمز انتشار داد. او با شهامت و صراحت این درگیری و مبارزه را تعقیب می کرد تا اینکه دولت هند او را تهدید کرد.

پس از شکست امپراطوری عثمانی به کمک این امپراطوری برخاست و همواره می خواست تا از میان نرود و باقی ماند. مسلمانان هند را به این منظور بر شوراند و در این باره مقاله ها نوشت و سخنرانیها کرد... در اصلاح زندگانی اجتماعی مسلمانان هند پیش قدم بود. درباره تعلیم صحیح و تربیت درست دوشیزگان و زنان آراء

مثبت و جدی داشت و معتقد بود که فرد تحصیلکرده (مرد) با فرد جاهل (زن) ، در صورتی که زن تحصیلاتی نداشته باشد) ، نمی تواند انس گیرد و هیئت ترکیبی ای درست پدید آورد . بعلاوه زنان باید طوری تعلیم بینند و تربیت شوند و از دین و دانش و آگاهی و عفت برخوردار باشند که بتوانند مادر مردان باشند و مردان را تربیت کنند .

یکی از کارهای بزرگوارانه اخیر او کاری بود که در روزگار جنگ کرد ، جنگ میان ایتالیا و ترکیه و عرب در طرابلس . در این جنگ سید امیر علی آگاه شد که جمعیت صلیب سرخ بیشترین رسیدگی و توجهشان معطوف به مجروحان مسیحی است و کسی به داد زخمیها و مجروحان مسلمان نمی رسد . این بود که جمعیتی تشکیل داد که از مردم خیر کمک بگیرد و گروههای پزشکی چندی برای درمان مسلمانان عرب و ترک روانه سازد . این جمعیت تشکیل یافت و کار و خدمات آن سالها ادامه داشت . روزی رئیس گروههای پزشکی یاد شده از او پرسید : «آیا ما باید فقط زخمیهای مسلمان را درمان کنیم ؟» در پاسخ گفت : «در مرتبه خست باید زخمیهای عرب و ترک را معالجه کنید ، لیکن در لحظاتی که کار بر یهود و نصاری در رسیدگی به زخمیهایشان سخت می شود ، به آنها نیز کمک کنید و به معالجه آنان نیز پردازید» .

در جنگ بالکان و جنگ جهانی اول نیز او و جمعیتش همینگونه عمل می کردند و به داد مجروحان و درماندگان می رسیدند . مهمترین امتیاز این مصلح اسلامی ، اخلاص او بود ، او هم در دین مخلص

بود، هم در نوع دوستی و هم در وطنخواهی. می دانست که استعدادهای خداداش در زبان و قلم است. از این رو کوشید تا این دو را چنان صیقل دهد و بپیراید که به درجه کمال آید. این کار را کرد. از این رو از نظر سخنوری خطیبی شد بیمانند و از نظر نویسندگی نویسنده ای سحر آفرین. (۴)

هنگامی که سخنوری و نویسندگی او تا به این درجه عالی شد و به حد کمال رسید، زبان و قلم را در خدمت دین قرار داد: همواره درباره اسلام می نوشت و درباره حضرت محمد. نوشته هایش به دست بسیاری از مردم اروپا می رسید، اروپاییانی که آنچه درباره اسلام و حضرت محمد شنیده بودند سخنان بی ارزش مستشرقین بود.

نوشته های سید امیر علی به دست هموطنان هندی او نیز می رسید. مسلمانان هند که کتابها و مقالات او را می خواندند می دیدند همان معلومات و معارف اسلامی است که آنها هم دارند، اما چنان نو و پر جاذبه عرضه شده است که گویی مطالبی تازه است. روزی که کتاب سید امیر علی، درباره «حضرت محمد» به هند رسید، مدارس، یک روز را به افتخار این کتاب تعطیل کردند و آن روز را در بزرگداشت این کتاب گذراندند و تاثیر والای آن را ستایش کردند.

سید امیر علی، همینگونه زبان و قلم خود را در خدمت اسلام و مسلمانان در آورده بود، آنان را تحریک می کرد، گرد هم می آورد و وادارشان می ساخت تا برای مطالبه حقوق خویش قیام کنند. معلوم است چنین متفکری ثروت زیادی را از دست می دهد

، ثروتی که اگر این راه را دنبال نمی کرد در اختیارش قرار می دادند . همینگونه چنین متفکر و نویسنده ای که می تواند دارای القاب و مناصب اجتماعی بسیاری باشد ، از همه آنها محروم می گردد ، اما راضی است و خشنود . چرا ؟ چون تنها در این صورت وجدانی آرام تواند داشت . اینگونه متفکران آرامش وجدان و ادای وظیفه را با ثروت و منصب تعویض نمی کنند . و چه غنایی بالاتر از آنهمه کتاب و مقاله و دفاع از اسلام و اصلاح جامعه ، اینها غنا و توانگری والاست و شرفی است که هیچ چیز با آنها همسان نتواند بود . روزی که این مصلح درگذشت ، بسیاری از آشنایان و دوستان او ، از اروپایی و هندی ، به سر قبر او آمدند ، در حالی که تاجهای گل حمل می کردند . در آن میان تاج گلی بود از جمعیتی که زیر نظر او اداره می شد ، روبانی بر آن تاج گل نصب شده بود و روی آن این کلمات خوانده می شد :

با کوششهای این درگذشته ، چه بسیار گرسنگانی سیر شدند ، و برهنگانی پوشیده ، و بیمارانی مداوا . و از اثر کار و زحمت او چه بسیار آوارگانی به سامان رسیدند ، و چه بسیار مادران کودک از دست داده ای کودک خویش به دست آورده در آغوش گرفتند ، و چه بسیار روستاییان تیره بختی که جنگ همه چیز آنان را گرفته بود ، زندگی دوباره یافتند و به همه وسایل کشاورزی و معاش دست پیدا کردند .

و اگر امکان داشت که نوشته روی آن روبان را اکنون تکمیل کنیم



، این جمله ها را نیز می افزودیم :

با قلم و زبان این مرد چه بسیار جانها زنده شد ، و خردها بیدار گشت ، و گمراهان راه یافتند و مفساد اصلاح گردید ، و کژیها به راستی آمد ، و حقهای بر بادرفته مسلمانان باز گردانیده شد ، و دوشیزگانی درس خواندند و مایه سعادت شوهران شدند و سپس فرزندان آنان مایه سعادت امت اسلام . (۵)

#### ۱۴ - حماسه

می خواهم این گفتار را ، درباره بیدارگر اقالیم قبله ، سید جمال الدین اسد آبادی ، با سخنان احمد امین ، بر سر مزار سید به پایان برم . وی می گوید : به سال ۱۹۲۸ ، یعنی ۳۱ سال پس از درگذشت سید ، به آستانه (استانبول) رفتم . بر خود واجب دانستم که آرامگاه این مرد بزرگ را زیارت کنم و در کنار تربت او ، یاد عظمتهای او و کارها و اقدامهای او را زنده سازم .

سپس شرح می دهد که چگونه قبر سید جمال الدین را یافته و در کنار آن همراه یکی از دوستانش حاضر شده است و این جملات را در برابر او گفته است :

هنا رقد محیی النفوس ، و محرر العقول ، و محرک القلوب ، و باعث الشعوب ، و مززل العروش ، و من کانت السلاطین تغار من عظمته ، و تخشی من لسانه وسطوته ، و الدول ذات الجنود و البنود تخاف من سطوته ، و الممالک الواسعه الحریه تضیق نفسا بحریته .

هنا حمد من کان يشعل النار حیث کان : فی الافغان ، فی مصر ، فی فارس ، فی باریس ، فی لندره ، فی الآستانه .

هنا باذر بذور الثوره العرابیه ،

و موجج النفوس للثوره الفارسيه ، و محرك العالم الاسلامى كله لمنا هضه الحكومات الاجنبيه ، و المطالبه بالاصلاحات الاجتماعيه .

هنا من حارب الحكم الاستبدادى فى مصر ، و ناصر الدين فى فارس ، و انجلترا فى باريس ، و حارب الجهل و الاميه و الذله فى الشرق ، و الجاسوسيه و النفاق فى الآستانه ، و لم يتنصر عليه الا الموت . (٦)

- در اینجا خفته است زنده کننده جانها ، و آزاد کننده خردها ، و تکان دهنده دلها ، و انگیزاننده ملتها ، و لرزاننده تختها .

آن کس که پادشاهان ، بر عظمت او رشک می بردند ، و از زبان و حمله او می ترسیدند .

آن کس که دولتهای صاحب سپاه و سلاح از هیبت او هراسناک بودند ، و کشورهای مهد آزادی ، در آزادی طلبی ، به پای او نمی رسیدند .

اینجا آتشی فرو مرده است که در هر جای بود آتش می افروخت : در افغانستان ، در مصر ، در ایران ، در پاریس ، در لندن ، در استانبول .

اینجا به خاک رفته است پاشنده بذرهای نهضت عربی پاشا در مصر ، و افروزنده شعله انقلاب مشروطیت در ایران ، و تکان دهنده جهان اسلام ، سرتاسر ، در راه پایداری در برابر حکومتهای اجنبی و در راه خواستن اصلاحات اجتماعی .

اینجا روی نهان کرده است آن کس که با حکومت استبدادی در مصر بجنگید ، و با ناصر الدین شاه در ایران ، و با انگلیس در پاریس ، و با جهل و بیسوادی و ذلت در سرتاسر شرق ، و با جاسوسی و نفاق پیشگی در استانبول .

اینجا آن کس خفته

است که سرانجام جز مرگ کسی بر او پیروز نگشت ...

## پی نوشتها

۱. «زعماء الاصلاح»، ص ۱۴۱.
۲. «زعماء الاصلاح»، ص ۱۱۳.
۳. «جمعیت ملی اسلامی».
۴. طلاب جوان، جوانان، توجه کنید! این مصلح شیعی و متفکر اسلامی هنگامی که آداب سخنرانی را خوب فرا می گیرد و فن نویسندگی را نیک می آموزد، زبان و قلم خود را در خدمت اسلام قرار می دهد، نوشته های مبتذل، و منبرهای سطحی و سخنرانیهای دور از آداب خطابه و بی اصول، اینها خدمت به اسلام نیست، بلکه مایه انحطاط فرهنگ اسلام است، باید رفت کسب آگاهی کرد، معارف اسلامی آموخت. آداب سخنرانی یاد گرفت، نویسنده ای پر توان و آگاه و شاعری پخته و ماهر شد، آنگاه به نام اسلام دست به کار برد.
۵. «زعماء الاصلاح»، ص ۱۳۹ - ۱۴۵.
۶. «زعماء الاصلاح»، ص ۱۱۵ - ۱۱۶.

## حماسه فتواداران

### یاد کردی از: میرزا محمد تقی شیرازی

حماسه ای را می خواهم سرود ژرف و با صلابت. حماسه ای که از همه حقها دم می زند و حقوقها. حماسه ای که صخره های عظیم درفش آن را بر دوش می کشند، و دستهایی مطهر، مشعل آن را بر پای می دارند. حماسه ای که از درون هامونها و کوهسارها و صحنه زندگی چوپانان تا میدانهای وسیع شهرها و آبادیها و قله های رفیع کاخها قلمرو نفوذ و سلطه آن است: حماسه فتواداران، فتواداران آگاه و متعهد، فتواداران شجاع و زمان شناس، فتواداران مؤمن و صاحب «رسالت».

آری، حماسه ای را که در این فصل می سرایم، حماسه آنجاست که رسالتهای بزرگ شکل می گیرند و تعهدهای ژرف قوام می یابند.

آنجا که پهنه کارزاران،

به اندازه همه قلمرو جامعه گسترده است .

آنجا که مرکبی که از خامه سرازیر می گردد از خون شهیدان برتر است .

آنجا که بزرگترین ملاک ، تعهد و آگاهی است و رسالت و اقدام .

آنجا که چه بسا کسانی بنا حق خویشتن را در آن مقام جای می دهند ، اما جامعه و تاریخ و نسل ، هر بامداد و هر شامگاه ، همراه طلوع و غروب خورشید ، تکذیب آنان را فریاد می کنند ، و نفوذ بیگانه در سرزمین اسلام و احکام معطل مانده دین خدا به دروغ آنان تسخر می زند ، و روح پیامبران و امامان آنان را نفرین می کند .

آنچه می سراییم حماسه اینان و این نزدیکان نیست ، حماسه آنان و آن دوران و دورشدگان است . آن حماسه ، که در سیمای مردان آگاهی که بحق و شایستگی امانت آن را حمل می کنند ، آثار سیمای پیامبران دیده می شود ، و در کلام آنان نور حقیقت ، و در دلشان دوستی خدا و خلق . آنان که فارغ از خویشتند و فانی در حشمت دین و عزت امت . آنان که خادمان دین و امتند ، نه خائنان به دین و امت . آنان که سازندگان فرصتهایند نه بازندگان فرصتها . آنان که مخالف هوای نفسند نه مطیع هوای نفس و برده ریاست و بنده دنیا و غاصب مقام والای مرد فریادگر حق .

در این فصل ، بزرگی و شکوهی را زمزمه می کنم ، و ابر قله ای را در دیدگاهها در می آورم ، که چونان اویی را می توان «نایب امام» گفت . گویی در سرایش این حماسه ، به پای چکاد دماوند ایستاده ام و از

آن قله افراشته سخن می گویم .

مرجعی را که در این فصل به یاد کرد او می پردازم و برای گرامیداشت خاطره شکوهزاد او سخن می گویم ، «میرزا محمد تقی شیرازی» است . در میان علمای اسلام در این سده (۱۳۰۰ - ۱۴۰۰) ، ابر مردانی با رسالت طلوع کرده اند و قله هایی افراشته سر برآورده اند ، مردانی که رسالت انسان و صلابت اسلام را نشان دادند و حقارت استبداد و ستم را در برابر عظمت مردمی و عدالت و دین و حقیقت آشکارا ساختند . مردانی که با واقعیت صدق و اعتدال و پاکی ، واقعیت مسرف کذاب و پلید را شناساندند . از این میان ، دو تن از اینان ، به نام و عنوان «میرزای شیرازی» معروفند :

نخست : میرزا محمد حسن شیرازی ، صاحب فتوای «تحریم تنباکو» ، در گذشته به سال ۱۳۱۲ .

دوم : میرزا محمد تقی شیرازی ، صاحب فتوای «جهاد با انگلیس» (۱)

آنچه در این نوشته کوتاه مورد نظر است ، نشان دادن اهمیت اقدام اجتماعی و فقه سیاسی میرزای دوم است ، در زمان زعامت خویش . (۲) اکنون برای اینکه این موضوع ، برای خواننده جوان این نوشته ها روشن شود ، به ویژه طلاب جوان ، باید مسائل آن روز جهان اسلام را اندکی شرح دهیم .

## ۱ - حوزه سامرا و زمینه پرورش

میرزای دوم (م - ۱۳۳۸ ه . ق) ، از شاگردان میرزای اول است و از اصحاب حوزه علمی سامرا . بنابراین ، رشد اجتماعی او ، از سالهای پیش از ۱۳۰۰ هجری قمری آغاز می گردد و ادامه می یابد . و این سالها دورانی است که تقریباً ۵۰ سال از نفوذ نزدیک استعمار در کشورهای اسلامی گذشته است . دورانی که

در گوشه و کنار کشورهای اسلامی ، روشنفکرانی به هم رسیده اند و مردم را تا اندازه ای بیدار کرده اند و اکنون نیز سرگرم این واجب «دینی - اجتماعی» هستند .

در مصر ، رفاعه رافع الطهطاوی افکار اصلاحی خود را نشر کرده است . در حلب سید عبد الرحمان کواکبی به اقدامات خود پرداخته است . در هند متفکرانی چون سید امیر علی به سامان دادن مسائل مسلمین دست زده اند . در ایران و دیگر اقالیم چون آخوند ملا محمد کاظم

میلاادی بر پیکر استعمار وارد آمد». میرزای دوم، شاگرد این حوزه آگاه و این مربی بزرگ بوده است، و یقین در صدور فتوای یاد شده استاد خود نیز، دخالت داشته است.

زیرا نمی توان تصور کرد که مجتهد مبرزی که به هنگام مسافرت استاد جانشین او بوده است و به جای او در نماز جماعت امامت می کرده و تا این حد به استاد نزدیک بوده است، از صدور آن فتوی بیخبر باشد. دلیل دیگر اینکه مراجع بزرگ همواره هیئت مشاوره و جلسه افتاء و اصحاب فتوی داشته اند و افاضل و آگاهان را در آن حوزه شرکت می داده اند. بدینگونه یقین است که صدور فتوای «تحریم تنباکو» و مقاومت در این سنگرمبارزه با استعمار و ایادی آن و ایستادگی در برابر دشمنان اسلام و منافع آنان، با اطلاع و مشاوره امثال میرزای دوم بوده است.

بنابر این، موضعگیری او به هنگام مرجعیت خود در برابر دشمنان قرآن و نفوذ آنان در یک کشور اسلامی معلوم است. مرجعی آگاه، در برابر حادثه ای عظیم و خطری بزرگ چه موضعی خواهد گرفت؟ گمان نمی کنم فقیهی اسلامی و شیعی، آنهم عهده دار مسئولیت بسیار سنگین و عظیم مرجعیت - آنهم مرجعیتی که امثال آن فقیهان آگاه و متدین برای ادای تکلیف می پذیرفته اند نه امور دیگر - در اتخاذ موضع درست، فتور ورزد و حماسه حق و دین را بر باد دهد.

## ۲- گزاره ای از زندگی

خوب است پیش از یاد کرد جهاد اجتماعی و فقه سیاسی میرزا محمد تقی شیرازی، گزاره حالی کوتاه از وی بیاورم.

شیخ آقا بزرگ تهرانی، در کتاب «طبقات اعلام الشیعه»، در این باره چنین

می گوید :

میرزا محمد تقی حائری شیرازی ، پیشوای انقلاب عراق و نخستین افروزنده شعله آن شورش ، از بزرگترین عالمان بود و عظیمترین مجتهدان و از مشهورترین مردم عصر خویش ، در علم و تقوی و غیرت دینی .

در شیراز - چنانکه خود برآیم گفت - زاده شد ، و در کربلا پرورش یافت .

در همین شهر مقدمات علوم اسلامی را فرا گرفت . و در نزد ملا محمد حسین فاضل اردکانی درس خواند تا در فضل و دانش بر آمد . آنگاه با دوست و هم - مباحثه خویش ، «سید محمد فشارکی اصفهانی» (۳) ، همراه نخستین دسته مهاجران ، به سامرا رفت و به محضر درس میرزای شیرازی مجدد پیوست . سپس در شمار برترین شاگردان حوزه درس میرزای اول در آمد و جزء ارکان بحث و تحقیق در این حوزه علمی اسلامی گشت . در زمان حیات استاد ، جمعی از شاگردان فاضل استاد نزد او نیز درس می خواندند . اینگونه بود تا آنکه استاد بزرگ او (میرزا محمد حسن شیرازی) درگذشت . و میرزا محمد تقی شیرازی ، از روی شایستگی و اولویت به جانشینی وی تعیین گشت و مرجع تقلید شد .

از آن روز ، برای انجام دادن تکالیف مرجعیت به پا خاست و به فتوی دادن و درس گفتن و تربیت کردن عالمان دیگر پرداخت . در مجلس درس او ، گروهی بزرگ از عالمان و مجتهدان فاضل - که خود به مرتبه اجتهاد رسیده بودند - نیز حاضر می شدند ، زیرا نظر و فکری دقیق داشت و مطالب پیچیده و مسائل دشوار را غور رسی می کرد . استاد ما سید



حسن صدر، در کتاب «تکمله» گفته است: «بیست سال با وی معاشرت داشتم، در این مدت، یک لغزش از او ندیدم و یک روش ناپسند نیافتم. دوازده سال با او هم مباحثه بودم، همواره از وی نظرهای دقیق و افکار عمیق و یاد آوریهای علمی برآزنده می شنیدم». من خود نیز هشت سال، در سامرا شاگرد درس او بودم. و می نگریستم که نظر سید صدر درباره وی راست بوده است و درست. (۴)

در «ریحانه الادب»، در شرح حال وی، چنین آمده است:

میرزا محمد تقی شیرازی، از فحول علمای امامیه عصر ما، و عالمی بوده عامل، فاضل، کامل، عابد، زاهد، متقی، مجتهد اصولی، ادیب بارع... از تلامذه فاضل اردکانی... و حاج میرزا محمد حسن شیرازی... شعر خوب و طرفه نیز می گفته، بعد از وفات استاد معظم شیرازی، خود در سامرا متصدی اداره حوزه علمیه و تدریس بوده، و اخیراً به نجف اشرف رفته و مرجع استفاده فحول، و ریاست علمیه فرقه محقه نوعاً بدو منتهی و مرجع تقلید اکثر شیعیان بوده، و از تالیفات و آثار قلمی اوست:

۱ - شرح مکاسب شیخ مرتضی انصاری، که در تهران چاپ شده.

۲ - شرح منظومه رضاعیه سید صدر الدین عاملی.

۳ - القوائد الفاخره فی مدح العتره الطاهره... (۵)

### ۳ - بیداری و درک مسئولیت

میان دو گونه عالم تفاوت بسیار است. یکی عالمی متعهد و مسئولیت شناس و آگاه که در مقام نیابت عامه امام قرار گرفته است و معنای

این «نیابت» و مسئولیت آن را درک می کند و دینباوری ژرفی دارد و معاد و پرس و جوی خدایی را به چشم می بیند، و می داند که باید در دوره زعامت او سرسوزنی از موضع دین و نفوذ احکام و رواج نوامیس الهی کاسته نگردد، بلکه به تناسب زمان و جریانهای زمانی و فرهنگها و نظامها، باید دین خدا پیش رود و بر نفوذ خویش و قدرت انتقال خود بیفزاید، و عوامل بیگانه نباید بتوانند در سرزمینهای اسلام و قرآن رخنه کنند و فکر و فرهنگ جامعه اسلامی را منحرف سازند، و منابع مسلمین را ببرند و به اقتصاد مسلمانان چنگ اندازند و زیان رسانند و . . . دوم عالمان و فقه خواندگانی مقام پرست و نالایق برای این مسئولیت، که موضع «مرزبانان حماسه جاوید» را غصب می کنند و وجود خود را بر دین و تاریخ و جامعه - با هر وسیله ای شده در نهایت محرومیت از محبوبیت - تحمیل می کنند. آنگونه عالمان واقعی، هم مسئولیت را می شناسند و هم در برابر آن، تعهدی ژرف و گسترده حس می کنند. و این گونه دوم وسیله ای هستند در دست دشمن، و عاملی برای محو شدن اندک اندک دین، زیرا وجود آنان و حضورشان در جامعه و بیعرضگیشان، توأم با هم، سبب محو دین است بتدریج و کینه ای که روشنفکران آگاه از اینگونه غاصبان در دل دارند، کینه ای است دینی و الهی و عبادت است و برای آگاهی است که از جریانها دارند و از زیانهای جبران ناپذیری که به اسلام وارد می شود، از ناحیه امیال

اینگونه کسان ، یا ناآگاهی ، یا سادگی ، یا ترس آنان . . . باری ، درفش افراز جهاد بزرگ با استعمار بریتانیا چنان بود که در گروه اول یاد کردیم .

باید بگویم مقام والای مرجعیت و گرفتاریهای بسیار [گرفتاریهای مربوط به حوزه ، طلاب ، امور درسی و تحقیقی . . .] ، این فقیه بزرگ را از رسیدگی به مسائل طبقات گوناگون مردم باز نداشته بود . او همواره می کوشید تا از وقت پر خویش ، فرصتهایی فراچنگ آرد و در آن فرصتها با خویشان خلوت کند و درباره مصالح جامعه و امور مردم بیندیشد . در نتیجه همین آگاهی و اندیشه بود که به اقدامهای عظیم اجتماعی دست یازید . (۶)

بدینسان می بینید که عالم واقعی - که در دوره «غیبت کبری» سرپرست ایام آل محمد «ص» است ، کسی نیست که علمی در سینه و فتوایی در رساله داشته باشد . عالم شیعی مرزبانی است متعهد . و بار تعهد و مرزبانی محال است که بی آگاهی اجتماعی و سیاسی به منزل رسد . پس دین را به دست هر کس نمی شود داد و نوامیس تشیع را به هر فقه دانی نمی توان سپرد . اگر به متون فقهی معروف همچون «مبسوط» شیخ طوسی مراجعه کنید و باب جهاد و دفاع و امر به معروف و نهی از منکر را بنگرید ، و وجوب برابری با دشمنی را که به گونه ای برای اسلام و مسلمین و مصالح امت زیان داشته باشد ببینید ، و روش بسیاری از فقهای معاصر را با نظر دین و فقه دین - بویژه فقه سیاسی و مردمی و آگاه و درگیر و ضعیف

گرا و حکومت نهاد تشیع - مقایسه کنید ، فاصله آنان را با واقعیت این فقه بخوبی درک می کنید . بدینگونه آنان را می هیلد ، و آن رساله ها را بر طاق می نهید ، و دنبال «متعهد آگاه» می روید ، تا دین خدا صیانت گردد ، و باروهای اسلام فرو نیفتد ، و عدالت اجتماعی تامین شود .

## پی نوشتها

۱ . برای رفع اشتباه ، میرزا محمد حسن شیرازی را ، «میرزای اول» ، و میرزا محمد تقی شیرازی را ، «میرزای دوم» می خوانند . ما نیز در این نوشته همین روش را به کار می بریم .

۲ . در شرح حال میرزای اول کتابها و مقالات چندی نوشته شده است .

۳ . «سید محمد بن امیر سید قاسم طباطبائی فشارکی اصفهانی (در گذشته ۱۳۱۶ ه . ق) . از اکابر علمای امامیه اوایل قرن حاضر ، چهاردهم هجری ، و از تلامذه حاج میرزا محمد حسن شیرازی . در حال حیات استاد مذکورش ، در سامره ، مرجع تدریس بوده و بعد از وفات او به نجف مهاجرت کرده و مرجع استفاده اکابر وقت گردیده ، حاج میرزا حسین نایینی و حاج شیخ عبد الکریم یزدی و نظایر ایشان از تلامذه وی بوده اند . در کلمات بعضی از اجله ، به «استاد کبیر» هم موصوف می باشد» - «ریحانه الادب» ، ج ۳ ، ص ۲۲۰ .

۴ . «نقباء البشر» ، ج ۱ ، ص ۲۶۱ - ۲۶۴ .

۵ . «ریحانه الادب» ، ج ۴ ، ص ۱۲۳ .

۶ . «نقباء البشر» ، ج ۱ ، ص ۲۶۱ به بعد .

## ۴ - زمینه «اندیشه سیاسی - اجتماعی» در عراق

چون در این گفتار ، سخن درباره یکی از مراجع بزرگ شیعه است که هم ساکن عراق بوده است و هم فعالیت اجتماعی و عملکرد فقه سیاسی او در عراق بوده است ، خوب است برای روشن شدن زمینه های گوناگون مسائل ، به شرایط اجتماعی عراق اشاره ای بشود . در کتاب «ثوره النجف» ، تالیف استاد حسن الاسدی ، مطالبی آمده است که من ترجمه بخشی از آن را

در این باره از نظر شما می گذرانم :

عوامل تاریخی پدید آمدن ذهنیت سیاسی ، در عراق ، به روزگاری بس قدیم می رسد . از راه منابع و اکتشافات تاریخی تاکنون از دو اجتماع انسانی آگاه شده ایم که آغاز گر تمدن انسان ، در سپیده دم تاریخ ، بوده اند . یکی اجتماع عراقی (ساکنان سواحل فرات و دجله) و دیگری اجتماع مصری (ساکنان سواحل نیل) . ذهنیت سیاسی که اکنون درین دو جامعه حکمفرماست - به عقیده ما - تحت تاثیر واقعیت رفتاری حکومتهایی است که در این دو پهنه ظهور کرده اند ، یعنی از آغاز پیدایش این دو جامعه ، تا پایان نخستین دوره تمدن در این سرزمینها - تمدن بابلی و مصری - در اواخر سده ششم پیش از میلاد .

چون این دو جامعه تکوین یافت ، تمدن هر یک نیز پدید آمد و در شرایط ویژه خویش رو به تکامل نهاد . در این دو جامعه ، دو نهاد اساسی وجود داشت : معبد و قصر . هم تمدن عراقی پیرامون معبد و قصر پدید آمد و هم تمدن مصری . لکن واقع رفتاری و عملکرد هر یک از این دو نهاد فرق آشکار داشت . در سواحل نیل ، روابط و ضوابط اجتماعی اقتضا می کرد که قصر بر معبد حکومت کند و خود بتنهایی بر همه چیز مسلط و چیره باشد . و از همین رو فرعونی در کار بود . و او پادشاه و خدایگان بی منازع بود . امر او رد خور نداشت ، و هیچیک از مردم حق نداشتند درباره اعمال و تصرفات شخص او کوچکترین نظر مخالفی داشته باشند .

اما در سواحل دجله و فرات کار به عکس بود. در اینجا معبد شخصیت و نفوذ و موقعیت خویش را در سراسر دوره تمدن یاد شده - اگر چه با نوسان - پاسداری کرده بود و بر پا مانده بود، در قصر تاثیر می گذاشت و تاثیر می پذیرفت. و بسیار اتفاق می افتاد که در برابر هم قرار می گرفتند و مردم نیز، در طرفداری هر یک، دو گروه می شدند.

و همین عامل بود که باعث می شد تا مردم، درباره کارهای مسئولان امور، حق نظر و انتقاد داشته باشند، و بتوانند بی هیچ بیم و هراس و نگرانی در امور مداخله کنند. در مشاجرات یاد شده، معبد در بیشتر اوقات با مردم بود، زیرا تنها به مردم متکی بود و از پشتیبانی آنان برخوردار. نتیجه طبیعی این درگیری مداوم این بود که تصرفات مسئولان امور، در هاله ای از قدس جای گیرد، تا مردم نتوانند آنها را مورد انتقاد قرار دهند.

بر این پایه بود که افکار سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و گرایشهای حزب داری پدید آمد، و امور بسیار دیگری تکوین یافت مربوط به شئون عمومی و محدود ساختن سلطه متصرفان. و از فروغ این پدیده ها بود که فکر قانون طلبی نخست در عراق ظهور کرد. و بیشتر از شش هزار سال پیش قانون عراقی وجود یافت. . . این بود که انتقاد از کار مسئولان، در عراق، پیوسته وجود داشته است و تاکنون نیز وجود دارد. و کشور عراق، به این خصلت، در میان

همه کشورهای عربی و اسلامی شناخته است. یعنی خصلتی که ذهنیت سیاسی را در مردم عراق، به صورت یک ذهنیت دموکراتیک ریشه دار در آورده است...

این ذهنیت سیاسی، در جامعه عراقی، به صورتی که گفتیم پدید آمد و تا اواخر سده ششم پیش از میلاد ادامه داشت. در این هنگام تمدن بابلی ویران گشت و بر ویرانه های آن، تمدن فارسی و یونانی و رومی جای گرفت. این بود که جامعه عراقی، برای مدتی بیش از هزار سال، دچار عقب ماندگی و نابسامانی گشت. لیکن ذهنیت سیاسی، به رغم این مدت طولانی، همینگونه زنده ماند، البته مانند آتشی در زیر خاکستر تا اینکه دین حنیف اسلام ظهور کرد، ظهور کرد و آن آتش را بر آورد و آن شعله را برافروخت، بویژه هنگامی که قهرمان بزرگ انسانیت، علی بن ابیطالب، عراق را پایگاه خود و فرماندهی خود قرار داد. زیرا رفتار این مسلمان راستین، که با اسلام تربیت یافت و از روح اسلام پر شد و اسرار اجتماعی اسلام را درک کرد (چنانکه این آگاهی و درک در عهدنامه ای که برای مالک اشتر نوشته است متجلی است)، با مردم خویش و نرمگیری خردمندان او در حل و فصل امور اجتماع، در برانگیختن نهادهای ذهنیت سیاسی دموکراتیک در مردم، و بر کرسی نشاندن و مجال دادن به این ذهنیت در جان و خرد مردم اثری بزرگ داشت. درست است که سپس حکومت بنی امیه بر سرکار آمد، اما این حکومت ستمگر، با همه سختگیریها و سنگدلی

های حجاج ثقفی، نتوانست آن روحیه دموکراتیک اصیل و درگیر با حکام را ضعیف سازد. و همین روحیه بود که مردم عراق را واداشت تا به مدینه منوره، به خدمت حضرت امام حسین «ع»، نامه بنویسند و از او بخواهند که بیاید و شورشهای ضد اموی آنان را رهبری کند و جلو انحراف امویان را از اسلام اصیل بگیرد. همان انحرافی که دین اسلام را از صورت یک دین انسانی مردمی بیرون آورده بود، از صورت دینی که به همه مردم به یک چشم می نگریست، هیچ کس را بر دیگری برتری نمی داد جز به تقوی، و تقوی ترس از خداست در مورد مردم و رفتار با مردم. بنی امیه این دین را به صورت یک حکومت استثمارگر درآورده بودند. و خود قبول این دعوت از سوی امام حسین و رفتار بزرگ منشانه امام با آنان و جانبازی بیمانند او در راه دین حنیف، عاملی شد بس نیرومند برای استوارداری روح مبارزه در این ملت و قوام بخشی به دموکراسی و آزادیخواهی. زیرا همین جانبازی، جامعه عراق، بلکه جامعه اسلام، را به لرزه درآورد و چنان دینامیتی شد در زیر پایه های حکومت اموی تا آن را ویران ساخت... (۱)

## ۵- موقعیت مرکز علمی و دینی نجف

برای آشنایی بیشتر، با زمینه های صدور فتوی و اهمیت پایگاه دینی، خوب است سخنی کوتاه درباره نجف گفته شود. در این زمینه، در کتاب یاد شده چنین آمده است:

علتهای بسیاری سبب گشت تا نجف، در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، دژ یک جنبش



سیاسی - ملی فراگیر گردد، جنبشی که هدف آن، نجات جهان اسلام و ملت‌های مسلمان بود از یو[ا]استثمار نابود کننده و فقر بنیانکن و بیسواد عمومی و بیماری همه گیر. و اینهمه گرفتاری مسلمانان بدان روی بود که بر سر هر یک از این ملت‌ها طبقه ای یا دسته ای، با نام‌ها و عنوان‌های گوناگون: حق ایزدی، سابقه خاندانی، خلافت اسلامی (که پس از دوره خلفای راشدین جز نامی از آن نمانده بود)، عنوان‌هایی همه پوک و تو خالی، حکومت می کردند و از حکومت کردن، جز بهره کشی و خود کامگی خوارمایه چیزی نمی دانستند. حکومت‌های سرکش مستبد، با توسل به اینگونه نام‌ها و عنوان‌ها، بر ملت‌های مسلمان چیرگی یافته بودند و به زشتترین گونه از آنها بهره می کشیدند. این بود که در اواخر قرن نوزدهم، در دو کشور ترکیه و ایران، اقدام‌های مخالف سرگرفت. این اقدام‌ها به دست مردم اداره می شد تا شورش‌ها و انقلاب‌ها را رهبری کند و حکومت‌های موجود را زیر فشار گذارد و استبداد و سیطره آنها را محدود سازد. پیش از این حرکت‌ها و اقدام‌های مردمی، همه چیز را نیروی نظامی اداره و رهبری می کرد.

و چون، در سراسر کشورهای اسلامی، این دین است که بر دل افراد و جمعیت‌ها سیطره و حکومت واقعی دارد، بنابراین هر کس بخواهد اجتماعات مسلمان را زیر تاثیر قرار دهد و علیه قدرتهای غاصب و ستمگر بشوراند، باید دست به سوی رهبران دینی دراز کند و از مراکز حساس دینی کمک بگیرد. نجف یکی از

مهمترین این مراکز است ، بویژه نسبت به دو کشور ایران و عراق . بلکه باید گفت یگانه مرکز حساس دینی است . از این رو آثار همه انقلابهای مهم سیاسی ، در ایران و عراق ، به گونه ای عمیق در نجف منعکس می گشت و این انعکاس نتایج و حوادثی در پی می آورد . فتواها و تلگرافهای شدید اللحنی که همواره از نجف به سوی فرماندهان و قدرتهای آنروز ترکیه و ایران سرازیر می شد ، نمونه ای از موقعیت و تاثیر نجف را نشان می دهد .

از این رو هنگامی که جنبشهای دو کشور یاد شده شکل گرفت و به صورت انقلابهای قانون طلبانه و دموکراسی خواهی درآمد ، یک سلسله بحثها و بررسیهای عمیق پیرامون دموکراسی و حکومت قانون به راه افتاد . علمای دین ، این مسائل را از نظر گاههای مختلف ، مورد پژوهش و رسیدگی قرار دادند و درباره حکومت دموکراتیک و قانون کتابها نوشتند . باید یاد کنیم که پیشرو کسانی که در این باره به بحث و تحقیق و نوشتن کتاب پرداختند ، حجت الاسلام میرزا محمد حسین نائینی بود ... (۲)

مؤلف سپس اشاره می کند به زمینه های فکری و سیاسی و انقلابی در نجف تا می رسد به دوره مرجعیت میرزا محمد تقی شیرازی و شیخ الشریعه اصفهانی ، می گوید :

مرجع آینده [یعنی پس از درگذشت سید محمد کاظم یزدی ، که عالمانی که در مرتبه مرجع شدن بودند طرفدار مکتب دینی - سیاسی آخوند خراسانی بودند] ، ناگزیر می بایست مرجعی باشد آزادیخواه و قانون طلب ، مرجعی که استعمار را در ایران و عراق ریشه کن کند .

## ۶- زمینه «اندیشه سیاسی - اجتماعی» در نجف

اکنون باید پردازیم به بیان

زمینه های «اندیشه سیاسی - اجتماعی» در نجف اشرف .

در این مقوله ، استاد حسن الاسدی ، چنین می گوید :

در آغاز سده بیستم میلادی ، نجف اشرف ، در شکل دادن به حوادث و دخالت در سرنوشت و شئون همه کشورهای اسلامی ، بویژه سرزمینهای شیعی ، اهمیتی آشکار داشت . زیرا نجف یگانه مرکز دینی (۳) همه قبایل و اقوام شیعی مذهب است که در سراسر جهان : آسیا ، آفریقا ، و قسمتهایی از اروپا و امریکا پراکنده اند و زندگی می کنند . از این رو فتوایی که از علمای نجف صادر می گشت ، برای همه و در همه شئون زندگی الزام آور بود و واجب الاطاعه . به این دلیل بود که حکومتها توجه زیادی به نجف داشتند و از آن نگران بودند ، و از علمای با نفوذ نجف همه گونه حساب می بردند ، و مراقب داشتند ، و مراقب می گذاشتند ، و در این باره ، اموال و هزینه های بسیاری صرف می کردند ، و جاسوسان ناشناس فراوانی به آن شهر می فرستادند . . .

در نتیجه یک درک عمومی و آگاهی فراگیر ، و وعده های جلب کننده ای که هم پیمانان با عرب داده بودند ، مردم عراق همه ، اندیشه تشکیل یک حکومت عربی اسلامی مستقل را در عراق در سر می پروراندند . این خیال ، یا آرزو ، افکار همه مردم را ، چه عرب و چه کرد ، در سراسر شهرهای عراق ، از جمله نجف ، به خود مشغول می داشت . نجف یکی از شهرهای عمده عراق بود که این آرزو را داشت و در راه تحقق یافتن آن می کوشید . نجف

موقعیتی ویژه داشت ، به این دلیل که یک مرجع دینی بود و شهر تقلید همه عشایر مسلح عراقی - در مرکز عراق و جنوب و قسمتی از شمال آن - و به این دلیل که انقلاب قانون طلبی را این شهر پی ریخته بود (هم قبل و هم بعد از بر سر کار آمدن حکومت مشروطه در ترکیه و ایران) ، و هم به این دلیل که میان علمای بزرگ این شهر ، بر سر حکومت مشروطه و استبداد ، کشاکشهای حادی جریان یافته بود ، کشاکشهایی که افکار نجفیون را با مسائل تازه سیاست درگیر ساخته بود و فرهنگ سیاسی آنان را غنی کرده بود و افکارشان را از بسیاری از افکار ارتجاعی کهنه ، در زمینه سیاست و اجتماع ، آزاد ساخته بود . این امور و مسائل همه باعث شد تا نجف ، در میدان مبارزات سیاسی و اجتماعی ، سرآمد دیگر شهرهای عراق گردد ، و به صورت مرکزی درآید برای همه جنبشهای اصلاح طلبانه اجتماعی و سیاسی در این دوره اخیر از تاریخ عراق ، یعنی اوایل قرن بیستم میلادی . اینها بود که نجف پناهگاه همه مردمی شد که از حکومت ترکان به ستوه آمده بودند و با آن پرخاش می کردند ، چنانکه سپس پناهگاهی شد برای کسانی که در برابر سیاست دست اندازی حکومت بریتانیا پرخاش می کردند و مخالف بودند ، همچنین سرچشمه ای شد برای همه جنبشهای سیاسی که دامنه آنها به بیشتر مناطق عراق کشیده شد . و این بدان روی بود که بیشتر از هفتاد درصد مردم عراق ، تا از نجف اجازه نمی گرفتند - چه آشکارا و چه

پنهانی - دست به هیچ حرکت و انقلابی نمی زدند ، بویژه در امر جهاد . بر این پایه بود که نجف مرکز تجمع افکار سیاسیون آزادیخواه عراق گشت ، و محل مشورت و رایزنی زعمای مسلح عشایر ، و جای تشکیل یافتن انجمنهای سیاسی ، از آغاز جنگ جهانی اول و زمان اشغال عراق به وسیله انگلیس . و بر همین پایه بود که رهبری قیام و انقلاب ۱۹۲۰ م (۱۳۳۷ ه . ق) را نیز نجف به عهده داشت ، به دست مجاهد بزرگ و مرجع دینی یگانه ، میرزا محمد تقی شیرازی ، و سپس به دست مجاهد بزرگ و مرجع دینی یکتا ، شریعت اصفهانی ، دو مرجع مجاهدی که در انقلاب عراق ، به بهترین وجه وظیفه خویش را انجام دادند . و بر همین پایه بود نیز که انگلیس ، پس از اشغال عراق ، پیش از هر کاری به نجف آمد تا آن شهر را راضی کند ، و برای این مقصود کوشش بسیار کرد و مال فراوان به مصرف رسانید ، اما سرش به سنگ بیداری نجف خورد و وطن پرستی نجف ، همان بیداری و وطن پرستی که حاضر نبود به هیچ نرخی و بهایی مملکت را بفروشد . آری سر بیگانه به چنین صخره ای استوار خورد و صخره صلابت موضع علمای نجف و رهبران و رجال و رؤسای عشایری که با نجف در ارتباط بودند . اینجا بود که استعمارگران دانستند که بر سر راه بسط نفوذ خویش در یک کشور اسلامی و پایه گذاری حکومت خود در چنین کشورهایی - که برای بهره کشی از منابع و

ذخایر آنها خوابهای طلایی بسیار دیده بودند - چه موانعی وجود دارد و چه گردنه های سختگذری پیش می آید. از آنروز برنامه خود را عوض کردند و دست به ضعیف ساختن نجف و علما زدند. نجف را از دیگر شهرها بریدند، مراجعات مردم را به آن قطع کردند و دست عشایر را از دامان این شهر کوتاه ساختند... اما با اینهمه، نجف، به صورت همان مرجع دینی و مالی باقی ماند، و با همه مامورانی که گمارده بودند، مردم و عشایر، خود را به این شهر و به حضور عالمان دینی خویش می رسانیدند... (۴)

## ۷ - فقه سیاسی

در حوزه مرجعیت تشیع نمی توان فقهی غیر شامل را قبول کرد. جامعه در مسائل گوناگونی نیازمند دانستن تکالیف خویش است. در روزگار فعلی، بسیاری از این مسائل به روابط سیاسی و تکالیف اجتماعی و سیاسی مربوط می شود، بلکه این مسائل، بعین، مسائل و اعمال و اقدامات سیاسی است. از طرف دیگر، عالم مسلمان باید دارای تقوای سیاسی نیز - در کنار تقوای فردی - باشد. به دیگر سخن، می توانیم تقوی را دو قسم کنیم:

قسم نخست تقوای اخلاقی و فردی، تقوای خانگی، تقوای درون خانه. (۵) قسم دوم: تقوای سیاسی و موضوعی، تقوای اجتماعی، تقوای برون خانه. آیا می توان عالمی را متقی دانست که تنها در مسائل فردی دارای تقوی و «خوبیستن بانی» است و در وضو و غسل و ادای حروف سوره حمد در نماز محتاط و متقی است، لیکن در موضع اجتماعی

تقییدی و احتیاطی ندارد، در هر ردیفی قرار گرفت گرفت و جزء هر بانندی به حساب آمد آمد، و آب به هر آسیابی ریخت ریخت؟! این چگونگی قابل قبول است؟ من در اینجا از مقدسان بسیار محتاط می پرسم: آیا پشت سر چنین عالمی می شود نماز خواند؟ یعنی عالمی که وضو و غسل و قرائت و آداب مستحبه اش درست است، اما در موضع اجتماعی معلوم نیست کجا جای دارد و شخصیت او - اگر چه در حد پیشنهاد یک مسجد محلی کوچک - در تایید چه جناحی به کار می رود، و آب به چه آسیابی می ریزد؟ آیا در ردیف دین خدا و مردان دین خدا جای دارد، آیا حقیقه عالم دین و روحانی اسلام و نماینده امام جعفر صادق «ع» و سرباز امام زمان «ع» است، یا ...

و خیلی روشن است که وقتی می گوئیم عالم باید تقوای سیاسی داشته باشد، یعنی باید علم سیاست بداند و فقه سیاسی داشته باشد. چون هیچ تقوایی بی علم به مقدمات آن تقوی حاصل نمی شود. شما اگر ندانید چه کار واجب است و چه کار حرام، ممکن است واجب را ترک کنید و حرام را مرتکب شوید، اگر ندانید «ربا» حرام است از آن پرهیز نمی کنید، و اگر ندانید «نماز» واجب است نمی خوانید. در امور سیاست و اجتماع هم باید مسلمان بداند چه چیز واجب است و چه چیز حرام است. مسلمان عامی به عالم رجوع می کند. عالم باید شعور اجتماعی و فقه سیاسی داشته باشد تا بتواند بر طبق علم و آگاهی، واجب سیاسی و

اجتماعی را انجام دهد و حرام سیاسی و اجتماعی را ترک کند، و در همه تکالیف سیاسی بر طبق دستور شرع عمل نماید و فتوی دهد. تا بدینگونه تقوای سیاسی و اجتماعی داشته باشد و عادل باشد و نماز پشت سر او درست باشد. عالم باید بداند تا - چنانکه یاد شد - هم خود عمل کند و هم مسلمانان را در جریان بگذارد و راهنمایی کند.

و روشن است که هنگامی که می‌گوییم: «فقه سیاسی»، شامل «بینش سیاسی»، «آموزش سیاسی» و «اقدام سیاسی» هر سه می‌شود. و اینجاست که اگر عالم دینی، آگاهی صحیح و موضع درست نداشته باشد، ربنقه تقلید از او، از گردن مردم برداشته می‌شود، بویژه اگر مسائلی که پیش می‌آید از نوع مسائل موضوعی باشد. در این باره رجوع کنید به کتاب بسیار سودمند و مهم «من الفقه السياسي فی الاسلام» - تالیف فاضل محقق عراقی، شیخ محمد صالح جعفر الظالمی. در این کتاب مسائل بسیار با اهمیتی، بلکه واجب التوجهی، مورد بحث دقیق فقهی قرار گرفته است. من در اینجا نمی‌توانم بتفصیل وارد آن مسائل شوم. از جمله در این کتاب اشاره شده است به قلمرو و حدود تقلید. خلاصه‌ای از گفتار مؤلف در این باره این است:

ما قبول داریم که باید مردم از مجتهد عادل (مرجع)، تقلید کنند و در احکام فرعی فقهی پیرو نایب امام باشند، چون خود مردم نمی‌توانند احکام را از روی چهار منبع آن: قرآن، حدیث، اجماع و عقل، بفهمند و در بیاورند. اینها درست



لیکن با کمال تأسف ، حدود تقلید روشن نشده است ، یعنی ما نمی دانیم در چه احکامی باید تقلید کنیم و در چه احکامی نباید . از این رو میان «حکم شرعی» که باید در آن تقلید کرد ، و «تعیین مصداق» که باید خود آن را تشخیص دهیم و کاری به تقلید ندارد خلط کرده ایم . (۶)

مؤلف سپس ، با استناد به نظر فقها ، اشاره می کند که تشخیص دادن این امر که آیا - در فلان جامعه یا فلان شرایط مثلا - اسلام در خطر هست یا نه ، حکم شرعی نیست ، بلکه تعیین مصداق و تشخیص موضوع است که باید مسلمان مکلف خود در این باره فکر کند و تشخیص دهد و به تشخیص خود عمل کند و هر گونه می داند از اسلام دفاع نماید . در این مورد رجوع به مجتهد لازم نیست .

در «باب دفاع از اسلام» نیز مطالب آموزنده دیگری دارد ، از جمله می گوید :

چون مبارزه خارجیان و بیگانگان با اسلام ، چندین گونه است : مبارزه نظامی ، مبارزه فرهنگی و فکری و عقیدتی ، و مبارزه مالی و اقتصادی ، بنابر این ، دفاع از اسلام و اجتماع اسلامی و حدود و حقوق مسلمانان نیز صور گوناگون به خود می گیرد ، که باید در برابر هر نوع مبارزه به مبارزه مشابه آن دست زد ، مبارزه ای که خود مکلف تشخیص دهد که مفید است . (۷)

## پی نوشتها

۱ . «ثوره النجف» ص ۱۷۲ - ۱۷۴ .

۲ . همان کتاب ، ص ۹ - ۱۰ .

۳ . از «قیام ۱۵ خرداد» ، این عنوان ، بحق ، از آن «قم» گشت - شهر خون و قیام .

. «توره النجف» ، ص ۶۶ و ۳۶۳ - ۳۶۴ .

۵. تعبیر «تقوای خانگی» و «تقوای درون خانه» را برای آن نوع تدینها و تقواها گذاشتم که در پهنه های اقدامات سیاسی و صحنه های مجاهدات اجتماعی حضور نداشته باشد ، و خویشتن بانی آنها به موضع داری منتهی نگردد . مثال این دو نوع تقوی بسیار است ، از جمله تقوی ربیع بن خثیم (زاهد بیابانگرد معروف) از یکطرف ، و تقوای حبیب بن مظاهر (مجاهد و شهید عاشورایی مشهور) از طرف دیگر .

۶. «من الفقه السياسي فی الاسلام» ، ص ۱۰۴ و ۱۰۶ ، چاپ دار مکتبه الحیاه ، بیروت (۱۹۷۱) .

۷. همان کتاب .

## ۸ - موضع داشتن

داشتن موضع اجتماعی ، هم مبتنی بر آگاهی و علم است و هم تعهد و دیانت . شخص هنگامی که از راه بد و خوب آگاه بود و ایمانی و تعهدی هم داشت ، راه خوب را بر می گزیند . نداشتن راه و موضع محکوم است . و معلوم است که منظور از داشتن موضع ، موضع خیر و فضیلت است . در روایتی از امام هفتم ، حضرت موسی بن جعفر «ع» چنین نقل شده است :

ابلق خیرا و قل خیرا و لا- تکن امعه ، قلت : و ما الامعه ؟ قال : لا تقل انا مع الناس ، و انا کواحد من الناس ، انما هما نجدان ، نجد خیر و نجد شر ، فلا یکن نجد الشر احب الیکم من نجد الخیر .

- خیر و نیکی را نشر ده و از خیر دم زن ، و «امعه» نباش . پرسیدم (راوی) : امعه چیست ؟ فرمود : «نگو من هم مثل

همه ام و همراه جریانم ، من هم مانند یکی از همین مردم . . . نه ، تنها دو راه روشن هست ، راه روشن خیر و راه روشن شر . پس نباید راه شر را بر راه خیر برگزینید ! » .

و اینکه امام تعبیر به «نجد» فرموده است نکته ای دقیق در آن است . نجد در عربی یعنی : راه راست روی بلندی ، راه روی بلندی که روشن است و همه می بینند . مقصود امام این است که هم راه خوبی روشن است و هم راه بدی . پس این مرد مفربینی و عذر تراشی است که کسی راه بد را انتخاب کند و بگوید : نمی دانستم . یا بخواهد به گونه ای که کار خود را موجه جلوه دهد .

به هر حال ، داشتن موضع صحیح اجتماعی ، نخستین گام تکالیف اجتماعی یک مسلمان است تا چه رسد به عالم و تا چه رسد به مرجع . این است که فقیه بزرگی چون میرزا محمد تقی شیرازی ، با کمال صلابت و ایمان ، و آگاهی و شعور ، به هنگام روی نمودن حوادث ضد اسلامی و دسیسه های ضد قرآنی بریتانیا ، در کشور اسلامی عراق ، موضع راستین خویش را اتخاذ می کند . شیخ آقا بزرگ تهرانی ، در شرح اقدامات دینی این عالم ربانی ، می نویسد : از آن جمله ، موضعگیری با عظمت وی بود ، در برابر دولت انگلیس ، در واقعه شورش عراق و طلب حقوق بر باد رفته مردم و امر به دفاع و صدور آن فتوای پر اهمیت که عراق را زیر و رو کرد . و این

به خاطر عظمت او بود در جامعه و حایی که در دلها داشت .

او بحق هر چه داشت و هر نیرو و امکانی که در توانش بود در این راه گذاشت ، حتی فرزندان خویش را . چه در همین جریان بود که پسرش میرزا محمد رضا دستگیر شد . آری او استقلال کشور اسلامی عراق را به بهای جان خویش و فرزندان خویش خرید . (۱)

## ۹- جریان انقلاب

شیخ آقا بزرگ تهرانی می نویسد :

میرزا محمد تقی شیرازی ، پیش از فتوای جهاد ، فتوایی دیگر داده بود مبنی بر اینکه انتخاب غیر مسلمان جایز نیست . داستان این بود که دولت انگلیس - در آن روزگار - ملت عراق را مجبور کرده بود تا نماینده دولت بریتانیا ، سرپرستی کاکس ، را به عنوان رئیس حکومت عراق بپذیرند . اینجا بود که آن مرجع آگاه ، تدبیر حيله گرانه استعمار را درک کرد و راز آن را دانست . این بود که فتوای خویش را صادر کرد و رای خود را آشکارا گفت . به محض صدور فتوی ، مردم عراق برای امثال امر او قیام کردند و در کربلا ، در خانه خود او ، اجتماعاتی چند پدید آوردند و . . . (۲)

مورخ شامی ، خیرالدین زرکلی ، در این باره چنین می نویسد :

محمد تقی بن محبعلی بن محمد علی گلشن ، حائری شیرازی ، مجتهد شیعی .

از ارکان انقلاب عراق علیه انگلیس ، به سال ۱۹۲۰ ، و نخستین کس از عالمان دین که ندای انقلاب را در داد . در شیراز زاده شد . در کربلا تربیت یافت . و در سامراء ساکن

گشت . آزاد فکran نجف مرجعیت دینی را در دست او قرار دادند . از این رو به کربلا- منتقل شد و این فتوی را داد : «ان المسلم لا يجوز له ان يختار غير المسلم حاکما علیه » (جایز نیست مسلمان ، غیر مسلمان را حاکم و امیر خود بشناسد) . همین فتوی نخستین فریاد انقلاب بود . (۳)

## ۱۰- سازمان دهی

میرزا محمد تقی شیرازی ، پس از اینکه زمینه آگاهی را در مردم پدید آورد و بدین شعله دامن زد و فتوهای مقدماتی را صادر کرد ، نظر به اهمیت موضوع ، به اقدام لازم و اصولی کار اجتماعی دست یازید ، یعنی گرد آوری اندیشه ها و یکی ساختن نیروها و صفها .

آنگاه محفی سری برای شور بر پا کرد . اعضای این محفل اینان بودند : شیخ مهدی خالصی ، سید ابوالقاسم کاشانی ، سید هبه الدین شهرستانی و . . . این اجتماعات سری میان روحانیان نجف و رؤسای عشایر فرات نیز پی گرفته شد .

اینان سید هادی زوین (۴) را به نمایندگی به بغداد فرستادند . او با بزرگان بغداد ، از جمله سید محمد الصدر و یوسف السویدی و محمد جعفر ابو التمن (۵) دیدار کرد ، و همراه ابو التمن به کربلا- باز گشت . در این هنگام میرزا محمد تقی شیرازی ، اجتماعی تشکیل داد و در این اجتماع مقرر شد که به حکومت بریتانیا بنویسند که استقلال عراق را رسمیت دهد . اگر پاسخ مناسب نداد دست به اقدام زنند . شیرازی به رؤسای قبائل شیعه ، در «سماوه» و «رمیثه» ، نامه نوشت و دستور داد تا برای شورش علیه انگلیس - در صورتی

که استقلال عراق را نپذیرد و حقوق ملت عراق را باز پس ندهد - آماده باشند .

سپس نامه ای نوشت خطاب به عموم مردم ، و در آغاز آن چنین نوشت : «الی اخواننا العراقیین» (برادران عراقی ! ) . و از جمله در این نامه چنین مرقوم داشت : «برادران شما در بغداد و کاظمین و نجف و کربلا و دیگر جاها هم پیمان شده اند که دست به تظاهرات مسالمت آمیز زنند و برخی این تظاهرات را آغاز کرده اند . خواسته همه ، حقوق مشروع ملت عراق است که نتیجه آن استقلال این کشور است ، انشاء الله ، و تشکیل یک حکومت اسلامی . بنابراین وظیفه همه شماست که نمایندگان خود را برای مطالبه این حقوق ، به بغداد گسیل دارید . سعی کنید به امنیت مردم زبانی نرسانید و در میان خود اختلافی پیدا نکنید . توصیه می کنم - در این جهاد بزرگ - به همه عقاید و افکاری که در میان مردم وجود دارد احترام بگذارید . . . . (۶) الاحقر : محمد تقی حائری شیرازی .»

پس از این نامه ، نمایندگان مردم ، دسته دسته ، به بغداد سرازیر شدند . قدرتهای انگلیسی نخست کار را به مسامحه و امروز و فردا کردن می گذراندند و سپس شدت عمل نشان دادند . اینجا بود که فتوای مشهور خویش را صادر کرد . . . (۷)

## ۱۱ - متن فتوی

چنانکه گذشت و یاد شد ، در یکی از مراحل بحرانی تاریخ اسلام ، در سرزمین عراق ، نجف متوجه خطر شد و درک کرد که اگر در برابر دسیسه بیگانگان نایستد ، و نماینده بیگانه را طرد

نکند ، یک دولت ضد اسلامی و ضد انسانی و استعمارگر ، بر یکی از ممالک اسلامی تسلط می یابد ، و یکی از ایادی استعمار ضد بشری پیروز می شود . بدین گونه ، احساس تکلیف پدید آمد و با آگاهیهای اجتماعی و سیاسی که آن رادمردان داشتند ، به صدور فتوی منتهی گشت :

مطالبه الحقوق واجبه علی العراقیین . و يجب علیهم فی ضمن مطالباتهم رعایه السلم و الامن . و يجوز لهم التوسل بالقوه الدفاعیه اذا امتنع الانکلیز عن قبول مطالبهم . . .

- بر مردم عراق ، مطالبه حقوق خویش ، واجب است . همینطور واجب است در خلال اقدامات حق طلبانه خود ، صلح و امنیت را در نظر داشته باشند . اما اگر دولت انگلیس از پذیرفتن پیشنهادهای آنان سر باز زد مردم می توانند از اسلحه استفاده کنند و با دشمن بجنگند . . . (۸)

این فتوی ، که از چنان مرجعی بزرگ صادر شده بود ، اهمیتی بسیار یافت . زیرا مردم ، تا پیش از اذن او ، دست به اسلحه نمی بردند . اما همینکه او اجازه به کار بردن اسلحه داد و تکلیف را تعیین کرد ، ملت عراق در صف دفاع جای گرفت و به عمل به تکلیف پرداخت .

علامه سید محسن امین جبل عاملی نیز ، در کتاب «اعیان الشیعه» ، به اهمیت این فتوی اشاره می کند :

بفتواه الشهیره اعلنت الثورة العراقیه علی الاحتلال الانکلیزی . و کان له فیها مواقف مشهوره ، علی ما هو معروف فی تاریخ تلك الثورة . و ما زال علی ذلک حتی توفی ، و الثورة قائمه علی قدم و ساق .

شورش عراق در برابر استیلای انگلیس با فتوای مشهور وی آغاز گشت. او در این شورش و انقلاب اقدامهای مشهوری کرد، چنانکه در تاریخ انقلاب عراق معروف است. او رهبری انقلاب را تا هنگام درگذشت خویش ادامه داد، و درگذشت در حالی که انقلاب همانگونه بر پا بود. (۹)

## ۱۲- مرزبانی و اشراف

میرزا محمد تقی شیرازی، در گیراگیر مبارزه و جهاد مقدس، یعنی نزدیک به چهار ماه پس از صدور فتوی، در می گذرد، در روز و روزگاری که - به گفته شیخ آقا بزرگ - اسلام و امت اسلام، به چنان مرجعی آگاه و متعهد و شجاع و فداکار بس نیازمند بود.

پس از رحلت او جامعه اسلام به گرامیداشت او بر می خیزد، و از این میان شاعران با اشعار و قصیده های خویش خاطره مجاهد بزرگ را زنده می دارند. از جمله محمد مهدی الجواهری، شاعر بزرگ عرب، این ابیات را در بزرگداری این عالم ربانی و مرجع قرآنی، می سراید:

و محی لللیل التم یحیی بطرفه ثغورا اضاعتها العیون الهواجع تکاد اذا ما طالع الشهب هیبه تخر لمرآه النجوم الطوالع مدبر رای  
کلف الدهر همه فناء بما اعیبا به و هو ظالع مهیب اذا رام البلاد بلفظه تدانت له اطرافهن الشواسع ینام باحدی مقلتیہ و یتقی  
باخری المنایا فهو یقظان هاجع (۱۰)

- او به شب هنگامان بیدار بود و نگران و نگران و نگهبان مرزها (ی اسلام)، همان مرزها که چشمان خواب آلوده دیگران بر باد داده بود.

- هنگامی که سیمای پر هیبت او آشکار می گشت، چیزی نمی ماند که ستارگان درخشان، در برابر



شکوه دیدار او ، چهره بر زمین نهند .

- او صاحب آن رای و تدبیری بود که روزگار را به تکاپو انداخت و واداشت تا بار آن امر عظیم را به دوش کشد ، اگر چه با پشت خمیده .

- او پیشوایی با عظمت بود ، که چون کلمه ای بر زبان می راند ، همه شهرها و آبادیهای دور و نزدیک ، برای امتثال امر او ، به پا می خاستند .

- او به هنگام خواب ، تنها با یکی از دو چشمان خویش می خوابید و با چشم دیگر مراقب حوادث و رخدادها بود ، آری او بود پیشوایی که در حال خواب نیز بیدار بود .

همچنانکه شیخ آقا بزرگ تهرانی اشاره کرده است ، شرح زندگانی میرزا محمد تقی شیرازی و اهمیت اقدام اجتماعی و جهاد اسلامی او ، در کتابها و مآخذ بسیاری آمده است ، حتی در کتابهای درسی دبیرستانهای عراق . اکنون و در این نوشته - که بنای آن بر اختصار است - مجال شرح بیشتر در این باره و نقل و بهره مندی از همه آن کتابها نیست .

از جمله کتابهایی که مستقل درباره این واقعه نوشته شده است و تحلیل فتوای میرزای شیرازی دوم ، و شخصیت معنوی نجف ، و قدرت رهبری در روحانیت ، و اهمیت نهادی حوزه های علمیه ، و نهاد اجتماعی روحانی (عالم) در جامعه اسلامی ، کتاب یاد شده «ثوره النجف» است ، به زبان عربی ، که از آن یاد و نقل کردیم . (۱۱)

شریعت اصفهانی

یاد کردیم که عالم مجاهد و مرجع بیدار ، میرزا محمد تقی شیرازی ، در کشاکش معرکه جهاد در می گذرد . پس از رحلت

او ، مسلمانان آگاه ، به عالم مجاهد و آگاه دیگری رجوع می کنند و رهبری نهضت را به او می سپارند ، یعنی مرجع مشهور ، ملا فتح الله اصفهانی ، معروف به «شیخ الشریعه» و «شریعت اصفهانی» . وی در آن واقعه زمام امور را به دست می گیرد و به پیگیری این تکلیف دینی و الهی و انسانی به پا می خیزد . در اینجا مناسب است که ذکری نیز از این عالم با رسالت و ادامه دهنده جهاد قرآنی مقدس به میان آید . شرح حال وی ، به طور اختصار ، در «ریحانه الادب» ، چنین آمده است : ملا فتح الله بن محمد جواد ، شیرازی الاصل ، اصفهانی المولد و المنشأ ، نجفی المسکن و المدفن ، شیخ الشریعه و شریعت اصفهانی . . . و نمازی الشهیره (که قوم و خویش و عشیره اش ، به جدش حاج محمد علی نامی که از کثرت نماز و عبادت به «نمازی» شهرت داشته ، منتسب می باشند) ، از طراز اول علمای عصر حاضر ما ، جامع معقول و منقول و حاوی فروع و اصول و فقیه اصولی رجالی حکیم متکلم ادیب مفسر . . . و بالجمله در جامعیت و اشتراک در اکثر علوم عقلیه و نقلیه از اغلب معاصرین خود امتیاز داشته ، و بالخصوص در رجال و علوم حدیثیه و قرآنیه ، گوی سبقت از دیگران ربوده ، و علاوه بر مراتب علمیه ، بسیار لطیف المحاوره بوده ، و قوه حافظه او را از خوارق عادات و عجایب اتفاقات می شمارند . . . یک چند حاضر حوزه حاج میرزا حبیب الله رشتی و شیخ محمد حسین فقیه

کاظمی بوده، و مورد تجلیل هر دو استاد خود گردیده، بلکه مقامات علمیه اش نزد علمای مشاهد مقدسه مسلم و مورد تحسین شایان و تقدیر بی پایان بوده، و به تدریس اشتغال داشته، تا در سال هزار و سیصد و سیزدهم هجرت [۱۳۱۳ ه. ق.]، به زیارت بیت الله الحرام مشرف، و بعد از مراجعت به درس و تالیف و فتوی و قضای حوائج عامه پرداخته، و مرجع تقلید اغلب شیعه امامیه گردیده... (۱۲)

مؤلف «ریحانه الادب»، سپس اشاره می کند به اجازه روایتی وی در نقل حدیث و هم آثار و تالیفات او. شریعت اصفهانی، از این عالمان که یاد می شوند اجازه نقل حدیث داشته است:

شیخ محمد طه نجف در گذشته ۳۲۳. ه. ق. سید مهدی قزوینی (۱۳) "۱۳۰۰" سید محمد باقر خوانساری (۱۴) "۱۳۱۳" میرزا محمد هاشم چهار سوقی خوانساری (۱۵) "۱۳۱۸" شیخ محمد حسین کاظمی "۱۳۰۸"

### پی نوشتها

۱. «نقباء البشر»، ج ۱، ص ۲۶۲ به بعد

۲. همان کتاب.

۳. «الاعلام»، ج ۶، ص ۲۸۸ - ۲۸۹.

۴. هادی زوین، مجاهد عراقی، از مردم «ابی صخیر» و از رؤسای «الجعاره» و از رجال درگیر و درخشان انقلاب یاد شده عراق بود. انگلیسها سپس او را به زندان افکندند و اموال او را مصادره کردند. این مجاهد گرانقدر تا آخر عمر، سال ۱۳۴۶ (یعنی در حدود ۱۰ سال)، همواره زیر عذاب و شکنجه اجانب به سر برد تا درگذشت - «الاعلام»، ج ۹، ص ۳۷.

۵. محمد جعفر ابو التمن، از رجال

مبارز و آزادیخواه عراقی و از مخالفان سرسخت انگلیس . برای مبارزه با استعمار ، «الحرب الوطنی» را تشکیل داد ، و چند روزنامه برای نشر افکار حزب منتشر کرد . انگلیسها او را نیز آزار دادند و تبعید کردند . «الاعلام» ، ج ۶ ، ص ۳۰۰ .

۶ . «... و اوصیکم بالمحافظه علی جمیع الممل و النحل التی فی بلادکم .» .

۷ . «الاعلام» ، ج ۶ ، ص ۲۸۸ - ۲۸۹ .

۸ . «نقباء البشر» ، ج ۱ ، ص ۲۶۳ به بعد .

۹ . «اعیان الشیعه» ، ج ۴۴ ، ص ۱۲۱ - ۱۲۲ .

۱۰ . «نقباء البشر» ، ج ۱ ، ص ۲۶۱ - ۲۶۲ .

۱۱ این کتاب شامل مسائل و تحقیقهای ارزنده ای است ، در ۴۳۵ صفحه ، به قطع وزیری ، چاپ بغداد (۱۹۷۵) .

۱۲ . «ریحانه الادب» ، ج ۲ ، ص ۳۱۷ .

۱۳ . از علمای بزرگ و صاحب کرامات - «ریحانه الادب» ، ج ۳ ، ص ۲۹۷ - ۲۹۸ .

۱۴ . صاحب کتاب «روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات» .

۱۵ . برادر صاحب «روضات» .

### ۱۳ - رسالت عالمان

پیامبر اکرم دینی آورد که به عنوان دین نهائی ، جامع همه چیز است ، از جمله مسائل سیاسی . در این دین همه چیز بر پایه رجوع به خدا قرار دارد . همه حیات و سراسر جهان هستی و حقایق کائنه و متکونه در یک منحنی سیر می کنند که از خدا می آغازد و به خدا منتهی می شود : انا لله و انا الیه راجعون . از خدا می آییم و به سوی خدا باز می گردیم . این آیه

توحیدی عظیم و ژرف و حرکت آفرین - که متاسفانه امروزه آن را تنها در مورد اموات به کار می بریم - انگاره هستی را و جای انسان را در جهان هستی نشان می دهد .

آیه می گوید : انسان یک پدیده خدایی است که باید دارای عزت و شخصیت تام باشد . هم از این جهت که از آن خداست و از سوی خدا آمده است و هم از این جهت که باز به پیشگاه خدا باز خواهد گشت . یک چنین موجودی نباید هیچ بندگی و رقیتی را بپذیرد . بلکه باید از آن خدا باشد و از آن خدا بماند ، ویژه و خاص و خالص برای خدا باشد و اخلاص خویش را به خدا تقدیم دارد . دینی که چنین شعاری دارد یک لحظه حقارت انسان و چاکری او را تحمل نمی کند . از این رو در اسلام حکومت نیز الاهی است . این خداست که حکومت می کند نه دیگری . پیامبر فرستاده خداست و بیان کننده احکام خدا ، و امام جانشین پیامبر خداست و اجرا کننده احکام خدا . حق جز این نیست و جز این نتواند بود . مسلمانی که از پیامبر خداست و اجرا کننده احکام خدا . حق جز این نیست و جز این نتواند بود . مسلمانی که پیامبر و امام اطاعت می کند ، به این دلیل اطاعت می کند که ایشان امر خدا را ابلاغ و اجرا می کنند . از این رو ، در اسلام صحیح ، جایی برای سلطنت و حکومت اشخاص نیست . حکومت از آن خداست ، پیامبر آورنده احکام خداست و خلیفه خدا ،

و امام نایب و خلیفه پیامبر است و مبین احکام خدا، و عالم واجد جمیع شرایط (به تصدیق هویت تشیع)، نایب امام است. بدینگونه اطاعت از عالم یاد شده اطاعت از امام است، اطاعت از امام اطاعت از پیامبر است، اطاعت از پیامبر اطاعت از خداست. پس اطاعت دینی، اطاعت از خداست، چه در امور فردی و چه اجتماعی. صورت صحیح دین و دینداری این است

و می دانیم که این حکومت حقه الهیه، پس از درگذشت پیامبر، بر سر کار نیامد و وصایای پیامبر در این باره عملی نشد. از اینجا یکی از حساسترین لحظه های زندگی بشر در برابر خدا و تکلیف آغاز می شود: آیا دنبال علی برویم یا دنبال ایادی بشری که توانسته اند قدرت را به دست گیرند؟

اگر دنبال علی برویم تکلیف روشن است: حمل امانت الهی و رسالت خدایی و ادامه جریان انبیایی. اگر دنبال غیر علی برویم حکومت عربی و نژادی است - با نام اسلام - که صورت روشن آن در معاویه و یزید و هارون و متوکل و... نمودار است، نمونه دیگری است از قیصریت روم و کسرویت ایران. یعنی فرمانروایی یک یا چند تن بر دیگران. و این همان است که اسلام آن را، در همه صور آن، نفی کرده است.

اگر دنبال علی برویم جهاد است و ایثار و زهد و کوشش و پرهیز، و اگر دنبال معاویه برویم زندگی است و تمتع و اشرافیت و بهره وری از حقوق دیگران.

اگر دنبال علی برویم انسان

مسئله است و حقوق انسان و دفاع از انسان ، اگر دنبال معاویه برویم انسان مسئله نیست و حقوق انسان و دفاع از انسان .

اگر دنبال علی برویم تکلیف است و تعهد ، و اگر دنبال معاویه برویم رهایی است و تسلط .

آنان که اسلام را ، به عنوان دین ، پذیرفته بودند به دنبال علی رفتند . علی یک عالم بزرگ و متعهد مسلمان بود ، که می بایست در راس مدینه اسلامی قرار گیرد . هنگامی که پس از درگذشت عثمان ، او خلافت را پذیرفت خود را همینگونه معرفی کرد ، عالم متعهد :

... و ما اخذ الله علی العلماء ، ان لا یقاروا علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم ... (۱)

- اگر نبود پیمانی که خدا با علما دارد که بر ستم ستمگران و گرسنگی گرسنگان نشکینند ، افسار این شتر (خلافت) را بر گردنش می انداختم و از آن دور می شدم .

این چهره او است که خود ترسیم کرده است (و ما اخذ الله علی «العلماء» ... ) علی با همین چهره ، وصی و جانشین پیامبر است و امتداد وجود پیامبر ، چهره ای که عناصر اصلی آن دو چیز است : آگاهی و تعهد . پس از علی ، دیگر امامان همه حامل همین رسالت و تعهد بوده اند . من در رساله «امام در عینیت جامعه» این موضوع را - اگر چه باختصار - روشن کرده ام که امامان چگونه مشعل این تکلیف را ، در سطح درگیری ، همواره بر پا داشته اند و هیچگاه از مبارزه با ستمگران فارغ ننشسته اند ، اگر چه بظاهر سرگرم نشر معارف و

نقل حدیث به شمار می آمده اند .

پس در مرتبه بعد از پیامبر ، علی و دیگر امامان جای دارند ، و در مرتبه پس از علی و امامان ، عالمان . دقت کنید ! می گوئیم ، در مرتبه پس از علی و امامان ، این یعنی چه ؟ درست است که وقتی می گوئیم در مرتبه بعد ، مقامات باطنی و مراتب ولایت در نظر نیست (و آن مقوله ای دیگر است) ، اما همه مسئولیتهای اجتماعی در حفظ امت و نشر اسلام و دفاع از قرآن منظور شده است . بنابراین ، جامعه دینی باید به هر کسی رجوع نکند ، و هر مدعی مقام نیابت امام را نپذیرد ، و هر طالب مرجعیت و رساله پراکنی را مرجع نگیرد . جامعه دینی باید ببیند چه کسی می تواند ، در رابطه با امت و زمان و حفظ اسلام و انتقال آن ، در مرتبه پس از امام جای بگیرد ، و همانگونه با فداکاری و آگاهی و صراحت و قوت ایمان و شجاعت ، دین و امت را - در برابر خطرهای گوناگون - نگهداری کند . معلوم است چه کسی می تواند :

عالم متعهد ، متدین ، خدا ترس ، علی روش ، عادل ، عامل ، آگاه ، شجاع ، زاهد ، نگران ، بیدار و ...

و الحق می بینیم که عالمان راستین شیعه اینچنین بوده اند . عالمان شیعه ، از میان صحابه پیامبر «ص» به بعد ، همه به ادای این رسالت پرداخته اند . ابوذر غفاری ، مقداد کندی ، عبدالله بن مسعود ، محمد بن ابی بکر ، قیس بن سعد ، حجر بن عدی ،



سعید بن جبیر ، هشام بن حکم ، فضل بن شاذان ، ابن سکیت و ...

برای تحقیق در شرایط و تکالیف اجتماعی عالم شیعی ، باید دوره ۲۵۰ ساله امامت امامان ظاهر (یعنی از سال ۱۱ هجری قمری تا سال ۲۶۰) ، مورد رسیدگی قرار گیرد ، تا معلوم شود که عالمان شیعی معاصر خود امامان چگونه بوده اند و تکالیف اجتماعی خویش را (در برابر حوادث و جریانها و موضعگیریهای منابع قدرت) چگونه انجام می دادند . این عالمان ، در کنار علی و سپس دیگر امامان چه شکل رفتاری داشته اند و در رابطه با جامعه اسلامی و قدرتها و کردارهای ضد اسلامی چسان ادای تعهد می کرده اند . باید نخست این دوره از این نظر مطالعه شود ، یعنی دوره حضور امام و اقدامات عالمان در گوشه و کنار سرزمینهای اسلامی . سپس می رسیم به دوره غیبت صغری (۲۶۰ - ۳۲۹) و بعد دوره غیبت کبری (آغاز از ۳۲۹) که تاکنون ادامه یافته است .

باید در همه این زمانها و این ۱۴ سده ، شرح رفتار و احوال عالمان متعهد شیعی ، که پروردگان مستقیم تعالیم ائمه بوده اند ، مورد رسیدگی قرار گیرد ، و سرگذشت این «مرزبانان حماسه جاوید» با تقسیمبندیهای دقیق روشن گردد ، آن هم در تمام اقطار شیعی نه تنها در ایران . در ایران نیز باید مسائل یاد شده ، همواره رسیدگی شود و اوجها و انحطاطهای کار بررسی گردد تا به دوره امیر کبیر (حدود ۱۲۵۰ ه . ق) برسد ، و از آنجا باید صورتهای ویژه موضوع - که همراه است با نفوذ بیشتر بیگانه ، بویژه پس از قتل

امیر کبیر - شناسایی شود ، و تمام حوادث سیاسی و اجتماعی ایران و جهان - اگر چه باجمال - مطالعه گردد تا زمینه های گوناگون تکالیف اجتماعی مسلمانان و بویژه عالمان آنان شناخته شود ، و بخوبی به دست آید که مجاهدان و مقدمان این طبقه ، در این ۱۵۰ سال ، در شرق و اسلام ، چه نقشی ایفا کرده اند . اینها مسائلی و حقایقی است که از جمله ، بر طلاب جوان ، دانستن و خواندن و تحلیل کردن آنها واجب عینی است .

پس از دوره یاد شده ، باید پرداخت به تحلیل زمینه های پیدایش افکار مترقی دینی و نوآوری در موضع اجتماعی و سیاسی و عرضه های اسلامی ، از سوی عالمان ، از جمله سید جمال الدین اسد آبادی ، سپس موضوع مهم «تحریم تنباکو» و فتوای میرزای شیرازی اول ، تا برسیم به فتوای جهاد با انگلیس ، از میرزای شیرازی دوم ، که موضوع این فصل است .

بدین گونه روشن می شود که یک عالم شیعی (عالم شیعی به همان معیاری که یاد شد ، نه هر فقه دان و درس خارج گو و رساله نویس) ، هنگامی که فتوایی می دهد ، این فتوی از چه موضعی داده می شود ، و چنین عالمی از چه موضع سخن می گوید . این باید روشن شود و جامعه بهتر این امر را بشناسد . عالم جامع شرایط یاد شده ، از زبان پیامبر و امام سخن می گوید . بنابراین ، حکم خدا را می گوید . این است که سید جمال الدین - مصلح و متفکر بزرگ اسلامی - دست به سوی میرزا محمدحسن شیرازی دراز می کند . این

است که فتوای میرزا محمد تقی شیرازی عراق و عشایر عراق را زیر و رو می کند و عامل انگلیس را از سرزمین قرآن می راند ، تا جایی که به گفته استاد حلمی شریف :

انقلاب نجف ، ضمن یک تجربه عملی ، آشکار ساخت که می شود با استعمار و نیروی مسلح آن در افتاد ، به شرطی که ملت به یک روحیه انقلابی مسلح شود ، اگر چه ساز و برگ و وسیله ای متناسب با امکانات دشمن نداشته باشد . (۲) باز هم یاد آوری می کنم ، اینکه می گوئیم «جامع شرایط» ، مقصود جامع شرایط ، به معنای متعارف نیست ، که ذکر آن ، در رساله های عملیه آمده است . بلکه مقصود جامع شرایط است به تمام معنی ، یعنی آنکه دین و عقل و اعتبار می گوید ، آنکه تاریخ و هویت تشیع می گوید ، آنکه ائمه طاهرین گفته اند ، و آنکه در روایت «حوادث واقعه» ، از ناحیه حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) رسیده است . و اینکه به تکرار در نوشته های خود به این مسئله توجه می دهم ، برای این است که کسی گمان نبرد که مقصود من از ترویج عالمان شیعی در این نوشته ها ، ترویج این و آن است ، هرگز ، بلکه مقصود ترویج نایب واقعی امام است . کسی که با ترویج او دین خدا ترویج شود و احکام قرآن و موضع متعهد ، و لا غیر .

خوب ، هنگامی که مسائل یاد شده بخوبی روشن شود پدیدار می گردد که وقتی میرزای شیرازی فتوا می دهد ، از دهان پیامبر و علی سخن می گوید ، و از دهان امام حسین و امام جعفر

صادق ، از دهان ابوذر غفاری و حجر بن عدی ، از دهان حبيب بن مظاهر و سعيد ابن جبیر ، از دهان ابان بن تغلب و هشام بن حکم ، از دهان شیخ کلینی و شیخ مفید و علامه حلی و مقدس اردبیلی و علامه بحر العلوم و شیخ انصاری و . . .

این است شناسنامه و هویت تاریخی و پایگاه رسالتی این مقام . اگر درباره این مسئله تحقیقی دقیق شود و عرضه گردد ، گمان نکنم جامعه - هر چه هم خواب و خامد - حاضر شود هر کس هر کس را در جای آن والایان بنشانند ، و خلف آن مرزبانان بشناسد ، و دین و جامعه و ناموس اسلام را ، همینسان ، به امید مرزبانی اینان رها کند .

## ۱۴ - یاد کرد

### یاد کرد

در اینجا سه امر را یاد آوری می کنم . پیشتر بگویم که اینگونه تذکارها فلسفه چندی دارد . یکی این است که چون چنان امید دارم که این مجموعه (مرزبانان حماسه جاوید) را از جمله طلاب جوان با دقت و ژرفنگری بخوانند و مورد غوررسی قرار دهند ، از این رو این یاد کردها دو نتیجه می تواند داشته باشد :

الف - نتیجه نخست این است که در تربیت نفس خود و ساختن خویش دقت بیشتر روا دارند ، و استعدادها و امکانهای روحی و عقلی و اجتماعی خود را کشف کنند و بیروانند . و اگر منزلتی را حایز نیستند ادعا نکنند ، و اگر منزلتی را بخواهند حایز گردند خویشتن را از هر حیث برای چنان امری آراسته و پاک و توانمند سازند .

ب - نتیجه دوم این است که بدانند از

چه عالمی ترویج کنند و از چه عالمی ترویج نکنند . چون همانگونه که ترویج از عالم بر حق وظیفه شرعی است و خدمت به دین و جامعه ، و کمک ست به حریت اجتماع و بقای دین ، ترویج عالم ناحق و غیر جدیر (در همه آنچه یاد شد) ، خیانت است به اسلام و تاریخ و سرنوشت و موضع اسلام . از این جهت جزء اکبر کبایر است و اعظم خیانات به دین حق . و در قیامت هر مفسده و نتیجه سوئی که بر ریاست آنگونه عالمان مترتب گردد ، و هر وهنی که به موضع دین ، از بیحماسگی آنان ، وارد آید ، ایشان نیز که ترویج کرده اند مسئولند و مورد مؤاخذه الاهی . و اینک آن سه امر ، که به یاد کرد آنها می خواستم پرداخت .

## امر اول

عالمان پیشین ما ، که تربیت دینی درست داشته اند ، و علم اخلاق و تهذیب نفس می خوانده و می دانسته اند ، در تصدی مقامهای دینی احتیاطی عمیق معمول می داشته اند . آنان نه تنها در صدد احراز مقامی و به دست آوردن موقعیتی بر نمی آمده اند ، بلکه هنگامی هم که انظار ، به طور طبیعی ، متوجه آنان می شده است رد می کرده و استنکاف می ورزیده اند ، بویژه در مسئله عظیم مرجعیت و قبول مرزبانی دین و حفظ نوامیس الله .

عالمان نفس کشته و خدا شناس و معاد باور شیعه ، در تصدی این مقام ، احتیاطهای بسیار می کرده اند ، رد می کرده اند ، پنهان می شده اند ، تا به هر گونه که ممکن است این وظیفه بر دوش الیق و احق و آنکه شایسته تر است و سزاوارتر و تواناتر

قرار گیرد .

نمونه آنچه یاد شد ، در کتابهایی که در شرح حال عالمان نوشته اند بسیار است .

## امر دوم

عالمان بصیر که حب دنیا و ریاست چشم دلشان را کور نکرده بود ، و حاضر نبودند برای چهار روز ریاست متوهم ، مصالح امت را فدا کنند ، بخوبی می دانسته اند که برای تصدی مقامات دینی غیر از فقه کتابی ذهنی ، فقه خارجی عینی و عملی و بسیاری از آگاهیهای دیگر نیز لازم است . از این رو ، بسادگی درصدد بر نمی آمده اند که این مقامات را احراز کنند . چنانکه نقل کرده اند که عالم عامل سید محمد فشارکی اصفهانی ، هنگامی که پس از رحلت میرزای شیرازی اول ، برای قبول مرجعیت به او مراجعه کردند فرمود :

انی لست اهلا لذلك ، لان الریاسه الشرعیه تحتاج الی امور ، غیر العلم بالفقه و الاحکام ، من السياسات و معرفه مواقع الامور . .

- من شایسته مرجعیت نیستم ، زیرا ریاست دینی و مرجعیت اسلامی ، به غیر از علم فقه ، امور دیگری لازم دارد ، از قبیل اطلاع از مسائل سیاسی و شناختن موضعگیریهای درست در هر کار . . . (۳)

و بدینگونه این عالم نفس کشته ، مردم را ارجاع می دهد به میرزا محمد تقی شیرازی .

## امر سوم

خردمندان و آگاهان دینی ، در تعیین مرجع ، به مسئله «اولویت» اهمیت ویژه ای داده اند ، تا جایی که آن را در برابر «اعلمیت» نهاده اند . این مسئله را برای این یاد می کنم که بسیار دیده شده است که برخی از فاضلان حوزه ها ، به هنگام تعیین مرجع ، دچار وسواسی عجیب می شوند ، وسواسی که حاکی است از شدت خامی و بستگی ذهنی و محدود اندیشی مدرسه ای و نداشتن آگاهی اجتماعی و شعور موضعی و فقه سیاسی

این وسواس مربوط به این است که تصور می کنند برای چهار روز عمر بیشتر یا احتمالاً- اندکی مطالعه بیشتر در یک یا چند مسئله فقهی یا اصولی ، می توان همه ابعاد دین و جامعه و زمان را ، و همه ابعاد نفسانیات و قابلیتات را نادیده گرفت . این است که به هنگام ذکر مرجع ، ذهنشان به سوی موارد یاد شده می لغزد ، و این لغزیدن ذهن (بخصوص «لغزیدن» تعبیر کردم ، چون عملی است بی منطق و در حقیقت خام و زیان آور و در عالم علم عامیانه) ، موجب از میان رفتن فرصتهای بسیار می شود و زیانهای فراوان به بار می آورد . در صورتی که خردمندان می دانند که فلسفه این مقام ، فلسفه تحفظ بر همه کیان دینی است و همه ابعاد اشراف دینی . برای تایید اهمیت اولویت - که هر عقل سالمی بدان حکم می کند - سخنی را از بزرگان نقل می کنم . حاج شیخ عباس قمی ، در کتاب «فوائد الرضویه» ، که در شرح زندگی عالمان شیعه است ، در شرح حال میرزای شیرازی اول ، چنین می نویسد :

یاران و شاگردان شیخ انصاری (پس از فوت ایشان) ، مردم را به میرزای شیرازی ارجاع می دادند ، و هر کس درباره تقلید و مرجعیت می پرسید جز میرزا کسی را نام نمی بردند ، و به «اعلمیت» یا «اولویت» او تصریح می کردند . این شد که مردم همه ، از عرب و عجم و عالمان شهرها ، همه و همه ، به او رجوع کردند . . . (۴)

اصل عبارت این است : «و ینصون له بالاعلمیه او بالاولویه» . ملاحظه می کنید ، که اولویت را در

برابر اعلیت آورده اند (۵) با عطف به «او» تا بدینگونه روشن بدارند که در این مقام ، یکی از آن دو امر (احدهما) ، ملاک است ، و ملاک تواند بود .

بنابراین در روزگاری که - نظر به مسائل بسیار که از شرح آنها می گذرم بی مجالی را - اولویت محرز است ، چون کسی یا کسانی یافت شوند که ، احتمالاً و فرضاً ، در جهتی اعلیت داشته باشند ، یا دارای عمر بیشتر باشند ، اولویت مقدم است . زیرا نوع تکلیف چنان است «فتمل بیشتر» ، و ندانستن هزارها چیز دیگر .

شنیده ام که از عالمی فاضل پرسیده اند : «چرا در تعیین مرجع ، فلان آقا را معرفی و تایید کردید با اینکه آن عالم شیعی دیگر اولویت دارد ؟» و او در پاسخ گفته است : «چون او استاد من بوده است ، نسبت به ایشان وظیفه داشتم » . (۶) امثال این عذرها بسیار شنیده شده است . مثلاً : فلانی سن بیشتری دارد ، سابقه بیشتری دارد ، زحمت کشیده است ، ای آقا ایشان را نمی شود فراموش کرد (گمان می کنی ارث بخش می کنند ، یا آتش نذری ! ) . این چگونگی کجا و بیداری برای حفظ دین خدا کجا ، آنهم در این روز و روزگار ، و در میان اینهمه گرگها و گرازها . . . . از این سوی و آن سوی ، از شرق و غرب ، و از داخل و خارج . . .

اگر کار از این گونه باشد که یاد شد و سخن فاضلان حوزه ها همانها که نمونه ای ذکر گردید ، علی عقل هؤلاء و وعیهم السیاسی و درکهم الاجتماعی



العفا، و اگر امر بر این روال رود که می بینیم، علی الاسلام السلام.

## پی نوشتها

۱. «نهج البلاغه»، خطبه «شششقیه».
۲. «ثوره النجف»، ص ۸.
۳. «فوائد الرضویه»، ج ۲، ص ۵۹۴.
۴. «فوائد الرضویه»، ج ۲، ص ۴۸۴.
۵. در مورد مرجعیت میرزای شیرازی دوم نیز، مسئله «اولویت» مطرح گشته است - «نقباء البشر»، ج ۱، ص ۲۶۱.
۶. البته اگر مسائل دیگری در کار نباشد.

## عقل بیدار

### یاد کردی از: شیخ محمد خیابانی

امیدواری نیست که من آخرین مظلوم جنایت اشقیا باشم. سقراط با روحی پر خروش رویارویم، و با خردی بیدار، و جانی مشتعل، و حماسه ای عظیم...

روحی که می خروشد تا خروش را روشن سازد. خردی که بیدار است و بیدارگر تا بیداری را بگستراند. جانی که مشتعل است و اشتعال عنصر اصلی آن است. و حماسه ای که اوج می گیرد و اوج می گیرد تا به قله ها می رسد. این خروش و بیداری و این حماسه و اشتعال، آمیخته با تجربه و تعلیمی والا، از او مصلحی ساخته است وسیع اندیش و روحانی آگاه از حریت اسلامی و شئون انسانی. نبوغ و آگاهی او زمان را به کنار رانده است، چنانکه گویی سخنان او برای صد سال بعد گفته شده است. این فروغ جانی بود که درخشید، اگر چه برای مدتی کوتاه. این مدت کوتاه می تواند تامل بسیار برانگیزد و اندیشه های بسیار بیافریند. اندیشه هایی در راه پیشبردن انسان و مسائل انسانی، در سطح جامعه اسلامی ایران، و جامعه های مشابه.

این مصلح در گیر اسلامی و شهید مجاهد دینی و ملی، حضرت شیخ محمد خیابانی

تبریزی است ، که من اکنون می خواهم صفحاتی چند به یاد او بنویسم . خوب است پیش از مطرح ساختن افکار او ، شرح حالی مختصر ، از وی ، بیاورم .

یکی از موثق ترین منابع ، در این باره ، کتاب «شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی» است که «به قلم چند نفر از دوستان و آشنایان او» نوشته شده است . این کتاب را دانشمند مشهور ، حسین کاظم زاده ایرانشهر ، در برلین ، به سال ۱۳۰۴ هجری شمسی به چاپ رسانیده است ، یعنی حدود پنج سال پس از شهادت خیابانی . ایرانشهر خود سرآغازی بر این رساله نوشته است . در این سرآغاز از جمله چنین می گوید :

مبنای ترقیات بشر و مایه امتیاز وی از حیوان ، قوه فکر و اراده اوست . چنانکه نوع بشر به وسیله این قوه فایق بر نوع حیوان شده است . در میان افراد وی نیز آنهایی که از این دو قوه خالقه انسانی بیشتر بهره دارند از دیگران برترند . . .

این دو کلمه ، یعنی «فکر و اراده» ، تاریخ بشریت را خلاصه و تفسیر می کند و نوع بشر در ارتقا به مدارج عالی کمال هرگز از این دو قوه سبجانی بی نیاز نخواهد شد . برای حاضر کردن یک ملت به قبول و هضم تجدد و ترقی ، بهتر از تقویت این دو قوه در نهاد افراد آن ، راهی متصور نیست . و نخستین قدم در این راه عبارت از حقیقت شناسی و قدر دانی درباره اشخاصی است که از این کیمیای سعادت یعنی قوه فکر و اراده بهره مند بوده و یا هستند . آری یک

مزرعه آب ندیده و یک بوستان خشکیده هر قدر احتیاج به ریزش قطرات باران داشته باشد، ملت ایران نیز به همان درجه تشنه و محتاج آبیاری از سرچشمه فیض قوه فکر و اراده می باشد. چون من شیخ محمد خیابانی را از سیراب شدگان این جام فیض بخش ربانی می دانم، و چون این نابغه در گذشته ایران را یکی از نوادر رجال عهد اخیر می شمارم و از این نقطه نظر یک قیمت اجتماعی به مجاهدات او می دهم، لذا تذکیر و تخلید نام او را از فرایض خود شمردم، و طبع شرح حال آن رادمرد آزاد اندیش و با فکر و اراده را برای راهنمایی جوانان ایران لازم دانستم.

چون اغلب ایرانیان و بخصوص اهالی ایالات دور دست ایران در موضوع شخص خیابانی و اقدامات و مقاصد سیاسی او، که در پر رنج ترین موقع خطرناک سیاسی ایران، امور آذربایجان را به دست گرفته از ورطه پریشانی نجات داد، بکلی بیخبر هستند... و این رساله هویت و شخصیت او را بخوبی معرفی کرده و بیخبران را از افکار و آمال و خدمات آن مرحوم آگاه خواهد ساخت. و مخصوصاً به وجود یک آتش عشق تجدد و ترقی که از قلب پاک و سرشار او شعله می زد آشنا خواهد کرد، و نشان خواهد داد که آن نادره زمان مردی با فضل و کمال و صاحب متانت و شور و حرارت و فکر و اراده بوده و در راه نجات ایران با سر خود بازی کرده و سرمشقی به آیندگان داده است...

امروز...

ما راست که از افکار اجتماعی و فلسفی شیخ در اصلاح اخلاق و نشر تجدد و تعمیر خرابیها استفاده کنیم ، چنانکه خود گفته است : «تخریب آسان بود ، امروز باید تعمیر و ترمیم کرد ، باید آباد نمود و در روی خرابه های دیروزی باید عمارت فردا را بلند کرد» .

راجع به شرح حال و اعمال شهید مرحوم ، بر حسب تقاضایی که بارها در «مجله ایرانشهر» درج شده بود ، چند نفر از دوستان و شناسندگان شیخ ، ارسال شرحی را وعده کرده بودند . . .

ایرانشهر ، سپس اشاره می کند به کسانی که شرح حالی از خیابانی فرستاده و کسانی که تاخیر کرده بودند ، آنگاه می گوید : «به درج مشروحه جناب آقای حاج محمد علی آقا بادامچی ، که از آزادیخواهان و دوستان و هم قطاران نزدیک شیخ بودند ، به ضمیمه یک قطعه منثور ادبی یکی از جوانان حساس تبریز اکتفا کردیم » .

شرحی که دوست نزدیک خیابانی نوشته و در رساله یاد شده درج گشته است ، نوشته ای است جامع ، درباره زندگانی و اقدامات اجتماعی و سیاسی و اصلاحی شیخ محمد خیابانی . من خوانندگان این کتاب را ، برای دیدن آن نوشته مستند ، به رساله یاد شده - اگر چه اکنون کمیاب است (۱) - رجوع می دهم . قسمتهایی که سپس نقل خواهم کرد نیز بر پایه استناد به همان نوشته است ، که محققان بعدی ، با استفاده از آن و ضمیمه کردن اطلاعات خویش ، ثبت کرده اند .

آنچه در شناخت خیابانی ، در این کتاب خواهم آورد ، در زیر ۱۸ عنوان خواهد بود ، و بر

## ۱- زندگانی و تاریخ

از کسانی که درباره زندگانی و اقدامها و افکار و آرمانهای خیابانی ، پژوهشی دامنه دار را به سامان رسانیده است ، فاضل متبع ، آقای سید علی آذری است . ایشان نویسنده کتاب «قیام شیخ محمد خیابانی» است . کتاب ایشان ، که از جمله شامل نطقهای خیابانی است ، یکی از خدمات ارزنده فرهنگی و ملی و دینی است ، که در این روزگار عرضه شده است . در این کتاب ، چهره یک مصلح در گیر ، یک روحانی واقعی ، یک آزادیخواه روشنگر ، و یک بیداری آفرین فداکار ترسیم شده است . مؤلف در آغاز کتاب اشاره می کند به اهمیت شناختن و سپس شناساندن خیابانی :

نخست باید شیخ محمد خیابانی را به نسل معاصر معرفی کنیم ، تا کاملاً معلوم شود که او که بود ، و هدفش در راه مجاهدت و آزادی چه بود . (۳)

سپس می پردازد به ذکر شرح حالی کوتاه از خیابانی :

شیخ محمد خیابانی ، فرزند حاجی عبد الحمید خامنه ای ، در سال ۱۲۹۷ هجری قمری ، در همان قصبه خامنه - که یکی از قصبات مهم ارواق ، توابع تبریز ، به شمار می رود - پا به عرصه وجود گذاشت . حاجی عبد الحمید پدر شیخ در روسیه تجارت می کرده و در حدود سی سال در «پتروفسکی» (نام باستانی این شهر «مخاچ کالا» است که پایتخت داغستان بود) اقامت داشته و به کار تجارت مشغول بوده است . شیخ محمد خیابانی ، در طفولیت ، در همان خامنه به مکتب سپرده شد . مقدمات دروس معموله آن زمان را تمام و برای اولین بار به

روسیه مسافرت کرد و مدتی در تجارتخانه پدرش به آموزش رموز اقتصاد زمان مشغول [بود] و پس از چندی به تبریز بازگشت می کند .

## ۲- در حوزه روحانیت

مؤلف نامبرده یاد می کند از پرداختن او به تحصیل علوم دینی و ورود به حوزه روحانیت :

برای بار دوم وارد تحصیل می شود . و این بار به تحصیل علوم دینی می پردازد . فقه و اصول را نزد مرحوم حجه الاسلام آقای حاج میرزا ابو الحسن آقا انگجی مجتهد فرا گرفته ، و به طوری که از نگارش مختصر شرح حال خیابانی ، به قلم آقای حاج محمد علی آقا بادمچی - یکی از رفقای بسیار صمیمی او - هویدا است ، مرحوم شیخ ، در این دو رشته ، یعنی : فقه و اصول ، مبرزترین متعلمین حوزه درس انگجی بود . و در اندک مدتی از جودت فکر و حدت ذهن و کثرت ممارست قریب به اجتهاد بود . علم هیئت و نجوم و حساب را از مرحوم میرزا عبد العلی منجم معروف تحصیل [کرد] و در آن فن نیز گوی سبقت را از همه ربود . مسائل غامضه هیئت را استخراج [می کرد] و تقویمهای رقومی می نوشت . در علم حکمت و کلام و ادبیات نیز مهارت داشت .

## ۳- زهد و خویشتن بانی

مؤلف یاد شده ، پس از شرح مذکور در بالا ، به مراتب اخلاقی و زهد و تقوی (خویشتن بانی) وی اشاره می کند : مرحوم خیابانی ، علاوه بر فضایل و کمالات علمی اخلاقاً نیز مقام ارجمندی داشت . بیانش به زبان مادری و به لسان پارسی بسیار رسا و شیرین و در عین حال بران ، و در زهد و تقوی و پرهیزگاری نیز مشهور و معروف همگان بود .

## ۴- امام جماعت

قبل از انقلاب مشروطیت که در عنفوان جوانی بود ، قریب یکی دو سال ظهرها در مسجد جامع و شبها در مسجد کریمخان ، واقع در محله خیابان تبریز ، امامت کرده ، بیش از هزار نفر ماموم داشت . هنگامی امامت این مساجد را به عهده گرفت که پدر زنش حاج سید حسین آقا پیشنماز خامنه ای فوت کرد . . . . می توان گفت که در زمان خود ، مرحوم خیابانی اورع و ازهد و نسبه افقه همقطاران خود از ائمه جماعت بود .

بدین گونه می نگریم که این مصلح پاکنهاد ، در خانواده ای مذهبی زاده می شود . در طفولیت به مکتب می رود ، قرآن و دیگر آموزشهای اسلامی را فرا می گیرد . و سپس به داغستان سفر می کند و در حجره تجارتی پدر خویش مشغول به کار می شود . داغستان یکی از مراکز مسلمان نشین بوده است که در انقلاب اکتبر ، به وسیله نیروی نظامی و قوای قهریه ، از دست اسلام گرفته شده است .

## ۵- داغستان

داغستان [سرزمین کوهها - داغ یا طاغ ، لفظ ترکی ، به معنای کوه] ، جمهوری خود مختار شوروی سوسیالیستی ، بر ساحل

غربی دریای خزر، کرسی آن مخاچ قلعه . . .

سکنه داغستان از ۳۰ ملیت مختلف تشکیل یافته است ، بیشتر سکنه آن مسلمانند . اقلیت غیر مسلمان مشتمل بر مهاجرین روسی ، اوکرائینی و یهودی است . . . مقاومت امرای محلی با استیلای روسیه ادامه یافت . در ۱۸۱۸ همه امرای محلی جز شمخال وقت بر ضد روسیه قیام کردند . . . بزرگان فرقه دست به جهاد با کفار زدند . . . پس از انقلاب ۱۹۱۷

روسیه ، داغستان خود را جمهوری مستقل اعلام کرد ، و در ۱۹۱۷ - ۲۰ میدان جنگهای خونین بسیار سخت بود . و احتمالاً بیش از هر قسمت دیگر روسیه آسیب دید . سرانجام رژیم شوروی برقرار شد (پاییز ۱۹۲۰) و در نوامبر همان سال ، جمهوری خود مختاری داغستان تشکیل گردید . (۴)

بدینگونه و با جنگها و خونریزیها و آسیبهای فراوان ، این سرزمین اسلامی نیز ، به دست مرام جدید شوروی افتاد ، و پایداری و خونها و شهادتهای مسلمانان و مقاومت مردانه فرزندان اسلام ، سرانجام ، با روش وحشیانه و قتل و خونریزیهای بسیار و جبر و تعدی و ستم در هم شکسته شد .

سالها پیش از این حادثه ، شیخ محمد خیابانی ، در این سرزمین اسلامی ، در حجره پدر خویش ، مدتی کار می کرد . و سپس روانه تبریز شد ، و چنانکه یاد کردیم به تحصیل علوم روحانی اسلام پرداخت .

در این سرزمین هنوز مسلمانان وفادار به عقاید و احکام اسلامی بسیار پیدا می شوند ، که با انواع گرفتاریها دین حق اسلام را برای خود حفظ کرده اند ، و با پرداخت هزینه هایی چند به نشر معارف و ادامه تحصیل علوم اسلامی کمک می کنند . چنانکه از - جمله ، دکتر محمد علی اسلامی ندوشن - که آنها را از نزدیک دیده است - درباره بخارا (یکی از شهرهای مشهور اسلامی قدیم ، و شهر مسلمان نشین رسمی ، تا پیش از واقعه و جنگهای ستمکارانه اکتبر ۱۹۱۷) ، مطالبی تکان دهنده نوشته است ، که سپس ، نقل می کنم .

## ۶- بخارا شهر مدرسه های اسلامی

در اینجا ، بد نیست اشاره ای بشود ،



به مدرسه های اسلامی شهر بخارا، مدرسه هایی که به ست حکومت جبار شوروی و ماموران خوانخوار آن سقوط کرد، و به تعطیل کشانیده شد. اینان به نام خلق و طرفداری از محرومان، خون خلق را ریختند، و مقدسات خلق را پایمال کردند، و افکار انسان را زیر پا گذاشتند.

همان روبرو (۵)، مدرسه «میر عرب» بود، که به تماشایش رفتیم. هنوز تعدادی طلبه به سبک قدیم در آنجا ساکن هستند. به جوانی برخوردیم که عربی حرف می زد. چون دید که من از ایران هستم رفیق خود را که تاجیک بود صدا کرد، تا با من به فارسی همسخن شود. جوان تاجیک جلو آمد، بلند قد و سفید چهره و خوشرو. نامش حبیب الله بود و از «دوشنبه» برای تحصیل علوم دینی به آنجا آمده بود. معلوم بود که از لحاظ روحی تکیه گاهی دارد و جهت فکری خود را می شناسد. لباس ساده و تمیزی بر تن داشت، و تاجیکی او مثل همه درسخوانده ها مفهوم و روشن بود. گفت که در سال سوم است و چهار سال دیگر هم باید بماند تا تمام کند. از مخارج مدرسه پرسیدم که از کجا تامین می شود؟ گفت: هر سال مردم پولهایی روی هم می گذارند و هزینه آن را می پردازند. هر طلبه ماهی چهل روبل مقرر شده است... راجع به برنامه درستان پرسیدم، گفت: هفت «تعلیم» (ماده درسی) داریم و فقه حنفی اساس کار است. پس از خاتمه تحصیل مامور تبلیغ مذهبی می شدند، از حبیب الله پرسیدم که رابطه

میان دین و حزب را چگونه می بیند؟ جواب داد که رابطه ای میان آنها نیست . مسلمانها به پارتنی (یعنی «حزب») نمی روند . من این شک در دلم خلید که شاید خواسته بودند بین دین و مادیگری پلی ببندند و تعدادی مبلغ فرمایشی به روستاها روانه کنند ، ولی زود از سوء ظن خود پشیمان شدم . بقایای فکر مذهبی در مردم ، این مدرسه را بر سر پا نگه می داشت و با انعطافی که از خروشچف به بعد در مقامات شوروی پیدا شده بود آن را تحمل می کردند . . . . از حبیب الله پرسیدم : هنوز عده زیادی در کشور شما هستند که به دین معتقد باشند؟ جواب داد : بله . پرسیدم : پیرها یا جوانها؟ گفت : هر دو . گمان می کنم که خود او تا حدی به حرف خود اعتقاد داشت ، چنین می نمود که در خانواده اصیل مذهبی تربیت شده است . خیلی دلم می خواست صحبتتم را با او ادامه دهم و رفقای دیگرش را هم بینم ، ولی وقت کم بود . جوان با شخصیتی می نمود . به هر حال ، در این بحبوحه مادیگری ، وقتی کسی باشد ، آن هم جوان ، که سنگ دین به سینه بزند و بر خلاف جریان آب شنا کند ، وجود جالب توجهی است . خواستم خداحافظی کنم ، اسم و شغلم را پرسید و مرا تا دم در بدرقه کرد . . . . از آنجا به دو سه مدرسه و مسجد دیگر هم سر زدیم . بخارا به عنوان کرسی مذهبی ماوراء النهر شهر مسجدها و مدرسه ها بوده است

، و معروف است که ۲۵۰ مدرسه در آن بوده . . . (۶)

## ۷- طرح کلی

مؤلف «از صبا تا نیما» نیز به قیام خیابانی اشاره می کند و طرحی کلی از جریان کار خیابانی تا آغاز قیام به دست می دهد . وی پیش از این اشاره ، قرار داد ۱۹۱۹ را مطرح می کند :

بعد از آنکه حکومت استبدادی روس سرنگون گردید ، امید می رفت که انگلیسها نیز استقلال و تمامیت ایران را محترم بشمارند ، ولی این امید و انتظار بیجا بود . انگلیس که در جنگ پیروز شده و از حوادث تاریخی که بر روسیه می گذشت نگران و بیمناک بود ، همینکه سپاهیان روس خاک ایران را ترک کردند ، بی سر و صدا جای آنها را گرفته به مرزهای قفقاز و آسیای میانه نزدیک شد و برای حفظ امپراتوری خود با دولت و ثوق الدوله کنار آمد و قرار داد ۹ اوت ۱۹۱۹ م (ذیقعه ۱۳۳۷ ه . ق) را به ایران تحمیل کرد . این قرارداد شش ماده ای ضامن همه منافع انگلیسها در ایران بود . به موجب این قرار داد دو رکن اعظم کشور ، یعنی ارتش و دارایی ، تحت نظر مستشاران انگلیسی قرار می گرفت و تسلط کامل و بلا مانع انگلستان بر ایران تامین می شد . . . قرار داد موجی از ناخشنودی و اعتراض پدید آورد . پیشوایان سیاسی و دینی ایران و افراد سرشناس و روشنفکر و بازرگانان ، در محافل و مطبوعات ، آن را با انزجار و نفرت تلقی کردند . در غالب شهرها میتینگها و تظاهرات بر پا شد و اعلامیه ها با شعار «مرگ بر انگلیس ، مرگ بر دولت

انگلیسی مآب وثوق الدوله «منتشر گردید . . . .

مؤلف نامبرده - چنانکه یاد شد - پس از یاد کرد قرار داد وثوق الدوله ، به ذکر قیام تبریز و نهضت خیابانی می پردازد : روز شانزدهم رجب ۱۳۳۸ ه . ق ( ۱۷ فروردین ۱۲۹۹ ش ) ، در تبریز قیام مسلحانه بر ضد دولت ارتجاعی وثوق الدوله و امپریالیستهای انگلیسی آغاز شد و به دیگر شهرستانهای آذربایجان سرایت کرد . انقلابیون به رهبری شیخ محمد خیابانی ادارات دولتی را به تصرف در آورده نام استان آذربایجان را «آزادیستان» نهادند .

شیخ محمد ، فرزند حاجی عبد الحمید ، تاجر خامنه ای ، در سال ۱۲۹۷ ه . ق به دنیا آمد . مقدمات فقه و اصول و منطق را در تبریز فرا گرفت و علاوه بر [آن بخش یاد شده از] علوم دینی ، از هیئت و نجوم و حکمت و تاریخ و طبیعیات و ادبیات بهره وافی برداشت ، و با این آمادگی علمی ، در سلک روحانیت و ائمه جماعت درآمد . شیخ که به علوم . . . عصر و مبادی اجتماعی واقف بود ، در انقلاب بزرگ مشروطه عملاً شرکت کرد و عضو انجمن ایالتی آذربایجان شد .

خیابانی در دوره دوم قانونگذاری ( ۱۳۲۷ ه . ق ) ، از تبریز به نمایندگی مجلس انتخاب گردید . و هنگامی که اولتیماتوم روس در مجلس مطرح بود ، به حزب دموکرات ایران پیوست و ضمن خطابه بلیغی با آن مخالف کرد . و چون حکومت ارتجاع دست به آزار آزادیخواهان زد ، به مشهد و از آنجا از راه عشق آباد به روسیه رفت .

شیخ چندی در پتروفسکی و ولادی قفقاز گذراند و بعد به

تبریز آمد و در بقیه مدتی که دولت اولتیماتوم روس را پذیرفته و مجلس در حال تعطیل بود، به کسب و تجارت اشتغال داشت، و در ضمن مسائل اجتماعی و سیاسی را مطالعه می کرد، و رفقای خود را برای کوششهای آینده آماده می ساخت. بعد از انقلاب فوریه و سقوط دولت استبدادی روس، آزادیخواهان آذربایجان دست به کار زدند، و خیابانی حزب دموکرات آذربایجان را، که پنج سال به حال تعطیل بود، از نو تشکیل داد و روزنامه «تجدد»، ارگان حزب، را دایر کرد. در اواخر شعبان ۱۳۳۷ ه. ق، ترکان عثمانی به بهانه تنبیه آشوریها و آزاد ساختن ارومی و سلماس وارد آذربایجان شده قسمتهای غرب و شمال آن را گرفتند و با یک اردوی دو هزار نفری وارد تبریز شدند. در اینجا مؤلف مزبور اشاره می کند به درگیری عثمانیها با اعضای حزب دموکرات، و تبعید شدن شیخ محمد خیابانی و دو تن از یاران او به ارومی و قارص، و سپس بازگشت آنان به تبریز در دوره حکومت عین الدوله و اقدامهای بعدی آنان:

خیابانی و حزب دموکرات که در میان مردم نفوذ فوق العاده داشتند، به زمامداری چنان شخصی (عین الدوله) که در گذشته با ستارخان و مجاهدان تبریز جنگیده و یک عنصر ارتجاعی شناخته شده بود، رضا نداده به فعالیت برخاستند. و عین الدوله چندی در کوی باغمیشه، در خانه های کلانتر، ماند. و دموکراتها به آرایش داخلی حزب پرداختند. و در چنین وضعی دوره انتخابات مجلس چهارم فرا رسید.

وثوق الدوله، نخست

وزیر ایران، برای اینکه نامزدهای خود را به مجلس بفرستد به وسائل مختلف متشبث شد و کسانی را از خود آذربایجانیان با قدرت و اختیار به تبریز فرستاد، ولی با وجود همه این تشبثات، حزب دموکرات آذربایجان توانست شش کرسی از نه کرسی نمایندگی تبریز را به دست بیاورد.

در این هنگام وثوق الدوله، قرار داد معروف خود را با انگلیسها بسته و بعضی از مواد آن را به موقع اجرا گذاشته بود. روزنامه «تجدد»، ارگان فرقه دموکرات آذربایجان، درباره آن نوشت: «مادامی که قرار داد به تصویب مجلس نرسیده ورق پاره ای بیش نیست».

وثوق الدوله، که از شکست در انتخابات تبریز و پیشرفت روز افزون حزب دموکرات آذربایجان به هراس افتاده و به درستی فهمیده بود که هر گاه پای نمایندگان دموکرات به مجلس باز شود تصویب قرار داد جزو محلات خواهد بود، تصمیم گرفت که بنیاد حزب را براندازد و این مشعل فروزان را خاموش کند. وی دو تن از افسران سوئدی را با یک دسته کار آگاه مسلح به آذربایجان فرستاد و دستور داد که به هر نحوی است حزب دموکرات را متلاشی کنند و سران آن را از میان بردارند. حزب دموکرات آذربایجان دیگر سکوت را جایز نشمرده چنانکه گفتم در رجب ۱۳۳۸ ه ق به نام اعتراض به عمل دولت و قرار داد ایران و انگلیس قیام کرد. (۷)

## پی نوشتها

۱. این کتاب در این ایام، دوباره، انتشار یافته و در دسترس قرار گرفته است.
۲. این منابع تا آنجا که اکنون در دسترس دارم اینهاست: ۱ - روزنامه «تجدد»

چاپ تبریز . ۲ - شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی - چاپ برلین . ۳ - قیام شیخ محمد خیابانی - تألیف سید علی آذری . ۴ - از صبا تا نیما - تألیف یحیی آراین پور . ۵ - نطقهای شیخ محمد خیابانی - تألیف حسین فرزاد . ۶ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - تألیف سید احمد کسروی . ۷ - لغت نامه - تألیف علامه دهخدا . ۸ - فرهنگ فارسی - تألیف دکتر محمد معین . ۹ - سردار جنگل - تألیف ابراهیم فخرایی . ۱۰ - دایره المعارف فارسی - زیر نظر دکتر غلامحسین مصاحب .

۳ . «قیام شیخ محمد خیابانی» ، ص ۱۰ ، چاپ چهارم ، تهران ، مطبوعاتی صفیعلیشاه (۱۳۵۴ ش) .

۴ . «دایره المعارف فارسی» .

۵ . یعنی روبروی مسجد جامع بخارا . «فکلی خدانشناس را دیده ام که هیچ تازگی ندارد ، اما دهقان بی خدایا چوپان بی خدا ، برای من تجسمش مشکل بود . زیرا دهقان و چوپان با بیعت برهنه سر و کار دارند ، و طبیعت برهنه زاینده خداست ، ولی اینها فرض بر این بود که ترک خدا بایست گفته باشند» - «در کشور شوراها» ، ص ۳۰۸ .

۶ . «در کشور شوراها» ، ص ۳۱۰ - ۳۱۲ ، چاپ انتشارات توس ، تهران (۱۳۵۴ ش) .

۷ . «از صبا تا نیما» ، ج ۲ ، ص ۲۰۷ - ۲۱۱ .

## ۸ - خیابانی و استقلال موضع

عالمان دینی که در سرزمینهای اسلام ، برای اصلاحات اجتماعی به پا می خیزند ، همواره از استقلال موضع برخوردارند . اینان با اتکا به تکلیف الاهی مکتب انبیایی خویش

قیام می کنند، و مانند پیامبران و امامان، برای استقرار بخشیدن به دین خدا و نجات جامعه به پا می خیزند. اینگونه عالمان فداکار، بدون هیچ اتکایی، جز به تکلیف دینی و قدرت معنوی، دست به اصلاحات و اقدامات خویش می زنند. شیخ محمد خیابانی نیز، به عنوان یک عالم اسلامی و مصلح دینی، دارای چنین موضعی بوده است، چنانکه آگاهان و مطلعان به این امر تصریح کرده اند:

شیخ محمد خیابانی، از روحانیان آزادیخواه تبریز (متولد ۱۲۹۷ - متوفی ۱۳۳۸ ه. ق) وی در جنگ بین الملل اول، در برابر فشار روسهای تزاری ایستادگی کرد. و پس از جنگ مذکور، چون وضع حکومت مرکزی خوب نبود، با حکومت مزبور مخالفت نمود. و در عین حال از نفوذ کمونیسم جلوگیری می کرد... (۱)

مرحوم شیخ محمد خیابانی، قطعا یکی از پهلوانان جلیل القدر تاریخ معاصر ایران بوده است. این مرد در سراسر زندگی سیاسی خود به هیچ وجه آلوده نشده، نه تنها پیوستگی به یاست بیگانه ای نداشته و جز عشق به دیار و سرزمین ایران چیزی محرک و پشتیبان او نبوده است، بلکه جاه طلبیها و خودخواهیها و ریاست جوییهای که در دیگران آن همه آفت برانگیخته و آنهمه ماجری و رسوایی فراهم کرده است، در وی نبوده و بالاتر از همه آنکه هیچ توقع مادی از ایران نداشته، و هرگز زندگی خود را به پستیها و کوته نظریها که یگانه محرک دیگران بوده نیالوده است.

این مرد چندین سال، یکی از مؤثرترین مردان سیاست ایران بوده است



چه در تهران و چه در تبریز وجود او در روی دادن حوادث و در جریان وقایع بسیار مؤثر بوده و با کمال آسانی می توانسته است از نفوذ خود برای به دست آوردن هر چه می خواسته است بهره مند شود. و با اینهمه در زندگی ساده نزدیک به تهیدستی زیسته و روزی که از جهان رفته است، اندوخته محقر دیگران را هم نداشته است (۲)

## ۹- درگیری و سرمشق

در اینجا قسمتهایی از نوشته مرحوم حاج محمد علی آقا بادامچی را - به عین عبارت - از نظرتان می گذرانم:

در سال هزار و سیصد و بیست و چهار که رژیم حکومت ایران تغییر یافته و اصول کومت شوروی (۳) در ایران برقرار شد، مرحوم خیابانی داخل یک زندگانی سیاسی جدید شده و شروع به مقدمات دوره حیات سیاسی خود نموده، به مفاد فرمایش صادق آل محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - که در «اصول کافی» است: «من اصبح و لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم»، عمل کرده در ترفیه حال عموم و سعادت مسلمین داخل مجاهدت شده و از پیشروان و قائیدین انقلاب گردید. ایامی که قوای ارتجاع و قشون محمد علی - میرزا دور تا دور شهر تبریز را محاصره و آب و آذوقه را به روی اهالی شهر بسته بودند، مرحوم خیابانی تفنگ بر دوش در سنگرها با مجاهدین مدافعه از مشروطیت و آزادی می نمود، و موقعی که از قائیدین مجاهدین اندک فتور و سستی حس می نمود با بیانات شیرین و نطقهای مهیج آنها را تشجیع و روح تازه در کالبد افسرده آنها تولید می کرد، در عین

حالتی که تفنگ بر دوش در سنگرها مشغول مدافعه بود، در انجمن ایالتی نیز عضویت داشته بلکه یکی از عوامل مهم اعضای انجمن بوده، با فکر و تدبیر امور انجمن را اداره می نمود، تا آنکه سلطنت محمد علی میرزا خاتمه یافته و به اندازه ای انقلاب داخلی سپری و اعلان انتخابات مجلس دوم از طرف دولت جدید انتشار و در آذربایجان هم شروع به انتخاب گردید. مرحوم خیابانی که محبوبیت عامه داشتند با اکثریت آراء به سمت نمایندگی آذربایجان در دوره دوم انتخاب و به تهران عزیمت نمودند، در مدت اقامت خود در طهران دائما دفاع از حقوق ملی و آزادی می نمود، اگر چه اوایل در هیچ یک از فراکسیونها عضویت نداشت و بیطرف و مستقل بود، ولی در عین بیطرفی همواره فکر و عقیده اش با دست چپ مجلس بوده و در مسائل مهمه و قوانین موضوعه با دست چپ متحد و متفق و هم رای بود، تا آنکه اولتیماتوم معروف هزار و سیصد و بیست و نه روس به ایران داده شد. مرحوم خیابانی یکی از عوامل مهم معترضین بوده و کاملا با دست چپ متفق و داخل فراکسیون آنها شده و رسماً عضو مهم تشکیلات فرقه دموکرات ایران گردید.

در منبر خطابه مجلس قریب یک ساعت در مضرات و خطرات قبولی اولتیماتوم (که وثوق الدوله وزیر خارجه قبل از ایشان در منبر خطابه لزوم قبولی اولتیماتوم را با آن بیانات که دارد گفته بود) اظهارات نموده و علناً ضدیت خود و رفقاییش را نسبت به اولتیماتوم و به هر هیئت دولتی که اولتیماتوم را قبول کند بیان و

نطق و ثوق الدوله را رد نمود (عین نطق آن مرحوم را که در جریده یومیه ایران نو درج شده نگارنده دیده ام) .

در مسافرت تهران که نگارنده با مبرزین و لیدرهای فرقه محترم دموکرات ملاقات کردم در ضمن مصاحبات که از اولتیماتوم نیز صحبتی به میان آمد ، همه باتفاق گفتند که خیابانی در آن موقع یک فداکاری نمود که برای دیگران مثل آن فداکاری غیر مقدور بود .

پس از آنکه دولت وقت به صوابدید ناصر الملک نایب السلطنه اولتیماتوم را قبول و مجلس دوم را با سرنیزه بست و یک کودتا در ایران شروع شد ، مرحوم خیابانی در سبزه میدان بالای سکویی رفته بر علیه کودتا و حکومت وقت و اولتیماتوم متینگی داده و زیاده از یک ساعت نطق نمود ، در میان دست زدنهای چندین هزار نفر و زنده باد ایران و خیابانی ، از سکو پایین آمده به منزلش رفته پس از چند روز که از نهضت ملیون تهران مایوس شد فامیل خود را برداشته عازم مشهد مقدس می شود . بعد از دو روز که دولت وقت رفقای آن مرحوم را دستگیر و به کاشان و قم تبعید می کند ، سر وقت آقای خیابانی هم می روند که او را هم بگیرند معلوم می شود که رفته است . پس از توقیف [ظ : توقف] چند ماهه در مشهد مقدس از راه روسیه عازم تبریز شده از جلفا وضع شهر را استعلام می کند . یک نفر از خویشان نزدیک آن مرحوم به جلفا رفته فامیلش را به تبریز آورده خودش باز مدتی در روسیه مانده به ولادی قفقاز و پطروسکی رفته پس از چند ماه به وسیله ای

به تبریز آمد . . .

خیابانی و رفقاییش موفق شدند یک کنفرانس ایالتی که مرکب از چهار صد و هشتاد نفر نمایندگان شهر تبریز و ولایات آذربایجان که دعوت شده بودند داده کمیته ایالتی انتخاب نمودند . فقید شهید امتیاز جریده فریده «تجدد» را که اورگان فرقه بوده تحصیل و قریب نج سال در تحت مدیریت و نظر آن مرحوم با یک عفت قلمی مشغول تنویر افکار و ترویج مسلک بوده و خدمت به معارف مملکت می نمود (می توان گفت که در میان جراید داخله ایران جریده تجدد اولین روزنامه بود که مصداق و مفهوم جریده نگاری را ثابت نمود) .

مرحوم خیابانی با معاضدت رفقا و هم مسلکان خود مشغول توسعه تشکیلات فرقه بوده و اصلاحات اساسی نمود ، شالوده تشکیلات ژاندارمری در آذربایجان از نتایج فکر سلیم او بود که در اندک مدتی موفق شدند قریب پانصد نفر ژاندارم با ریاست آقا سید حسین خان یاور مطابق رگلمان ژاندارمری مرکزی تشکیل کردند ، و در نظر داشتند این قوای نظامی را توسعه دهند که متاسفانه ورود قشون عثمانی به آذربایجان مانع از این مقصد مقدس گشته تشکیلات ژاندارمری در حال تعطیل ماند .

## ۱۰ - شهامت روحی

مردان فضیلت و منادیان حقیقت ، همواره از دلی شجاع و قلبی مطمئن و روحی با هامت برخوردارند . ایمان و معنویت چونان کوهی عظیم است که آنان بدان پشت داده اند . کسی که به داعی حق و ایمان و به شور فضیلت و اصلاح در جامعه به پا می خیزد باید از چنین روحیه ای برخوردار باشد . عالم دینی ، اگر جان و بزدل باشد ، حقایق را و نوامیس دینی را پاسداری نمی تواند کرد . مردمان

نباید دور اینگونه کسان را بگیرند، زیرا که اینان نمی توانند باورهای دین خدا را و دژهای حقوق توده را، به هنگام مهاجمات، پاس دارند. شیخ محمد خیابانی نمونه ای است از عالم آگاه و شجاع اسلام. دوست و همزمش درباره وی چنین می نویسد:

فراموش نمی کنم شهامت و متانت فقید شهید خیابانی مرحوم را که روز اول دستگیری تصمیم کرد ابداء و لو یک حرف هم باشد به صاحب منصبان عثمانی نگفته و اعتنا ننماید، و حتی با رفقا قرارداد داده بود که در موقع استنطاق ابداء به سؤالاتشان جواب نداده و تنها بگویند: شما حق ندارید ما را استنطاق کنید. و در این رای راسخ بوده اعتنایی به تهدیدات عثمانیها نکرده ابداء جوابی به آنها ندادند. . . . . (۴)

## ۱۱ - سیمای مصلح

او با قدمهای بلند پیش می آید، نزدیک می شود، گره بر ابروانش زده ناظرین را به طرف خود دعوت نموده و معنی شرافت را برای آنها بیان می کند. پارچه سفیدی مانند هاله نور بر اطراف سرش پیچیده، چشمان جذاب او از زیر عینک سفیدش برق می زند. سیمای دلچسبی دارد و قیافه بشاشی، با یک اراده آهنین و لا-یتزلزل، با یک روح پاک و فداکار، با یک قلب سرشار در عشق شرافت و اصلاح و عظمت.

آخرین کلماتش را با جمله آتیه: «مرگ شرافتمندانه بهتر از حیات بیشرافانه است.» خاتمه داده و جان گرانبهایش را به میان امواج پر خطر پرتاب می کند. جوانان! امیدهای آتیه وطن! بدانید که همواره افتخارات حقیقی در میانه جانفشانیهاست. شرافت واقعی

نصیب آن کسی است که برای راحتی دیگران جان نثاری کرده ، در میدان مبارزه حیات اجتماعی ، پشت به حملات روزگار نشان نداده و مغلوب مصائب طاقت فرسا نگردد . . . (۵)

## ۱۲ - عالم دینی در عصر غیبت

بحث مفصل در این باره را می گذارم برای کتاب «عالم در عینیت جامعه» ، یعنی اینکه در دوره غیبت امام ، تکلیف عالم دینی چیست . و چون آگاهی از این تکلیف و تعهد در برابر آن است که هویت عالم دینی را تشکیل می دهد ، نه تنها دانستن اصطلاحات و داشتن محفوظات ، در آن کتاب - اگر توفیق دست داد - روشن خواهم کرد ، که هر فقه و اصول - دانی ، در اصطلاح فرهنگ تشیع ، عالم دینی نمی تواند بود ، و مرجع تشیع نمی تواند شد . . . .

به هر حال ، اکنون ، با جمال ، اشاره می کنم که پس از رسیدن دوره غیبت کبری ، عالمان آگاه و متعهد شیعی ، خویشان را با مسئولیتی سنگین روبرو دیدند . این مسئولیت سنگین ، کاری بود از ردیف کار پیامبران و امامان . از این رو بسیار سنگین و خطیر بود . و آن کار حفظ دین خدا بود ، هم در سطح عملکرد اجتماع و سیاستها و قدرتها ، هم در سطح نشر و تعلیم و انتقال فرهنگ ، هم در سطح حفظ آن در ذهن جامعه و دل و قلب توده ها و ملتها ، و هم در سطح نگرهبانی حقوق مردمان و جامعه ها .

و الحق ، عالمان بزرگ و ربانی شیعه این تکلیف را انجام دادند . و چون شیعه همواره در قلیت بود و از نفوذ

و قدرت بهره چندانی نداشت ، عالمان بزرگ ، با نهایت آگاهی و حزم و شجاعت و فداکاری ، به ادای وظایف خویش می پرداختند ، و عنصر اصلی مقاومت و حماسه ، در روح آنان ، همواره سرشار بود ، و مکتب و تقوی و فضیلت همواره نصب العین آنان .

از دوره صفویان به بعد ، چون قدرت و مرکزیت سیاسی و اجتماعی ، در ایران ، به دست شیعه افتاد ، آن آگاهی و بیداری و آن تقوی و تعهد ، بمرور ، در بیشتری از روحانیان - نه همه - رو به ضعف نهاد و همینگونه افتان و خیزان پیش آمد تا رسید به دوره امیر کبیر . در این دوره می نگریم که وی - با همه علائق دینی که داشته است تا جایی که گفته اند زیارت عاشورایش ترک نمی شده است - در صدد برآمد تا نفوذ روحانیت را محدود سازد .

این رویداد ، زمینه ای شد برای بیداری . زیرا دین ، بیگمان ، به دست هیچ کس نمی تواند حفظ و ترویج شود ، جز به دست عالم دینی ، اما کدام عالم ؟ عالم متعهد و آگاه و دست از حب یاست شسته و در راه حراست دین خدا به پای ایستاده . بیداران و بیدارگران ، در آن روزگار پی بردند که خاطر جمعی روحانیت از استقلال و رسمیت یافتن دین ، در عهد صفویه ، باعث شده است تا اندک اندک متعهدان و مجاهدان و آگاهان و مسئولیت شناسان ، در این رده مرزبان ، کمتر تربیت شوند ، و آگاهی و اقدام به صورتی چشمگیر رو به تحلیل رود . چرا ، چون می دیده اند که خود منابع

قدرت ، در حفظ و نشر تشیع می کوشند - البته ظواهر تشیع .

این چگونگی در روحانیت شیعه ، تکانی پدید آورد ، و بویژه آگاهان و خردمندان را در اندیشه فرو برد . و آن اندیشه این بود که اگر روحانیت تکلیف خود را درباره نگرانی دین و قرآن ، به دوش منابع قدرت بگذارد ، کاری مطمئن نخواهد بود . چرا ؟ چون اولاً- ، منابع قدرت ، حقایق دین را نمی خواهند ، زیرا این حقایق ، نافی آنهاست ، پس اگر ترویجی هم بکنند از برخی ظواهر است . ثانیاً ، ممکن است روزی این منابع ، علایق دینی خود را ، یا نیاز خود را به حفظ و ترویج دین ، از دست بدهند ، یا عوامل خارجی و ایادی ضد اسلامی به آنان فشار آورند ، تا اسلام را بکوبند ، و امثال این امور . اینها خردمندان را بیدار کرد و اندک اندک زمینه پیدا شدن کسانی چون سید جمال الدین اسد آبادی ، میرزای شیرازی بزرگ ، و دیگر عالمان مجاهد اجتماعی شیعی در ایران ، در سده اخیر پدید آمد .

در دیگر سرزمینها و کشورهای اسلامی نیز ، زمینه ها و مسائلی مشابه پیش آمد ، و متفکران آگاه مسلمان را به فکر واداشت . هر چه دخالت بیگانگان در کارها بیشتر می شد ، نگرانی در آگاهان فزونی می یافت . اینها همه باعث شد تا ، در این صد سال اخیر ، مصلحان آگاه و مجاهدان روشن اندیش دشمن شناس ، در سراسر مراکز اسلامی ظهور کنند : در مصر ، در هند ، در الجزایر ، در عراق ، در ایران و



... مصلحانی مانند رفاعه رافع الطهطاوی ، سید عبد الرحمان کواکبی ، سید جمال الدین اسد آبادی ، میرزای شیرازی ، شیخ محمد عبده ، سید عبد الله ندیم ، و ...

### ۱۳ - بهره وری از آزمون

این مصلحان و همانندان آنان ، به کار حفظ اسلام و جلوگیری از نفوذ استعمارهای گوناگون دست زدند ، لیکن کوشش آنان ، بیشتر در جهت نشر فکر و نوشتن مقاله و روزنامه و ایراد سخنرانی و تالیف کتاب و تدریس و امثال این اقدامها قرار داشت .

به عبارت دیگر : این مصلحان ، بیشتر ، می خواستند منابع قدرت را ، از راه نصیحت و خیرخواهی و بیان افکار اصلاحی ، متوجه خیر و صلاح کنند ، و به حفظ اسلام و حقوق مسلمین و تامین آزادی اقوام اسلامی وا دارند ، غافل از اینکه منبع قدرت مادی و سیاسی ، هر خیر و صلاحی و هر دین و کتابی را ، تا وقتی پذیر است که با قدرت او اصطکاک نداشته باشد ، بلکه مؤید قدرت و کامروایی او نیز باشد ، بنابراین اگر روزی خیر جامعه در محدود ساختن خواسته ها و امیال او بود ، او خواسته ها و امیال خویش را بر خیر و صلاح جامعه ، بلکه خیر و صلاح همه خلق عالم ، ترجیح می دهد و مقدم می دارد . برخی از آن متفکران آگاه و دردمند و اصلاح طلب ، به این منابع نزدیک می شدند و امیدوار بودند بتوانند بدین گونه خیر امت و صلاح عام را با دست آنان تامین کنند . به تعبیر دیگر : آنچه ایشان می خواستند معنایش این بود

که با دست خود جباران دست خود آنان را کوتاه سازند ، و با عامل ظلم ، ظلم را نابود کنند . آیا این شدنی بود ؟ و مگر آنچه سید جمال الدین از ناصرالدین شاه می خواست غیر از این بود ؟ مگر آنچه طهطاوی از حکومت مصر می خواست جز این بود ؟

این بود که ناصر الدین شاه سید جمال را دعوت می کرد . فکر می کرد او هم مثل پاره ای دیگر از نامتعهدان ، وقتی به تهران آمد ، جزو جیره خواران وی قرار می گیرد ، و همیشه - بیار جهنم سوزانی می شود که او در همه جای کشور به راه انداخته است . آری ، سید جمال بیاید ، دو سه فقره ای هم ، بفهمی نفهمی ، به سخنانش گوش می دهیم ، تا دهنش بسته شود . این بود تصور امثال ناصر الدین شاه از امثال سید جمال الدین .

لیکن هنگامی که مصلح اسلامی خروشان ، برای اصلاح امور ، پا به وطن خویش گذاشت و مصالح امت را برای کسی چون ناصر الدین شاه شرح داد ، معلوم شد که خیر ، آنانی که بیعت کردند و خفه شدند ، ابو هریره و عبد الله بن عمر و شریح قاضی و همانندان اینان بودند ، نه حسین بن علی و مسلم بن عقیل و عباس بن علی و حبیب بن مظاهر و سلیمان بن سرد خزاعی و ...

این است که می بینیم همان ناصر الدین شاه که به تکیه دولت می رود و پای روضه امام می نشیند و بر ظلمهایی که شمر و ابن زیاد بر امام حسین و یاران و خاندان او روا داشتند

اشک می ریزد ، خود پدید آورنده صحنه دیگری از همان صحنه ها می شود ، و یکی از عزیزترین و رشیدترین فرزندان حسین را به دست دژخیم می سپارد ، تا او را به فجیعترین صورت ، از درون بست حضرت عبد العظیم ، بیرون کشند و با تن برهنه ، در سرمای وحشتناک زمستانی ، از راه گردنه های اسد آباد همدان ، آواره و تبعید کنند . اگر سیاسیون خود را ملی و از همین ملت می دانند ، و خود آشکارا می گویند محبت و احترام به «خانندان طهارت» جزو ملیت ما ایرانیان است ، چرا خود با سادات و آل علی «ع» اینگونه رفتارها می کنند ، چرا ؟

شیخ محمد خیابانی ، این قضایا و امثال آن را از نظر گذرانیده بود و فهمیده بود که به اصطلاح معروف ، بی مایه فطیر است . باید برای حفظ دین خدا و حریت جامعه ، کسب قدرت کرد . و تنها با قدرت است که می توان با قدرت مبارزه کرد . او بخوبی می دانست چه توطئه هایی علیه اسلام و بویژه کشور اسلامی ایران ، از راست و چپ ، وقوع یافته یا در شرف وقوع است . این بود که این عالم مجاهد اسلامی ، به روش سلف شیعه ، قیام و کسب قدرت را وجهه مت خویش قرارداد . او نمی خواست «آذربایجان مدار» شود . دژخیمان همه کس را ، حتی پاکان را ، مانند خود می پندارند و با هر کس از ظن خود یار می شوند . او می خواست با تشکیل یک قدرت اسلامی ، و سپس بسط آن قدرت به سراسر ایران ، یک مرکزیت اسلامی آزاد پدید آورد ، که از نفوذ هر گونه عامل

بیگانه منزله و مصون باشد، نظیر آرمانی که انقلابی مذهبی دیگر، میرزا کوچک خان جنگلی داشت، که شرح آن نیز بتفصیل در تاریخ آمده است.

## ۱۴ - آرمانهای اسلامی تبریز و گیلان

به علت همین تشابه تام آرمانی و دینی بود میان این دو حرکت، یعنی حرکت خیابانی در تبریز و حرکت میرزا کوچک خان در گیلان، که این دو جناح درصدد اتحاد و پیوست و ائتلاف برآمدند. اگر دواعی پست شخصی بود هرگز به این کار رضا نمی دادند، ولی چون حرکت، اسلامی بود و آرمان، پاک و خدایی، و حرکتی بود در راه مصلحت ملت مسلمان ایران، دست به سوی هم دراز کردند. آری، متحد جانهای شیران خداست.

درباره آرمان و ایدئولوژی نهضت جنگل چنین می خوانیم:

ما قبل از هر چیز طرفدار استقلال مملکت ایرانیم، استقلالی بتمام معنی کلمه، یعنی بدون اندک مداخله هیچ دولت اجنبی. اصلاحات اساسی مملکت و رفع فساد تشکیلات دولتی، که هر چه بر سر ایران آمده از فساد تشکیلات است.

ما طرفدار یگانگی عموم مسلمانانیم. این است نظریات ما که تمام ایرانیان را دعوت به همصدایی کرده خواستار مساعدتیم. (۶)

این آرمان و هدف نهضت ملی اسلامی میرزا کوچک خان جنگلی بود، مسلمان آگاه و مجاهدی که با سابقه تحصیلی طلبگی و شناخت اسلام به فکر تحصیل قدرت و تشکیل سازمانی برآمد تا نفوذ بیگانگان را از کشور اسلامی ایران قطع کند، و به نابسامانیهای جامعه پایان بخشد، و حق و عدالت را بر کرسی نشاند. مردی که او را بیغرضان چنین معرفی کرده اند:

یک مجاهد

حقیقی . . . نه فقط یک سرباز آزاده بود ، و در راه آزادی می جنگید ، بلکه یک مبلغ آزادی نیز بود . و در هر مورد و مقام از تبلیغ مردم به پیروی از حق و عدالت و حقوق انسانیت فرو گذار نمی کرد . میرزا در تمام مدت نهضت جنگل یک قدم بر خلاف دیانت و حب وطن برنداشته . . . میرزا یک فرد روشنفکر مذهبی و یک میهن پرست واقعی . . . (۷)

باری میان این مجاهد پرورده دامن دین و روحانیت متعهد آگاه ، میرزا کوچک خان ، و آن فرزند رشید اسلام و منادی آزادی و روحانی مجاهد و روشنگر و شجاع ، خیابانی ، آن اندازه وحدت هدف و نزدیکی اندیشه ای و دینی بود که در گیراگیر قیامهای خویش به فکر ایجاد رابطه و پیوستن به یکدیگر افتادند . نویسنده کتاب بسیار پر ارج «سردار جنگل» ، آقای ابراهیم فخرائی ، در این باره چنین می نویسد :

. . . حاجی آخوند ، نماینده مخصوص شیخ محمد خیابانی ، به جنگل رسید ، و پیام آن روحانی انقلابی را ابلاغ نمود . پیام این روحانی روشنفکر ، برقراری ارتباط فیما بین قیام آذربایجان و گیلان و پیشروی به سوی هدف مشترک بود .

فعالیت شیخ محمد خیابانی نیز در جهت ایجاد یک تحول اساسی در سیستم حکومتی ایران و رفع موانع آزادی دور می زد . و حصول چنین آرزویی را از طریق نزاکت بی ثمر می دانست . (۸) و چون به عمق مسئله و افکار حکومتهای وقت پی برده (۹) ، لذا نیل به هدف را جز از طریق انقلاب نمی جست (۱۰) .

نامبرده یکی از مخالفان سرسخت قرار داد وثوق الدوله ، و یکی از مردان با شهامت و لیدر حزب «دموکرات» بود ، که به علت محبوبیتی که در تمام خطه آذربایجان داشت ، افراد پاکبازی بدو پیوسته بودند ، و واحدهایی از ارتش دولت را نیز خلع سلاح نموده و مامورین حکومت مرکزی را اخراج و آذربایجان را آزادستان نام نهاده ، برای هماهنگ شدن با پیشوای نهضت جنگل و تلاش مشترکشان در تغییر وضع و پیشروی به سوی تهران نماینده ای به جنگل فرستاده بود .

حاجی آخوند ، بعد از ابلاغ رسالت خود ، در «زیده» به مرض اسهال خونی مبتلا شد و به همان مرض هم در گذشت ، و به علت گرفتاری جنگلیها بعد از واقعه ملا سرا ، امکان برقراری ارتباط مقدور نگشت .

نهضت خیابانی به آنجا منتهی شد که نخست وزیر وقت ، مشیرالدوله پیرنیا ، حاجی مخبر السلطنه هدایت را ، برای دفع خیابانی به تبریز فرستاد ، و در مصادمه ای که بین قوای طرفین در گرفت ، خیابانی مقتول گردید . (۱۱)

### پی نوشتها

۱ . «فرهنگ فارسی» ، دکتر محمد معین ، بخش اعلام ، ج ۱ ، ص ۴۹۰ .

۲ . از مقدمه سعید نفیسی ، بر کتاب «قیام شیخ محمد خیابانی» ، ص ۵ .

۳ . یعنی : حکومت شوری و مشروطیت .

۴ . «شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی» ، چاپ برلین ، ص ۳۰ - ۳۱ .

۵ . همان کتاب ، ص ۴۱ - ۴۲ .

۶ . «روزنامه جنگل» شماره ۲۸ ، سال اول . نقل از کتاب «سردار جنگل» ، نوشته ابراهیم فخرائی ، ص ۵۱ - ۵۲ ، تهران

انتشارات جاویدان ، چاپ

چهارم (۱۳۵۱ ش).

۷. همان کتاب ص ۶-۷.

۸ و ۹ و ۱۰. به این موضوعات ما نیز اشاره کردیم.

۱۱. «سردار جنگل»، ص ۳۷۰-۳۷۱.

## ۱۵- تجلیل

در میان همه نوشته های اصیل، اهداف و آرمانهای نهضت‌های «ایرانی - اسلامی» آن ایام منعکس است، و یاد شده است که ایادی بیگانه، و از جمله انگلیس، در کار حرکتها و جنبشهای دینی و ملی تخریب می کردند و سرانجام با عوامل خویش آنها را از میان برمی داشتند.

آقای ابراهیم فخرائی (۱) که از نزدیک با مرحوم میراز کوچک خان در تماس بوده است، و آقای یحیی آرین پور (۲) که از نزدیک با شیخ محمد خیابانی در تماس بوده است، هر - دو (علاوه بر آنچه دیگران در این مقوله نوشته اند و هم خود ایشان) هدفهای اسلامی و ارزشهای والای ملی و اجتماعی این دو نهضت و این دو رهبر انقلابی را، برای نویسنده این سطور، یاد کردند و شرح دادند. آقای آرین پور، از جمله اشاره کردند نیز به ناصواب بودن و بی پایگی دو سه انتقادی که برخی از نویسندگان ذکر کرده اند.

باری، دقت در اینگونه انتقادها، حکایت می کند از نوعی عکس العمل، زیرا یا آنان را - چنانکه دلشان می خواسته است - به بازی نمی گرفته اند، یا در آنان، استعداد همکاریهای اجتماعی و کمک بی شائبه به مقاصد خیر وجود نداشته است.

در هر صورت، نویسنده دو سه انتقاد، یعنی سید احمد کسروی، در عین حال، آن انتقادها را نوعاً متوجه اطرافیان

خیابانی می داند ، و خیابانی را با تعبیرهایی چند می ستاید . وی از جمله می گوید :

خیابانی ، همچون بسیار دیگران آرزومند نیکی ایران می بود و یگانه راه آن را به دست آوردن سر رشته داری (حکومت) می شناخت ، که ادارات را به هم زند واز نو سازد و قانونها را دیگر گرداند . چنانکه در همان هنگام میرزا کوچک خان در جنگل به همین آرزو می کوشید . آنان نیکی ایران را جز از این راه نمی دانستند . از آن سوی خیابانی این کار را تنها با دست خود می خواست و کسی را با خود به همبازی نمی پذیرفت . نیز خواهیم دید که یک راه روشنی در اندیشه نمی داشت ، و چنین می دانست که چون نیرومند گردد و رشته را به دست آورد ، هر نیکی را که بخواهد در توده پدید خواهد آورد . (۳)

آنچه از این اظهارات به دست می آید ، در عین اینکه نویسنده طرفدار خیابانی نیست ، تمجید از خیابانی است به عنوان یک رهبر صادق و علاقه مند به فضیلت و آرزومند نیکی ایران ، همینگونه هم سردار جنگل .

مطلب دیگری که بروشنی گفته شده است توجه جدی خیابانی است به تصرف حکومت و قدرت . و این ، چنانکه یاد کردیم ، هم موافق است با روحیه سلف شیعه ، مانند قیس بن سعد بن عباده ، و سلیمان بن صرد خزاعی ، و مختار ثقفی ، و سعید بن جبیر و . . . و هم مبتنی است بر تجربه ای که حاصل شده بود از شکستهای مصلحین اسلام در آن پنجاه سال به دست ایادی داخلی بیگانگان . و این نقطه حرکت و کمالی است



در مشی خیابانی .

و اما در چند مورد اظهارات مزبور جای نظر است .

الف - مرقوم شده است : «این کار را تنها با دست خود می خواست» . . . . نقل کردیم که خیابانی ، پس از آگاهی از جریان جنگل ، حاجی آخوند را به نزد میرزا کوچک خان گسیل می دارد ، برای طلب ارتباط و همکاری . و این نقض نظریه بالاست . زیرا خیابانی با توجه به شخصیت و اهداف میرزا کوچک خان او را به همکاری دعوت کرده است . و بحتم این تصور را داشته است که ممکن است مبارز مسلحی چون میرزا کوچک خان ، زمام همه نهضت را به دست گیرد و سردار کل شود . و خیابانی خود به صورت یک متفکر و روحانی در هیئت رهبری نهضت در آید . با این وصف از ایجاد ارتباط با جنگل ابا نورزیده است .

پاسخ دیگر اینکه ممکن است خیابانی ، در آن اطراف ، کسی را که از هر جهت شایسته باشد که کار جنبش را به او سپارد نمی شناخته است . از این رو وظیفه خود می دانسته است که با ایجاد وحدت در رهبری ، نهضت را اداره کند .

ب - : «و کسی را با خود به همبازی نمی پذیرفت» . می دانیم که در آن ایام کسانی از سوی کشورهای بیگانه در ایران بوده اند و در نهضتها دخالت مستقیم می کرده اند . خیابانی خوب درک می کرده است که اگر لحظه ای غافل شود ، ممکن است کار رهبری به دست آن کسان افتد ، و آن کوششها و تلاشها به زیان اسلام و ایران تمام شود . چنانکه می بینیم که در

شرح حال وی ، آشکارا ، نوشته اند : «از نفوذ کمونیسم جلوگیری می کرد» . و خود کسروی نوشته است :

راستی این است که خیابانی گرایش به بلشویکها نمی داشت و جز در پی اندیشه های خود نمی بود . (۴)

بنابراین ، فلسفه وی ، در اینکه کسی را به انبازی خویش ، در ادامه رهبری نهضت نمی پذیرفته است - البته اگر این سخن را بپذیریم - خوب روشن است .

ج - : «... یک راه روشنی در اندیشه نمی داشت» . این تعبیر مایه شگفتی است . یک روحانی انقلابی و یک مجاهد اسلامی ، و یک رهبر قرآنی ، چه راه روشنی باید در اندیشه می داشته باشد ، جز استقرار بخشیدن به احکام اسلام و بسط عدالت قرآن ؟ هویت شیخ محمد خیابانی ، خود راسم و نمودار اندیشه او بوده است ، و جهت او را در جنبش اصلاحی وی نشان می داده است . و برای یاران او ، و مردم فراوانی که به دنبال او می رفته اند ، روشن بوده است که خیابانی می خواهد ، با از بین بردن نفوذ بیگانگان ، و قطع کردن دست خائنان داخلی ، و دادن جهت اجتماعی و اصلاحی به جامعه ، به طرف یک حکومت «ملی - اسلامی» گام بردارد . و از این رو ، هم خود می دانسته است و هم یاران او می دانسته اند که «وقتی رشته را به دست آورد ، هر نیکی را که بخواهد [و موافق احکام اسلام و نوامیس قرآن تشخیص دهد] در توده پدید خواهد آورد» .

کسروی ، سپس درباره خیابانی و نهضت او (خیزش خیابانی) ، بتفصیل سخن می گوید ، از جمله تصریح می کند که او گرایشی

به بیگانگان نداشته است ، چنانکه نقل کردیم . و این بدیهی است . چگونه یک مصلح روحانی مسلمان ، به غیر از اسلام و اهداف و احکام اسلام به چیزی گرایش تواند داشت ، و چه نیازی به این گرایش دارد ؟

رشته فرمانروایی ، در سراسر آذربایجان ، به دست خیابانی افتاده این زمان به آن پرداخت که به شهرها حکمران از سوی خود فرستد ، و به اداره ها رئیس از کسان خود گمارد . . . . (۵)

گروهی از آذربایجانیان به پشتیبانی از خیزش خیابانی می کوشیدند ، ولی دسته هایی نیز دشمنی نشان می دادند . زیرا بسیاری از سران دموکرات این برنمی تافتند که خیابانی به کار بزرگی برخیزد (۶) و بنام گردد ، و از روی رشک خرده گیری می نمودند . کسانی هم با وثوق الدوله پیوستگی می داشتند و به هواداری از او از بدگویی باز نمی ایستادند . . . (۷)

خیابانی در این هنگام نیز دور اندیشانه رفتار کرد . . . (۸)

خیابانی تبریز را از نمایندگان دولت و از بد خواهان تهی گردانید . (۹)

خیابانی این می خواست که آذربایجان در دست او باشد ، که جدا سرانه فرمان راند و سپس که نیرومند گردید به سر تهران رفته آنجا را هم اصلاح کند . . . (۱۰) در آنچه آورده شد ، آشکارا یاد شده است که :

۱ - خیابانی اهدافی بلند و اصلاحی داشته ، و نظر به آزمونهای دیگر مصلحان دینی آنروزگار ، در اندیشه ایجاد قدرت دینی بوده است و منبر و موعظه را بسنده نمی دیده است .

۲ - ایادی وثوق الدوله ، بویژه ، از بدگویی از خیابانی باز نمی ایستاده اند

. و این امر ، بحث و تحلیل نمی خواهد و هویت آن ، همواره ، شناخته است .

۳- دسته هایی درباره او دشمنی نشان می داده اند و تحمل نمی کرده اند که یک عالم روحانی ، یک نهضت اصلاحی بزرگ را به سامان برساند . بنابراین ، خرده گیریها از روی رشک بوده است و حسد و تنگ نظری .

این امور همواره مانند داشته است . و حاکی است از اینکه بسیاری از کسانی که دم از اصلاح می زنند و برای مردم و تضييع حقوق مردم دل می سوزانند ، دروغ می گویند . و گرنه این چه جای رشک و حسادت است ؟ اگر دریافت حقوق جامعه و گستردن صلاح و زدودن تباهی منظور باشد ، چه تفاوت می کند که درفش افراز نهضت ، روحانی باشد یا دیگری ؟ همواره از سوی برخی از مردمان و از جمله برخی از تحصیلکردگان و روشنفکران این حسادت و رشک نسبت به جنبشهای روحانی دیده شده است . و همین ، بسیاری از کوششها و تلاشها را بر باد داده است . و این حاکی است از پلیدی دل و تنگی نظر و نداشتن ایمان ، نه ایمان فردی و نه ایمان اجتماعی .

## ۱۶- افکار و تعالیم

### افکار و تعالیم

افکار اصلاحی و آرمانهای انسانی شیخ محمد خیابانی ، که بیشتر از راه سخنرانیها و نطقهای عمومی او القا شده است ، سرشار است از روشنگری ، آزادیخواهی ، بیگانگی رانی ، حریت آموزی ، فلاح گستری ، تباهی ستیزی ، ملیت پروری (۱۱) و دیانت شعاری . برخی از آگاهان معتقدند که هنوز سالها زود است تا جامعه افکار خیابانی را بفهمد و هضم کند (۱۲) . آنچه مسلم است

این است که تامل در مجموعه آرمانی این مصلح اسلامی، می‌رساند که عقل بیدار و خون جوشان این فرزند آگاه دین، هیچ خواری، فساد، وطن‌فروشی، فرودستی، فقر، نابسامانی و بیعدالتی و جهل و جنایت را نمی‌پذیرفته است. و پایه مبارزه با اینهمه را روی داشتن قدرت و دادن آگاهی استوار می‌داشته است.

روشن است که سطر نخست دفتر اصلاح و آزادگی، آگاهی است. نهایت، در موارد بسیار، قدرتها با نشر آگاهی درست در می‌افتند. اینجاست که فرزنانگان و حکیمان نیز، به مسئله دیگری توجه می‌یابند: حل مشکل قدرت.

دانشمند مشهور، حسین کاظم زاده ایرانشهر، در رساله یاد شده، که درباره زندگانی و افکار خیابانی انتشار داده است، «قسمتهایی از نطقهای خیابانی» را به «اقتباس از جریده تجدد، منطبعه تبریز» در آن رساله آورده است، از صفحه ۵۰ تا ۵۷. سپس زیر عنوان «صد کلام از افکار فلسفی شیخ محمد خیابانی»، صد سخن از گفتار خیابانی آورده است. خود در مقدمه رساله، در این باره، چنین می‌گوید:

من نیز... پس از مطالعه نمرات جریده «تجدد»، که در زمان شیخ در تبریز چاپ می‌شد و جزئیات اوضاع آذربایجان و مخصوصاً خلاصه نطقهای روزانه شیخ را درج می‌نمود، صد کلام حکمت‌نثار از میان نطقهای شیخ استخراج نموده و آنها را به چند موضوع تقسیم کرده با چند صفحه از خود نطقها بدین رساله علاوه کردم، تا از یک طرف کلمات خود شیخ مقاصد و افکار و مقام او

را معرفی نماید، و از طرف دیگر بدین رساله، علاوه بر اهمیت تاریخی و اجتماعی آن، یک جنبه فکری و علمی و اخلاقی داده آن را برای مطالعه و استفاده جوانان و شاگردان مدارس ایران مفیدتر و شایسته تر می سازد.

کلماتی را که ایرانشهر از گفتار خیابانی آورده، زیر این پنج عنوان قرار داده است: ۱- در آزادی و استقلال. ۲- در تجدد و ترقی. ۳- در فلسفه اجتماعی. ۴- در شرایط موفقیت. ۵- در اخلاق.

من بررسی افکار و تحلیل آرمانها و تعالیم سیاسی و اجتماعی خیابانی را می سپارم به دست طلاب جوان و دیگر جوانان و آگاهی طلبان. و از آنان می خواهم که به «روزنامه تجدد» و دیگر منابع و نوشته ها در این باره رجوع کنند و آنها را بزرگی بخوانند و به شناخت افکار و اهداف خیابانی پردازند. و از خواسته های او، در رده «مصلحان بزرگ اجتماعی - دینی»، دم زنند و آنهمه را زنده کنند. در اینجا برای نشان دادن نمونه ای از افکار و تعالیم این نابغه اجتماعی و مصلح اسلامی، چند بخش، از یکی از نطقهای او را می آورم! (۱۳)

### [آگاهی سیاسی - الف]

آنان که قدری با سیاسیات مشغول می شوند، می دانند که دولتها در میان خودشان شرایط و قراردادهایی می نویسند، که مناسبات آنان را در ایام صلح تعیین می کند. در موقع تدوین و تحریر این شرایط هیچ دولتی به دولت دیگر نمی گوید که او را فریب خواهد داد، و از ساده لوحی او استفاده خواهد نمود. و کلیه شرایط و

مقررات ، ظاهرا با ملاحظه صلاح طرفین معین می شود . ولی دول عظیمه دیپلماتهای ماهر و زبر دست دارند ، که مواد معاهدات را با اسلوبی مخصوص ترتیب می دهند و در الفاظ و عبارات آن مضامینی را می گنجانند که منافع و منظورات دولت متبوعه خودشان را تامین می کنند ، و در موقع عمل مواد معاهده را موافق صلاح خود تاویل و تفسیر کرده و منفعت می برند . و ظاهرا کسی نمی تواند بگوید که «در این معامله اعمال زور شده است » . این سلاح که دیپلوماسی نام دارد ، از توپ و تفنگ و کلیه اسلحه متداوله مهمتر و مؤثر تر است . . .

### [آگاهی سیاسی - ب]

در شرایط و مقرراتی نیز که میان دولت و ملت منعقد شده مناسبات هر دو را تنظیم می نمایند ، باید این نکته را در نظر داشت تا باب مداخله به حیل و دسایس دیپلماتی گشاده نشود . اغلب دیده شده است که دول مستبده در مقابل نهضت و شورشهای ملت تسلیم گشته و برای اجرای اصلاحات مطلوبه حاضر شده اند ، ولی این تسلیمیت خود را برای تسکین ملت به کار برده ، در مشروطیتی که با ملت عقد و قوانین اساسیه که وضع نموده اند ، توانسته اند مواد موافق صلاح و منفعت خود را گنجانیده در موقع عمل مجددا به گردن ملت سوار شوند . . .

### [آرمان قیام]

قیام ما می خواهد در ایران یک وضعیت ثابت و پایداری برقرار کند که وجود و استقرار آن بسته به هیئتها و اشخاص مخصوص نباشد و هرگز کسی نتواند به تغییر و تخریب آن وفقیقت یابد . این وضعیت ثابت و تزلزل ناپذیر را ما در شکل یک حکومت دموکراتیک تصور می نمایم . . .

### [شناخت حقوق و اهمیت آن]

امری که هرگز نمی توان به سهل انگاری گذراند و منصرف از آن شد عبارت از مدافعه حقوق است . هرگاه بینید یک ملت ، یک قوم و یا یک شخصی از حقوق خود دفاع نمی کند ، بدانید که آن ملت ، قوم ، یا شخص ، مطلع بر حقوق خود نیست و آن چیزی را که دفاع از آن نمی کند حقوق خود نمی داند . اقوام وحشیه و ملل ابتدائی از حقوق مدینه و بشریه خود بیخبر هستند ، لهدا هرگز در مقام مدافعه از آن بر نمی آیند . عدم مدافعه آنان ناشی از عدم اطلاع آنان است . ملت‌هایی که داخل در طریق تمدن شده اند ، به قدر درجه تکامل خود ، قدر و قیمت حقوق خود را دانسته در موقع لزوم به محافظه آن می پردازند . . .

### [مقاصد دخمه بانان]

تغییراتی که در وضع زندگانی اجتماعی یک جماعت به ظهور می رسد ، ممکن نیست موافق آمال و تمنیات عموم باشد ، مخصوصا در مملکتی که امتیازات و تشخصات ، هزاران سال رایج و حکمفرما بوده اند . بنابراین ، در میان هر جماعتی ، محافظه کاران پیدا می شوند . و این محافظه کاران ساعیند که اوضاعی را که بر ضد منافع آنان پیش آمده است بر هم زنند یا عقب برانند . ما که به طرف تجدد می رویم و می خواهیم یک شکلی پیش بیاوریم که استقلال مملکت و زندگانی آزاد

اهالی آن را تامین نماید ، حتما باید با اشکالات و موانع زیادی مصادف شویم . یک هیئتی که می خواهد یک قوم را هدایت کند ، باید این نکته را خوب ملتفت شود و بداند که پس از قیام «اکثریت» ، برای تامین آسایش



و آزادی خود، اقلیت ابدًا راحت نخواهد نشست و متوسل به پاره‌ای اقدامات مخالفت‌آمیز خواهد شد. اکثریتی که قیام کرده است فردا فرد واقف بر حقوق خود نیست، ولی اقلیتی که خود را در معرض هلاکت می‌بیند، پی به ضیاع حقوق خود برده با جدیتی شدیدتر به مدافعه می‌پردازد. رؤسای قوم باید این نکته را نیز از نظر دور ندارند و بدانند که اکثریتی که به همراهی آنان قیام کرده است، هنوز در تحت تاثیرات عادات و تعاملات قدیمی خودش است. عوالم آزادی و حاکمیت را ندیده است و نمی‌داند. چیزی که تحصیل می‌کند و یا برای تحصیل آن قیام کرده است هنوز از نظر او بخوبی مجسم و معین نیست. ولی برعکس، طرف مقابل که اختیارات غیر محدود، امتیازات و تشخصات خویش را از دست می‌دهد، با کمال وضوح، و به طور آشکار، ضایعات خود را حساب می‌کند. و بنابراین، با نهایت جدیت در مقام دفاع برمی‌آید...

### **[اتحاد و نقش آن]**

ظلم را پذیرفتن خود یک خیانت است. و در مقابل ظلمی که به بنی نوع می‌شود ساکت نشستن نیز خیانت است. آمال خودتان را ممکن بدانید. قوت قلبی که برای ما لازم است نباید آن را در افراد جستجو کنیم، ملت است که باید آن را داشته باشد. تا روزی که مانند شیر و شکر آمیزش نکرده و یکجود نشده‌اید، حق ندارید زبان به تنقید دیگران بکشاید. وقتی که متحد شدید، قلب متین و شجاع خواهید داشت. و

همین که مقصود در نظر شما مشخص شد مانند مرغ سریع الطیر به طرف آن خواهید شتافت .

### [قابلیت]

قابلیت یک ملت ، به حاکمیت ملیه (۱۴) ، بسته به حیازت شرایطی است . از احکام طبیعت است که هر وجودی در نسبت قابلیت خود ، به یک نعمت ما فوق نایل می گردد . هر ملتی که ذلیل و زبون شده است علتش این است که قابلیت نداشته است .

### [مشکل طبقه ضعیف]

بعضی از اهل بازار ، از اخبار شایعه استفاده کرده بر قیمت پاره ای ماکولات افزوده اند . این اشخاص یا باید بزودی دست از این گونه کارها بردارند ، یا از هیئت اجتماعی خارج شوند . به بهانه اینکه راه مسدود شده ، قیمت برنج و نطف تفاوت کلی پیدا کرده است ، ولی ملت مخصوصا طبقه ضعیفه ملت - که نظر ما همیشه معطوف به جانب آنهاست - نمی تواند متحمل این تغییرات بشود . . . هر که به قیمت عالی بفروشد ، مال او مصادره خواهد شد و جریمه از او خواهند گرفت . مبالغ حاصله از این ممر ، به احتیاج ملت صرف خواهد گشت .

### [تعلیمات ابتدایی]

آزادی و استقلال یک ملت منوط بر این است که در کودکی ، معنی عزت و ذلت ، شرافت و دنائت را به او یاد داده باشند . ملتی که تفاوت این حیثیات را نداند ، ممکن نیست زنده نیکنام باشد . . .

شیخ محمد خیابانی ، در حدود ۶۰ - ۷۰ سال پیش این سخنان را گفته است . آنچه از وی نقل کردیم قابل دقت بسیار است و قابل تطبیق . سخنان و نطقهای خیابانی بسیار است . در اینجا نمونه ای بس اندک آورده شد . تامل در گفته های این مصلح اسلامی ، انسان را به یاد پیشوایان دین و رهبران راستین می اندازد ، یعنی آنان که جزئیات و کلیات امور جامعه و کوچک و بزرگ گرفتاریهای مردم ، همه و همه ، بر ایشان مطرح بوده است و مسئله به حساب می آمده است ، و همواره به آنها همه ، توجه داشته اند و برای حل آنها

می کوشیده اند . این است نمونه تعهد اسلامی و این است نمونه عالم متعهد اسلام .

## پی نوشتها

۱ . مؤلف کتابهای «سردار جنگل» و «گیلان در جنبش مشروطیت» .

۲ . مؤلف کتاب «از صبا تا نیما» .

۳ . «تاریخ هیجده ساله آذربایجان» ، ص ۸۶۵ ، چاپ ۱۳۵۳ .

۴ . همان کتاب .

۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ . همان کتاب ، ص ۸۶۵ به بعد .

۱۱ . ملیت که در این مقام می گوئیم ، مقصود یک رشته واقعیتهای و خویها و ارزشهای قوم ایرانی است ، که از نظر اسلام ، به هیچ روی ، مردود نیست ، و در مواردی - بنا بر احادیث - تایید نیز شده است . و این ، غیر از مفهومی است که برخی آن را مطرح می کنند ، و می خواهند از آن ، ایدئولوژی و خطی سیاسی بسازند در برابر اسلام و در برابر ملت . و اینگونه کسان - دانسته و ندانسته - خیانت می کنند ، زیرا همین مفهوم است که استعمار آن را با دست خاورشناسان خائن - لشکریان جرار فرهنگی خویش - بزک کرده و وسیله ای قرار داده است برای نابودی اسلام ، و تهی داری کشورهای شرقی از معنویتهای والا ، و پراکندگی اقوام شرق ، و خوار سازی و برده گیری مردمان مشرق زمین ، و غارتگری ثروتها و منابع آنان ، و پایین نگاهداری همه حضورهای اجتماعی آنان .

۱۲ . پس از انقلاب کنونی ، و حرکت به سوی تحقق بخشیدن به ارزشهای اسلامی ، این سخن دیگر ، به این صورت ، مورد ندارد .

۱۳ . آنچه آورده می شود از «روزنامه تجدد» است ، یکی از آخرین شماره های آن : شماره مسلسل ۲۰۲ ، به تاریخ

چهار شنبه ۲۴ ذیحجه ۱۳۳۸ هجری قمری ، ۱۲۹۹ هجری شمسی .

۱۴ . به حاکمیت ، یعنی : برای حاکمیت .

## ۱۷ - شهادت

پس از اینکه قیام تبریز ، به رهبری خیابانی ، سامانی می یابد و نفوذ ملی را بسط می دهد ، دولت وقت در صدد از میان بردن این قیام برمی آید . نخست ایادی خائن به ملت و دژخیمان دشمن مردم را به آذربایجان گسیل می دارد ، تا از هر گونه اقدام درباره سرکوب کردن قیام مردم خود داری نکنند . بدینگونه کار منتهی می شود به پراکنده شدن آزادیخواهان و اختفای خیابانی ، در منزل یکی از عالمان دینی تبریز : ، حاج شیخ حسنعلی میانجی .

شرح این پیشامد و واقعه شهادت خیابانی را ، هم حاج محمد علی آقا بادامچی (۱) و هم آقای سید علی آذری مرقوم داشته اند . مؤلف اخیر الذکر این واقعه را از قول نوه حاج شیخ حسنعلی میانجی که خود شاهد واقعه بوده است ، آورده و تفصیل آن را ثبت کرده است : (۲)

پس از تزویری که مخبر السلطنه هدایت به کاربرد و با رئیس قزاقخانه . . . برای امحاء قیام و قیامیها تبانی کرد . . . روز مناسبی را برای حمله انتخاب کرده بود ، زیرا در آنروزها قوای ملی اکثرا در قرجه داغ با امیر ارشد در جنگ می بودند ، و قوای بسیار کمی در شهر تبریز وجود داشت . علت غلبه قزاقان ، به واسطه فقدان قوای کافی و تبانی رؤسای ژاندارمری بود ، و الا ممکن نبود قیام به این زودی از پا در آید .

مرحوم خیابانی ، به واسطه تسخیر عالی قاپو [ستاد دموکراتها] ،

و فقدان قوای ملی ناگزیر از پنهان شدن گردید . و پیش از آنکه به خانه ما بیاید ، یکی از دوستان خیلی نزدیک او ، که جزء هیئت مدیره قیام نیز می بود ، چهار ساعت او را به انتظار خود گذاشته و وقت بسیار گرانبهایش را عبث و بیهوده ساخته بود .

هنگامی که به خانه ما آمد و جریان را به پدر بزرگم گفت ، با کمال محبت و شجاعت او را پذیرفت . . .

پدر بزرگم طرز فرار او را از خانه اش پرسید ، خیابانی چنین گفت : «چند دقیقه پیش که قزاقان به در خانه ام هجوم آور شدند ، من چاره را در این دیدم که به پشت بام رفته و خود را به کوچه شما اندازم . و همین کار را کردم . پس از فرود آمدن از پشت بام ، تفنگ و قطار فشنگم را زرم از بالای بام انداخت ، برداشته مستقیماً به اینجا آمدم » .

آن شب را ما ابداً به خواب نرفتیم . به نوبت کشیک می دادیم . من و مادر بزرگم مامور پذیرایی خیابانی شدیم . روز بعد از اختفا ، پدر بزرگم به خیابانی پیشنهاد کرد که هرگاه موافقت فرمایید نزد مخبر السلطنه رفته برای شما تامین بگیرم ؟ خیابانی چنین پاسخ داد : «شما خصیت بزرگی هستید ، او کوچکتر از آن است که شما نزد او بروید . . .» .

بعد از ظهر روز دوم اختفا ، وقتی که اسماعیل قزاق و همراهانش وارد خانه ما شدند و به طرف زیر زمین [محل اختفای خیابانی] روانه گردیدند ، خیابانی او را از پنجره زیر زمین دید ، و امکان

داشت قبل از شلیک اسماعیل ، او را از پا درآورد ، ولی به احترام قولی که داده بود ابتدا تیرخالی نکرد . اسماعیل قزاق بلا درنگ چندین تیر از پنجره زیر زمین به طرف شیخ که با پیراهن و زیر شلواری بود خالی کرد . . . شیون و غوغای عجیبی درخانه ما به راه افتاده بود . . . اسماعیل و همراهانش وارد زیرزمین شدند ، پس از لحظه ای جسد خون آلود شیخ را از زیر زمین خارج و به میان کوچه بردند . . .

جسد را در کوچه روی یک نردبان کوچکی انداخته به مقرر فرمانفرمایی مخبر السلطنه بردند . . . (۳)

بدینگونه یکی دیگر از شهیدان بزرگ اسلام ، سر بلند و سرخ کفن ، به صف دیگر شهدا پیوست ، و آزاده مردی با ترجیح دادن مرگ بر تسلیم ، ورقی تابناک بر تاریخ «شهیدان فضیلت» بیفزود . شهادت خیابانی به روز بیست و نهم ماه ذیحجه سال ۱۳۳۸ هجری قمری اتفاق افتاد . و هم اکنون که من این سطور را ، به یاد آن شهید راه آزادی می نویسم ، نزدیک طلوع آفتاب روز جمعه است ، بیستم ماه ذیحجه سال ۱۳۹۷ هجری قمری ( ۱۱ آذرماه ۱۳۵۶ هجری شمسی ) ، یعنی ۵۹ سال پس از شهادت خیابانی - رحمه الله علیه رحمه واسعه .

## ۱۸ - خون خیابانی

من در نوشتن این شرح حال (مانند دیگر شرح حالها) ، در صدد بحث و تحقیقی مفصل نبودم ، فقط خواستم چهره ای از این عالم آگاه و متعهد و آزادیخواه شجاع بنگارم ، و یاد او را نو کنم ، و طلاب جوان و دیگر جوانان را

به شناخت بیشتر این نابغه اجتماعی و مصلح دینی فراخوانم. چه خوب شد که ذکر می‌نماید «میرزا کوچک خان جنگلی» به میان آمد، او که خود نیز از میان طلاب و روحانیت شیعه برخاست، و انقلاب هفت ساله جنگل را، برای آزادی ملت مسلمان ایران، با رعایت اصول اسلامی، اداره کرد. آری خیابانی، در راه نجات امت مسلمان ایران شهید شد، ولی دریغ که او نیز، آخرین شهید این راه نبود، چنانکه سقراط، در «خطابه دفاعیه» خود گفته است:

امیدواری نیست که من آخرین مظلوم جنایت اشقیای باشم. (۴)

در اینجا مناسب است رثای بلندی را که شاعر بلند پایه، ملک الشعرا بهار، در شهادت خیابانی سروده است، از دیوان او (ج ۱، ص ۳۴۰ - ۳۴۲) بیاوریم:

در دست کسانی است نگهبانی ایران کاصرار نمودند به ویرانی ایران آن قوم، سرانند که زیر سر آنهاست سر گشتگی و بی سر و سامانی ایران الحق که خطا کرده و تقصیر نمودند این سلسله در سلسله جنابانی ایران در سلطنت مطلقه چندی پدرانشان بردند منافع ز پریشانی ایران نعم الخلفان نیز درین دوره فترت ذیروح شدند از جسد فانی ایران پامال نمودند و زدودند و ستردند آزادی ایران و مسلمانی ایران کشتند بزرگان را و ابقا نمودند بر شیخ حسین (۵) و به خیابانی ایران گر خون خیابانی مظلوم بجوشد سرتاسر ایران کفن سرخ پیوشد کشت آن حسن (۶) از بهر وطن گر دو سه کاشی کشت این حسن (۷) احرار وطن را چو مواشی تقلید از او کرد و ندانست و خطا کرد آری در

کهدان شکنند سارق ناشی این صاحب کابینه و آن والی تبریز صدری که چنین است چنانند حواشی که قتل مهین شیخ حسین خان را در فارس تصویب نمودند به صد عذر تراشی که بر سر تبریز دویدند و نمودند قانون اساسی را از هم متلاشی در سایه قانون ، سر قانون طلبان را از تن بیریدند و نکردند تحاشی آوخ اگر ارواح شهیدان به قیامت گیرند گریبان نژاد الله باشی گر خون خیابانی مظلوم بجوشد سرتاسر ایران کفن سرخ بیوشد در یوزه گری کوفت در صاحب خانه و انگاه برفت از اثر صاحب خانه از کثرت تللیس و ریا کرد به خود جلب چون گربه عابد نظر صاحب خانه از بهر گدایی شد و چون خانه تهی دید بگرفت به حجت کمر صاحب خانه دژخیم خیابانی ازین قسم به تبریز وارد شد و شد حمله ور صاحب خانه با آنکه در افواه عوام است که مهمان من باب مثل ، هست خر صاحب خانه این نره خران لگدانداز شترکین جستند به دیوار و در صاحب خانه در خانه احرار شدند از ره اصرار مهمان و بریدند سر صاحب خانه گر خون خیابانی مظلوم بجوشد سرتاسر ایران کفن سرخ بیوشد رندان به گمانشان که شکاری سره کردندو ز قتل مهان ، کار جهان ، یکسره کردند روبه صفتان بین که چسان پنجه خونین از فرط سفه در گلوی قسوره (۸) کردند آزادی را بلهوسان ملعبه کردند حریت را بیخردان مسخره کردند راندند ز خون شهدا سیل و بر آن سیل از نعل بزرگان وطن قنطره (۹) کردند قصری ز خیانت بنهادند و بر آن قصر از لخت دل سوختگان کنگره کردند



وانگه پی تنویر (۱۰) شبستان شقاوت از تیر جفا، سینه ما پنجره کردند وز کینه شبانگاه، تجدد طلبان را کشتند و تو گویی عملی نادره کردند گر خون خیابانی مظلوم بجوشد سرتاسر ایران کفن سرخ بیوشد جمعی پی ترحیم خیابانی مظلوم اجلاس نمودند نجیبانه درین بوم رسم است که چون مرد مسلمان، پی ترحیم قرآن بدعا ختم کند امت مرحوم جز آنکه مسلمان نبود یا که نباشند حکام، مسلمان و مسلمانی مرسوم چون مرده مسلمان بود و زنده مسلمان از ختم و عزا منع حرام آید و مذموم این بلعجی بین که بجد حمله نمودند بر مجلس ترحیم خیابانی مظلوم بستند ره آمد و شد را به رخ خلق و ابداع نمودند ز نو قاعده ای شوم غافل که ازین حرکت مذبوح، نگردد آزادی معدوم و ستمکاری مکتوم گر خون خیابانی مظلوم بجوشد سرتاسر ایران کفن سرخ بیوشد از آستی (۱۱) ار دست حقیقت به در آید این دستگه غیر طبیعی به سر آید رخسار بیوشند و جیهان ریاکار گر چهر حقیقت ز پس پرده در آید ای قاتل آزادی ایران بحذر باش! زان لحظه که قاضی به سر محتضر آید پر گیرد و در بارگه عدل بنالد این روح کزین کالبد خسته بر آید ملت بود آن شیر که هنگام تراحم چون بیشتر آزرده شود پیشتر آید ای پیر مکن گریه که هنگام مکافات از روح جوان تو بر تو خبر آید وی کودک نالان پدر کشته مسکین زاری مکن امروز که روز دگر آید گر خون خیابانی مظلوم بجوشد سرتاسر ایران کفن سرخ بیوشد

### پی نوشتها

۱. «شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی» ،

۲. «قیام شیخ محمد خیابانی» ، ص ۴۸۹ - ۴۹۵ .

۳. همان کتاب ، ص ۴۸۹ به بعد .

۴. «حکمت سقراط و افلاطون» - ترجمه و نگارش محمد علی فروغی ، ص ۱۶۲ ، چاپ دوم .

۵. مقصود شیخ حسین خان مشهور به «چاکوتاهی» است ، رئیس ایلات دشتی و دشتستان و مجاهد ملی معروف جنوب .

۶. اشاره است به «حسن و ثوق» که چند تن از یاغیان کاشی را کشت .

۷. مراد «حسن مشیرالدوله» است . - (نقل از پانوش دیوان) .

۸. قسوره شیر نر .

۹. قنطره پل .

۱۰. تنویر روشن کردن .

۱۱. آستی آستین .

## جاریهای اعماق

### یاد کردی از : شیخ محمد جواد بلاغی نجفی

چونان مسیح می زیست ، پارسا و بی پیرایه ، و فروتن و اندیشمند ، و نگران دگران ، تا از گمراهی در آیند ...

و چونان سقراط می اندیشید و می خروشید ، تا آگاهی پراکند و جانهای تاریک را روشن سازد ...

در گوشه ای ، فارغ از نام و نشانهای گرفتاری آور و وقت بر باد ده ، به کار می پرداخت . در زندگی ، مددکاری نداشت و خدم و حشمی گرد نیاورده بود . به پای خود به بازار می رفت و آنچه برای زندگانی زاهدانه خود و خانواده خود لازم داشت می خرید . کسی نمی دانست چه دارد و چه ندارد ، با مشکلات مادی چه می کند و چگونه روز می گذارد ...

روح بلند او که شیفته معنویات بود و عامل به تکلیف ، او را اینسان در خود فرو برده بود ، لیکن در خود فرو بردنی همراه با دید و آگاهی و درک و عمل به تکلیف اجتماعی و بیداری نسبت به تعهد

این بود سرگذشت عالمی که علم را ، چونان مشعلی ، برای هدایت اجتماع به دست داشت ، عالمی که از دانش چراغی ساخته بود برای روشن کردن جان انسان و راه اجتماع ، نه آتشی برای گرم کردن هنگامه خویش . مرد بزرگ بود و بزرگ اندیش ، مؤمن بود و عالم ، و عالم بود و مؤمن . روزگاری که اینگونه سپری شود ، پیداست که پربار است و خجسته ، چنانکه روزگار «شیخ محمد جواد بلاغی نجفی» اینچنین بود .

پیش از اینکه به ذکر آثار و افکار و ارزشهای اجتماعی و انسانی بلاغی بپردازم ، خلاصه ای از شرح زندگانی وی می آورم .

## ۱- زندگی و استادان

شیخ آقا بزرگ تهرانی ، گزارش زندگی «بلاغی» را در کتاب «طبقات اعلام الشیعه» آورده است . من در اینجا ، ترجمه گفتار ایشان را - با اندکی تلخیص - می آورم :

شیخ محمد جواد بلاغی نجفی ربعی - از قبیله مشهور «ربیع» - از مشاهیر عالمان شیعه ، در عصر خویش ، علامه جلیل ، مجاهد بزرگ ، و مؤلف آگاه و پرکار .

خاندان بلاغی (آل البلاغی) ، از قدیمترین خاندانهای نجفند و دارای ریشه علمی و فرهنگی و ادبی . تنی چند از مردان علم و دین از این خاندان برخاسته اند . ما هر یک از آنان را در سراسر این کتاب ، در جای خود ، ذکر کرده ایم . . .

اکنون بلاغی ، از افراد سرشناس این خاندان است و در علم و عمل ، از افتخارات این روزگار . او - چنانکه خود به من گفت - در سال ۱۲۸۲ (ه . ق) در نجف زاده شد . و در آنجا ببالید و دانشهای

مقدماتی را نزد استادان فاضل نجف بیاموخت . در سال ۱۳۰۶ به کاظمین رفت . در سال ۱۳۱۲ به نجف بازگشت ، و نزد این استادان درس خواند :

شیخ محمد طه نجف در گذشته ۱۳۲۳ ه . ق . حاج آقا رضا همدانی "۱۳۲۲" آخوند ملا محمد کاظم خراسانی "۱۳۲۹" سید محمد هندی

سپس به سال ۱۳۲۶ (ه . ق) به سامرا مهاجرت کرد و با ما به درس استاد ، میرزا محمد تقی شیرازی ، بیامد . این درس را ده سال ادامه داد . او چند تا از کتابهای خود را در سامرا نوشت . سپس به کاظمین بازگشت و دو سال در آنجا ماند . در این دو سال همواره با دیگر عالمان دینی ، در دعوت جامعه به انقلاب و شورش ، همکاری می کرد (۱) و مردم عراق را وادار به استقلال طلبی می نمود . از آن پس به نجف آمد ، و به نوشتن کتاب و تالیف ادامه داد .

بلاغی یکی از آن مردان یگانه و نادر روزگار است که همه زندگیشان را و سراسر دقایق و لحظه های عمرشان را وقف خدمت به دین و حقیقت کردند .

بلاغی ، در برابر تبلیغات مسیحیت بایستاد ، و روبروی سیل بنیانکن غرب بپا خاست . او عظمت اسلام و برتری این آیین را بر همه شریعتها و دینها نشان داد . کار او به جایی رسید که [به علت تحقیقات وسیع درباره مسیحیت و شناخت درست آن] ، در میان عالمان و فاضلان بیغرض مسیحی نیز موقعیتی عظیم و رشک زا به دست آورد .

او در خلوص نیت و اخلاص در عمل ، به مقامی بلند دست یافته بود

، تا آنجا که راضی نمی شد اسمش را ، به هنگام چاپ ، روی کتابهایش بنویسند . می گفت : «من جز دفاع از حق قصدی نداشته ام ، پس فرق نمی کند که کتاب به نام من یا نام غیر من منتشر شود» . و با اینهمه مانند شعله های زیبای آتشی که چوپانان ، در شبهای تاریک بیابان ، بر سر کوهها می افروزند و از هر سوی نمایان است ، شناخته شد و انگشت نما گشت . و شهرت او تا دورترین آبادیها رفت . این مقام علمی و شهرت عالمی به دلیل حلهای علمی بود که او در باره بسیاری از مشکلات و مسائل علمی دین ارائه کرد ، تا جایی که مراکز علمی اروپایی نیز به این حل و تحلیلهای علمی به چشم احترام نگریستند .

برخی از محققان آن دیار با او مکاتبه می کردند و مشکلات خویش را در مسائل پیچیده ، از او می پرسیدند . بعضی از تالیفات بلاغی ، به علت مطالب مهم آنها ، به زبان انگلیسی ، ترجمه شده است .

شیخ محمد جواد بلاغی مردی بود بسیار فروتن و متواضع . چیزهای مورد نیاز خود را خود تهیه می کرد [بارش را بر دوش دیگری نمی گذاشت و هیچ تفرعن و تبختری نداشت که دیگران بیایند و کارهای او را انجام دهند] و خود به بازار می رفت و لوازم روزانه خود را می خرید . در مسجدی نزدیک خانه خود در نجف نماز جماعت می خواند . افاضل و زبندگان و نیکان مردم ، برای خواندن نماز با او و اقتدای به او ، در آن مسجد حاضر می شدند . وی شب دوشنبه ۲۲ ماه شعبان سال

۱۳۵۲ (ه. ق) از این جهان دیده بیست . نجف در مرگ او زیر و رو شد ، و از جنازه او تشییعی - آنچنانکه باید - کرد .

بیکر او را در حجره جنوبی سوم ، از طرف غربی صحن مبارک علی «ع» به خاک سپردند . . . دین اسلام ، از مرگ چنین عالمی درد آگین گشت ، و با رفتن او ، دیوار دین بشکست .

افسوس که جای اینگونه عالمان عامل بیشتر خالی می ماند . با اینکه باید گفت کسی که آثاری چون بلاغی از خود بر جای نهد ، نمرده است و نمی میرد ، آثاری که نسلهها و نسلهها به برکت آنها هدایت می شوند و قهرمانان علم و تحقیق به آنها استناد می کنند . بلاغی در تالیفات خود فرهنگی پخته و ارزنده برای خوانندگان علم و حقیقت بر جای هشت . . .

بلاغی زبان عبری را خوب می دانست ، همینگونه زبان فارسی و انگلیسی را . و بجز مقام بالایی که در علوم دینی و الهی و فقه و دین شناسی داشت ، ادیبی بزرگ و شاعری نوآور بود . شعری بلند و روان و استوار می گفت . . . خلاصه ، بلاغی نمونه ای از عالمان گذشته اسلام بود ، که در این روزگار مانند او بی اندکیاب است . رحمت بیکران خداوند بر او باد .

مؤلف «ریحانه الادب» نیز ، پس از ذکر نام و نسب و پدران او ، چنین می گوید :

فقیه اصولی ، حکیم متکلم ، عالم جامع ، محدث بارع ، رکن رکن علمای امامیه ، و حصن حصین حوزه اسلامی ، و مروج علوم قرآنی ، و کاشف حقایق دینی ، و

حافظ نوامیس شرعیه ، و از مفاخر شیعه ، و از شاگردان میرزا محمد تقی شیرازی و حاج آقا رضا همدانی و آخوند خراسانی و شیخ محمد طه نجف بوده ، و کتابهایی که در موضوعات مختلفه با اصول طریقه ، که در همه آنها مبتکر می باشد تالیف داده ، هر یکی در رشته خود بی نظیر و مایه افتخار شرقیین و انکسار غربیین بوده ، و محض برای تقدیر زحمات علمی و مدافعات قلمی آن یگانه حامی دین مقدس اسلامی ، بعضی از آنها را ثبت اوراق می نماید . . . (۲)

و خیر الدین زرکلی ، در «الاعلام» ، چنین :

البلاغی ، محمد جواد بن حسن بن طالب بن عباس البلاغی النجفی الربعی . محقق شیعی . از عالمان نجف ، از خاندان بلاغی ، که خاندانی است بزرگ در نجف ، او را تصنیفاتی است ، از جمله : «الهدی الی دین المصطفی» و «انوار الهدی» ، و «نصایح الهدی» و «التوحید و التثلیث» ، و «الاء الرحمان فی تفسیر القرآن» . بلاغی فارسی و انگلیسی را خوب می دانست ، و در نهضت استقلال طلبی عراق (و مبارزه با انگلیسها) ، به سال ۱۹۲۰ م (۱۳۳۸ ه . ق) شرکت داشت . (۳)

## ۲ - عظمتها

### عظمتها

درباره عظمتهای اخلاقی و فضیلتهای نفسی این عالم بزرگ اسلامی ، و کوششهای والای او در راه نشر حقیقتها و روشن کردن باطلها و خرافه ها سخنان بسیار گفته اند ، و در کتابهایی (بیش از ۲۰ کتاب) (۴) که شرح حال وی در آنها آمده است به بزرگیها و پاکیهای او اشاره شده است . ما در اینجا به نقل سخنان دو تن بسنده می کنیم :

### میرزا محمد علی اردوبادی

یکی از شاگردان شیخ محمد جواد بلاغی ، میرزا محمد علی اردوبادی نجفی است . اردوبادی از عالمان و فاضلان و ادیبان و مؤلفان و شاعران این روزگار بود و یکی از نمونه های ارجمند فرهنگ شیعی نجف ، صاحب زهد و تقوی و ادب و فضیلت و سلامت نفس . اردوبادی زاده تبریز است ، لیکن از چهار سالگی به همراه پدر و خانواده به نجف می رود و در همان شهر تربیت می شود و نزد ادیبان و فقیهان و متکلمان بزرگ تحصیل می کند . او بر زبان و ادبیات عرب تسلطی ژرف می یابد و شعر را به زبان عربی بس نیکو و استادانه می سراید .

میرزا ابو القاسم اردوبادی (م : ۱۳۳۳ ه . ق) - پدر عالم یاد شده - نیز «که در اصل از شهر اوردوباد روسیه بوده و در تبریز زاییده شده و در نجف اقامت گزیده ، عالمی بوده است فاضل ، فقیه ، اصولی ، رجالی ، از اکابر فقهای اثنا عشریه اوایل قرن چهاردهم . . .» (۵)

چنانکه یاد کردیم میرزا محمد علی اردوبادی ، از شاگردان میرزا بلاغی بوده است و خود صاحب آثار منشور و منظوم فراوان است . از جمله تالیفات وی این

سه کتاب است به نامهای «الحدیقه المبهجه» و «زهر الریاض» و «زهر الربی» که در شرح حال رجال و عالمان دین است، و کتابی درباره «میلاد امیر المؤمنین در کعبه» و کتابی در احوالات مختار ثقفی و ...

اردوبادی، از جمله، درباره استاد خود، علامه مجاهد، شیخ محمد جواد بلاغی، چنین می گوید:

العلم الفرد، العلامة المجاهد، آیه الله، وجه فلاسفه الشرق، و صدر من صدور علماء الاسلام، فقیه، اصولی، حکیم، متکلم، محدث، محقق، فیلسوف، بارع. و کتبه الدینیة هی التي ابهجت الشرق، و زلزلت الغرب، و اقامت عمد الدین الحنیف. فهو حامیه الاسلام و داعیه القرآن. رجل البحث و التنقیب، و البطل المناضل الشهم الحکیم. و اما اخلاقه الکریمه، فلیس فی وسع البلیغ وصفها، فما عسی ان یقول المتشدد فی وصف خلقه غیر ان یقول: انه دمث، سجع، حسن، حمید، مرضی. لکن الرجل فوق ذلك كله... (۶)

- یگانه درفش افراشته، بسیار دان درگیر، نشانه خدا، چهره درخشان فیلسوفان خاور زمین، سرآمدی از عالمان اسلام، فقه دان، اصول دان، حکمت دان، عقاید شناس، حدیث دان، پژوهشگر، فیلسوف، بیهمتا، کتابهایی که او درباره دین نوشت چهره شرق را بیاراست و فرهنگ ضد دینی غرب را بلرزاند و پایه های دین راستین را استوار ساخت. بدینگونه او بود نگهبان اسلام و فریاد گر قرآن، مرد کنجکاوی و پژوهیدن و پهلوان نبرد آور (۷) دانا دل و



فرزانه . اما خوی و آزادگیهای او ، سخندان وصف آنها را نیارد کرد و زبان آور چیره گزارش آنها را نتواند داد ، مگر همین اندازه بگوید : او نرمخوی بود ، و خوش خلق و نیک رفتار و ستوده و پسندیده . لیکن مرد بالاتر از همه اینها بود .

و از اشعار اردوبادی است ، این سه بیت که در ثنای استاد خویش ، بلاغی ، سروده است :

ما ان یقم دین الهدی ماثلا- الا و هذا عرقه النابض فلیهن شرع المصطفی ان من ه فی فناه اسد رابض فان و نوا عنه فمستلثما  
یصول هذا البطل الناهض (۸)

- تا آیین رستگاری ، بر پای ایستاده باشد استوار ، این مرد خونی است که در رگهای آن می دود .

- باید دین خواجه کائنات شادمان باشد ، که در آستانه آن ، پاسبانی را ، چونان این مرد ، شیری نشسته است .

- اگر به دین اسلام پشت کنند و آن را سبک گیرند ، این پهلوان بر پای خاسته در میدان ، و فرو رفته در سلاح (علم و تقوی و منطق) ، بر آنان تاختنها خواهد آورد ...

### **دکتر توفیق الفکیکی**

ادیب محقق و نویسنده فاضل عراقی ، دکتر توفیق الفکیکی ، که خود صاحب آثار و تالیفات چندی است (۹) ، در مقدمه فاضلانه خویش ، بر کتاب معروف بلاغی ، «الهدی الی دین المصطفی» چنین می گوید :

بلاغی بر شالوده والای تربیت اسلامی پرورش یافت ، و تعالیم و اخلاق نمونه اسلامی را به کار بست . از این رو یک مسلمان قرآنی نمونه و درست ایمان و راست اعتقاد گشت که خود

مثالی بود از یک انسان کامل . محبوبترین چیزها نزد او کار خیر و کوشش در راه خیر بود ، و بدترین چیزها ، بلکه زشتترین همه زشتها ، در نظر او ، تسلط قوای اهریمنی و غلبه اشرار بود بر جامعه انسانی . از این رو بلاغی یکی از داعیان فضیلت بود و پایه گذار مدرسه سیار ، برای هدایت افکار و روشن ساختن اذهان از راه بیان اصول علم و حکمت و فلسفه وجود و حیات . . . بلاغی با دانش وسیع و حکمت زلالی که داشت پناهگاهی بود برای مردم سرگردانی که عوامل انحراف آنان را به این سوی و آن سوی کشانیده بود ، و مطالب گمراه کننده دهریها و مادیها آنان را فریب داده بود ، چنانکه مرجع مطمئنی بود برای آن دسته از خاورشناسان که بواقع در صدد فهم حقیقت بودند و کشف اسرار حکمت شرق و معارف محمدی . زیرا در وجود او به نبوغ عقلی کم ماندی پی برده بودند ، و به ملکات نفسانی والایی و نیروی فکری شگرفی و چشمه ساران جوشان گوارایی که از دل بزرگ او می جوشید و بر زبان و قلم او جاری می گشت . (۱۰)

### ۳- کتابها و اندیشه ها

#### کتابها و اندیشه ها

علامه بلاغی ، تالیفات فراوانی دارد ، ۴۸ تالیف ، همه این کتابها حاکی است از نبوغ تالیفی نویسنده و دانش بیکران و دقت عقلی و منطق نیرومند و ادبیات عالی و قدرت تعبیر و بیان روشن و برهان مستند و . . .

خصلت دیگر این تالیفات ، رابطه آنهاست با مسائل حیات و زندگی و موضوعگیری درست در برابر عوامل خائن به جامعه و تاریخ . به این موضوع

، در صفحات آینده ، مفصل تر اشاره می کنیم .

در اینجا ، درباره سه کتاب ، از کتابهای بلاغی ، اندکی سخن می گوئیم .

## ۱ - آلاء الرحمن (۱۱)

### آلاء الرحمن

این کتاب تفسیر قرآن کریم است ، تفسیری موجز و پر ماده ، با عباراتی روشن و مفهوم . دریغاً که ناتمام مانده است . آنچه تالیف یافته است دو بخش است در یک مجلد :

بخش اول ، در ۳۹۲ صفحه ، به قطع وزیری - شامل مقدمه تفسیر و تفسیر سوره «حمد» و سوره «بقره» و سوره «آل عمران» .  
بخش دوم ، در ۱۴۹ صفحه (مجموع کتاب ۵۴۱ صفحه) - شامل تفسیر سوره «نساء» تا آیه ۵۸ و آیه ۶ ، از سوره «مائده» .

در این تفسیر ، چهار جزء و یک حزب (یک چهارم جزء) از قرآن کریم تفسیر شده است . مقدمه آن در عین اختصار (۴۹ صفحه) ، شامل مباحث سودمند و مسائل بسیار است ، از جمله بحث درباره مانند ناپذیری قرآن کریم و اهمیتهای گوناگون آن از نظر هدایت و تعلیم راه درست .

### مانند ناپذیری قرآن

مؤلف ، در مقدمه تفسیر خویش مسائل چندی را مطرح کرده و بس عالمانه و جامع درباره آن مسائل سخن گفته است ، از جمله : ۱ - معجزه چیست ؟ ۲ - چرا معجزه دلیل است ؟ ۳ - گوناگونی معجزات پیامبران از چیست ؟ ۴ - چگونه قرآن معجزه است و مانند ناپذیر ؟ ۵ - قرآن برتر از دیگر معجزات . ۶ - مانند ناپذیری قرآن از نظر نقل تاریخ . ۷ - مانند ناپذیری قرآن از نظر استدلال . ۸ - مانند ناپذیری قرآن از نظر نداشتن اختلاف و تناقض . ۹ - مانند ناپذیری قرآن از نظر تشریح نظام عادل . ۱۰ - مانند ناپذیری قرآن از نظر اخلاق ، و مقایسه اخلاق در قرآن با اخلاق در

تورات و انجیل . ۱۱ - مانند ناپذیری قرآن از نظر علم به غیب و چگونگی انجیلها در این مقوله . ۱۲ - چگونگی جمع آوری قرآن .

ما در اینجا ، پاره ای از مطالب بلاغی را در بحث «مانند ناپذیری قرآن» ، در ضمن ۱۵ مسئله ، ترجمه و تحریر می کنیم :

### مسئله ۱

معجزه ، یعنی کاری خارق (بیرون از حد) عادت و خارج از توانایی انسان ، و بالاتر از حد علم و قوانین علم ، و مانند ناپذیر . پس معجزه کاری است که افراد بشر نتوانند انجام داد ، نه با قدرت عادی و طبیعی و نه با قدرت علمی و از طریق استفاده از علوم . بنابراین ، آنچه از راه آگاهی از نوامیس طبیعی و قوانین علمی و خواص اشیاء ، علمی شود معجزه نیست ، مانند پرواز در آسمان با هواپیما ، و رفتن به کرات و کهکشانها با وسایل و سفاین ، و دیدن کرات بسیار دور با تلسکوپ ، و معالجه بیماریهای سخت با علم پزشکی و خواص دارویی . . . . اینها و امثال اینها معجزه نیست ، زیرا این امور ، خارق عادت ، و خارج از قدرت مطلق بشر نیست ، بلکه افراد متخصص به انجام دادن آن و ساختن وسایل آن ، از راه علم و خواص طبیعی یا مصنوعی اشیاء ، قادر و توانا هستند .

### مسئله ۲

معجزه ، در حقیقت ، کار خداوند است و از قدرت خدا سر می زند ، نهایت به دست پیامبر ، تا مردم به او ایمان آورند و از او پیروی کنند ، و صدق او بر آنان آشکار گردد .

### مسئله ۳

آن کس که مدعی پیامبری است باید بتواند چنین کاری انجام دهد ، تا دلیل باشد بر راستگویی و پیامبری او .

### مسئله ۴

معجزه به دست هر کس جاری نمی شود ، زیرا معجزه ، در نوع خود ، عملی است الاهی و غیر طبیعی ، و عمل الاهی و کار خدایی به دست غیر مرد خدا جاری نمی شود . پس هنگامی که مردی صالح باشد و امین و معروف به راستگویی و درستکاری ، و دینی عرضه کند که اصول و مسائل اساسی آن مخالف عقل و منطقی نباشد ، اگر از او معجزه ای سر زد باید براستی پیامبر باشد ، زیرا در غیر این صورت ، خداوند به دروغگو معجزه داده است و او را تایید کرده است . و چون تایید دروغگو قبیح است ، از خداوند کار قبیح سر نمی زند . پس اگر کسی دارای معجزه بود - معجزه به معنای دقیق و درست آن - و دینی جامع و کامل و منطقی عرضه کرد ، بحتم پیامبر خداست .

تکرار می کنم : ماهیت و واقعیت معجزه ماهیت و واقعیت غیر طبیعی است . و امر غیر طبیعی جز الاهی نتواند بود . پس معجزه کار خداست و خدا جز کسی را که براستی پیامبر باشد و از سوی او آمده باشد تایید نمی کند و معجزه بر دستش جاری نمی

سازد . پس باید دقت کرد تا هر چیزی معجزه پنداشته نشود . و چه بسا اموری که بظاهر غیر طبیعی و فوق العاده به نظر می آید ، لیکن طبیعی است ، نهایت راز آنها و کیفیت عمل آنها بر همه کس روشن نیست ، این

## مسئله ۵

همانگونه که معجزه به دست هر کس جاری نمی شود ، پیامبر واقعی و راستگو باید معجزه داشته باشد و از این تایید الاهی برخوردار باشد . درست است که مردمان ، بر حسب فطرت و سرشت - سرشتی ناآلوده به بدیها و کژیها - چون کسی را ، در همه حال و همه کار ، شایسته ، و راستگو و امین و درستکار بینند ، او را اهل خیر دانند و باطن او را نیز چون ظاهر او شمارند و گمان بد درباره او نبرند و پیوسته ظاهر او را دلیل باطن گیرند ، اما اینها همه تا بدانجا نیست که چنین کسی را معصوم شناسند و بری از دروغ و خطا دانند و همه دعوتها و احکام او را راست شماند و تسلیم او شوند و به او ایمان آورند . بلکه ممکن است درباره چنین کسی هنگامی که دعوی پیامبری کرد ، شک آورند و به دلشوره افتند و این سوی و آن سوی روند . چون چنین شود تعلیم و هدایت مردم به سامان نرسد و کار بر پیامبر راست نیاید . اینجاست که نقش و تاثیر و لزوم معجزه پیدا می گردد . و اینجاست که رحمت و عنایت خدا کار خویش می کند و معجزه بر دست پیامبر جاری می شود ، تا مردمان پیامبری او را به علم الیقین بدانند و نفوس سلیمه و سرشتهای پاک و دلهای دگرگون ناشده صدق او را باز شناسند و درست دارند ، و آنچه را او می گوید حکم خدا دانند . بدینگونه دین در دل مردمان جایگیر می شود و

امر خدایی در جهان رواج می گیرد و انتظام می یابد .

## مسئله ۶

در تاریخ زندگانی پیامبران معجزاتی گوناگون به ظهور رسیده است . سه پیامبر معروف : موسی «ع» و عیسی «ع» و محمد «ص» نیز هر کدام معجزه ای داشته اند از آن خویش و ویژه خویش . این گوناگونی از چه روی بوده است ؟

گفتیم که فایده معجزه این است که مردم به پیامبری صاحب معجزه بگردند . تا بدینگونه پیامبر بتواند به نشر ایمان در جان مردم و تامین یقین در قلوب دست یابد . و مردم پس از رهایی از چنگال شک و تردید به او ایمان آورند و به احکام او عمل کنند و به عزت و خوشبختی و سعادت برسند و برای سلوک به سوی کمال مطلق راه پیامبر را در پیش گیرند . پس فایده معجزه ، در حقیقت ، عاید به خود بشر است و لطفی است و رحمتی از خداوند در حق انسان ، مانند وجود نبی که آن نیز لطف و رحمت است از جانب خدا ، و چون بارانی است که زنگار از دلها می شوید و چون آفتابی است که خردها را روشن می کند و چون جانی است که در کالبد شعور باطنی بشر دمیده می شود . چون چنین است ، هر معجزه ای باید متناسب با زمان و مکان ظهور خود باشد ، و متناسب با عرف و عادت و درک و آگاهی مردم ، تا مورد شناخت و قبول قرار گیرد و تا فایده یاد شده ، به طور کامل ، از آن به دست آید .

## مسئله ۷

در زمان حضرت موسی «ع» ، علم سحر در میان مردم مصر رایج بود . گروهی از طبقه فاضل و روشنفکر این علم را به دست آورده و تحصیل

کرده بودند و تاثیرات آن را می دانستند و استادان به شاگردان تعلیم می دادند و آن را به کار می بردند . بنابراین بخوبی درک می کردند که قواعد علم سحر چیست و کاربرد آنها کجاست و قدرت و امکانات این علم تا چه اندازه است ، و کدام چیز و چه کار از قدرت این علم بیرون است . اینها را می دانستند . چون چنین بود حکمت همان بود که معجزه موسوی چیزی باشد ، از نوع آنچه مردم از آن آگاه بودند ، هایت برتر و مافوق آنچه مردم می دانستند و می توانستند . تا در برابر علم سحر و جادوی آن ساحران ، معجزه به شمار آید و دست از آنان ببرد . و نوع و طبیعت و مقوله کار ، غیر از نوع و طبیعت و مقوله کار آنان باشد .

## مسئله ۸

در زمان حضرت عیسی «ع» ، فلسطین و سوریه مستعمره یونان بود . مردم بسیاری از یونانیان در آنجا ساکن بودند ، و پزشکی و طبابت در آن سرزمین رواج بسیار داشت . از این جهت است که در باب سیزدهم و چهاردهم سفر لاویان ، از همین تورات رایج در دست یهود ، دستوراتی مفصل ذکر شده است برای چگونگی پاک کردن و تطهیر بیمار مبتلا- به آماس و آبله ، و پیسی و گری . این دستورات مبتنی است بر روش و اعمال کاهنان . و چنین به نظر می رساند که از کارهای روحی کاهنان است ، اگر چه از دارو استفاده می شده است . اینها همه نشانه ای است از رواج و اهمیت پزشکی و اعمال پزشکی و دارویی و قدرت و تاثیر دارو در نزد آن



مردم . از این رو معجزه عیسوی خوب کردن پیس و کر و کور مادرزاد بود . یعنی کاری که آن قوم بخوبی درک می کردند که از قدرت کاهنان و پزشکان و از قلمرو معالجه و درمان بیرون است ، و از مقوله ای دیگر است ، از قدرت خداست .

## مسئله ۹

اعرابی که اسلام در میان آنان ظهور کرد - و حکمت خداوند ، در سیر تربیتی این دین چنان بود که از میان این ملت آغاز کند - معرفت و آگاهی و شناختی که داشتند ، بطور عمده ، پیرامون ادبیات بود و سخن و بلاغت . علوم و معارف دیگری که در میان آنان رواج داشته باشد و مورد تعلیم و تعلم باشد نداشتند . فرهنگ غالب در میان آن جامعه بلاغت کلام بود و شناخت سخن و قدرت و استواری تعبیر . از این رو سخن و سخنوری ، در آن عصر ، در میان آن قوم ، به اوج خود رسیده بود . محافل و مجالس بسیاری برای خواندن شعر خوب بر پا می گشت . در رده استادان سخن همواره رقابت و مفاخره بر پا بود ، و همه جا و همه وقت سخن از شعر بود و بلاغت و اهمیت شاعران و سخنوران و گویندگان بلیغ . بدین گونه محیط آن جامعه محیطی بود آگاه از حدود و زمینه های سخن بلیغ و میزان بلاغت و اینکه اوج این توانایی تا کجاست و در چه کسانی است ، و تا چه حد می توان در این راه پیش رفت و توان نشان داد . اینها را می دانستند . از این رو حکمت خدایی - که منطبق است با نوامیس منطقی

و معقول و واقعی - چنین اقتضا کرد که معجزه محمدی، از نوع سخن و بلاغت اعلی باشد، بلاغتی برتر از توان آدمی و سخنی خارج از قدرت سخنوران بشری، و از مقوله ای غیر از مقوله سخن و سروده و نوشته آدمیان، یعنی قرآن.

#### مسئله ۱۰

چون آیات قرآن فرود آمد و بر عرب سخندان سخن شناس خوانده شد، آن آگاهان، این گونه سخن را معجزه دانستند، یعنی از مقوله ای و گونه ای بیرون از آن مقوله و گونه که آنان داشتند و می توانستند. زیرا نگریستند که نمی یارند کتابی بلکه سوره ای گفت در حد قرآن و از نوع و مقوله قرآن. و با اینکه سالها به مخالفت با پیامبر قد افراشتند و جنگها به راه انداختند و خونها ریختند، برابری با قرآن نتوانستند کرد. اگر می توانستند، این کار را - که برای آنان آسانتر بود - بر جنگ و خونریزی مقدم می شمردند، و پاسخ پیامبر را با آوردن دست کم یک سوره، چونان قرآن، می دادند و طومار اسلام را در می نوردیدند. نکردند چون نتوانستند و پیوسته با پیامبر و یاران او درافتادند و جنگها به راه انداختند و درفشها برافراشتند.

#### مسئله ۱۱

بر عرب اهل زبان و آگاه از سخن و معیارهای بلاغت و حدود توانایی بشری در این مقوله، ثابت گشت که قرآن - که به زبان آنان فرود آمد - معجزه است، یعنی از قدرت بشری خارج است و از مقوله فعل طبیعی نیست، بلکه از مقوله فعل الاهی است، پس قرآن بر آنان حجت شد و دلیل پیامبر بودن پیامبر. به همین دلیل بر دیگر اقوام نیز ثابت خواهد بود. زیرا این قانون در همه چیز جاری است که چون آگاهان و اهل خبره چیزی را درست دانستند، دیگران آن را جت شناسند و بپذیرند. حکم عقل نیز همین است.

#### مسئله ۱۲

قرآن کریم برترین معجزه است، زیرا اعجاز و غیر عادی بودن آن، در جوهر خود آن قرار دارد، و نیازی به چیزی خارج از خویش ندارد.

#### مسئله ۱۳

قرآن کریم معجزه ای است باقی و ماندگار، و از نظر ماده و صورت همواره محفوظ بوده و هست. و هر کس در هر جا و هر زمان می تواند به آن رجوع کند و در آن بیندیشد و از آن الهام گیرد و هدایت یابد.

#### مسئله ۱۴

قرآن کریم خود، خارق العاده بودن خویش را یاد کرده است. و آشکارا و بارها مردم را برای مقابله با خویش دعوت کرده و برانگیخته است. و فریاد زده است: اگر این «قرآن» را کار طبیعی و ساخته دست بشر می دانید، شما یان نیز مانند آن بگویید و بیاورید، ده سوره بیاورید، ده سوره نه یک سوره بیاورید. اگر یک سوره چون سوره های قرآن بگویید، این دعوت اسلام

که برای شما بسیار سنگین است و با همه آداب و عقاید شما مخالف است ساقط می گردد و پس گرفته می شود . از هر کسی می خواهید کمک بگیرید ، همه نیروها را گرد آورید و به کمک یکدیگر برخیزید . اگر نه ، بدانید که این کتاب وحی خدایی است نه گفته انسانی . و با اینهمه امکاناتی که داده شد ، نتوانستند و از سر ناتوانی ، به پیامبر بد می گفتند و به سوی او سنگ پرتاب می کردند ، و مردم را از شنیدن آیات قرآن باز می داشتند . در صورتی که اگر توان می داشتند و اگر این امر در قدرت و توان بشر بود ، مانند قرآنی می ساختند و در همان ایام و محافل و انجمنهای شعر و سخن که داشتند می خواندند و پیامبر را حاضر می کردند و مجاب می نمودند . و به همه سو فریاد

در می افکندند که محمد مجاب و محکوم شد . و بساط دعوت اسلام را بر می چیدند . حتی اگر توانسته بودند دو سطر مانند قرآن بیاورند ، بدانگونه که مردم آگاه بپذیرند که همانند قرآن است ، ایادی اهریمنی و نیروهای ضلالت آن روز همان را چنان بزرگ می کردند که آوازه آن تا همه جای جهان برسد ، زیرا این بهترین مبارزه مسالمت آمیز بود که می توانستند در برابر قرآن به ثمر رسانند .

## مسئله ۱۵

قرآن از نظر گاههای دیگر نیز معجزه است و خارج از قدرت عادی . شناخت غیر عادی بودن قرآن از این نظر گاهها اختصاص به عرب ندارد ، بلکه هر کس می تواند (از طریق ترجمه صحیح) آن مسائل را دریابد . یکی از آن موضوعات ، نقلهای تاریخی قرآن است . در این کتاب مسائل و حوادث چندی از امم گذشته و شخصیتهای معروف نقل شده است ، آن هم به وسیله کسی که مکتب نرفته و درس نخوانده بود . نکته قابل توجه این است که مطالبی در قرآن نقل شده است که همین مطالب در تورات و انجیل رایج فعلی - که یهودیان و مسیحیان همه آن را کتاب آسمانی می دانند - نیز آمده است ، اما با این فرق که آنچه در تورات و انجیل آمده است مملو است از خرافات و سخنان کفر آمیز و نقلهای پرت و بی منطق و هذیان مانند . مثلا- نگاه کنید در تورات به قصه آدم و نهی از خوردن میوه درخت و نسبت کذب و خدعه به خداوند متعال . نیز شک ابراهیم درباره وعده خدا . . . و جریان آمدن

ملائکه نزد ابراهیم و مژده دادن به اسحاق . . . دیگر اینکه هارون خود بت را ساخت . این قضایا را در تورات بین ، آنگاه بنگر که قرآن کریم چگونه این مطالب را آورده است .

آنچه در آن روزگار ، به عنوان مآخذ این مسائل در دست بوده است ، تعالیم یهود و نصاری بوده است و این تعالیم همینهاست که دیدید . اینها همه در میان آنان رواج داشت ، اما آنچه در قرآن آمده است از دستی دیگر است ، منزه است از تعبیرات کفر آمیز و مطالب منحط و توهین به ساحت پیامبران . آنچه در قرآن آمده است ، از منابع موجود آن زمان گرفته نشده است ، و گر نه در حدود همان افسانه ها بود . بلکه آنچه در قرآن آمده است از طریق وحی الاهی است .

چنانکه گفتیم ، «تفسیر بلاغی» نام تمام مانده است ، تنها تفسیر چهار جزء و یک حزب و یک آیه از قرآن است . یکی از فاضلان سطری چند در پایان کتاب «آلاء الرحمن» نوشته است ، در دردگزاری از فرا رسیدن مرگ بلاغی و به پایان نرسیدن کار تفسیر . اینک ترجمه چند سطر از آن نوشته دردناک :

دریغا و دردا ، ما را و همه مسلمانان را ، که رشته این نوشته بزرگ و این تالیف گرانمایه ، پیش از پایان یافتن ، از هم گسست ، و این ریسمان محکم پاره شد ، و فاجعه مرگ این استوانه دین و تکیه گاه مسلمین فرا رسید و شیخ محمد جواد بلاغی در گذشت . او که مطالب علمی را چونان درهای درخشان و مرواریدهای غلطان ،

در تفسیر آیات قرآن بیان می داشت . او که زنان در این روزگار چونان اویی کمتر زاینده و روزگار فرزندی چونان او کمتر آورد . او که دست به مجاهده ای بی پایان زد و کار اصلاح امت اسلام را تا مرزهای نهایی بکشانید . او که همچون نبرد آوران برای دفاع از دین ، خویشتن بیاراست و برای نگهبانی حوزه اسلام پیا خاست . او که خامه چون یکی از انگشتانش بود و از دستش نمی افتاد ، و کاغذ همنشین روزها و همدم شبهایش بود . او که در گرمای تابسوز تموز نجف و سرمای سوزناک دی و بهمن آن دیار ، همواره ، در محل کار خود حاضر بود ، و جز کمک به دین و اندیشیدن به مصالح مسلمین آرمانی نداشت ، کمک از راه نوشتن و گفتن . پیشوای مجاهد ، پهلوان دانش و کردار ، حجت اسلام و مسلمانان ، برهان دین و قرآن ، آیت الله بلاغی اینچنین بود ، تا آنجا که نیروهایش ناچیز گشت و کم کم بینایش رو به ضعف نهاد . او با سالخورده گی و پیری ، کوشش و عزمی چون جوانان داشت ، تا بدانجا که آخرین بخشهای همین تفسیر را که برای شاگردان خود می گفت و برخی از آنان می نوشتند ، در حال بیماری سخت می گفت و ضعف بسیار ، در بستر مرگ . خداوند او را ، از اسلام و مسلمانان ، بهترین پاداشها دهد .

## ۲ - الهدی الی دین المصطفی

### قسمت اول

این کتاب ، یکی از نمونه های بسیار ارزشمند علم عقاید و فن تحقیق و انتقاد است . از نظر مصالح شرق و اسلام نیز جایی بس ارجمند دارد .

برای اینکه اهمیت یاد شده بهتر روشن شود ، مطلبی را که دکتر توفیق الفکیکی در این باره نوشته است ، ترجمه و نقل می کنیم . زمینه لزوم چنین کتاب مهمی و اهمیت پرداختن به این کار از این بیان دانسته می شود :

پس از آنکه آتش جنگهای صلیبی فرو نشست (جنگهایی که دو قرن میان اسلام و دشمنان اسلام ، با اختلاف برد ، به طول انجامید ، تا اینکه توحید بر تثلیث پیروز گشت و شکست جنگجویان اروپایی مسلم شد و شکست خوردگان به دریاها ریختند و بازگشتند) ، سرزمینهای عربی و اسلامی و مقدسات آنها ، از آثار پای سپاهیان صلیبی پاک گشت ، سپاهانی که همه اروپا با پادشاهان و راهبان و فرماندهانش زیر و رو شده بود ، تا آن سپاه را تجهیز کند و به سرزمین شرق اسلام گسیل دارد ، تا ممالک اسلام را بگیرد ، و استقلال و عظمت این کشورها را بر باد دهد ، و سپس فرهنگ و میراث اسلام را نابود سازد .

اما خدای متعال چنان خواست که آن جنگجویان را تباه گرداند . این بود که آنان کست خورده و ناامید بازگشتند و بیشتری ، نصیب ماهیان دریا یا کرکسهای بیابان شدند . این پیروزی و فتح با یاری خدای روی داد و با کوشش و جهاد مؤمنان پایور و نگاهبانان رسالت قرآن .

لیکن اروپا خونها و قربانیها و شکستهای خویش را فراموش نکرد و چشم از انتقام نبست . از این رو ، دولتها و سیاستمداران اروپایی و هم کشیشان ، پیوسته به نام دوستی و مسالمت ، راه مکر و حيله گری سپردند و تا جایی

که توانستند به حيله انگيزى و زرنكى دست زدند : محافل بحث و گفتگو تشكيل دادند ، جمعيتهاي مخرب به نام مدرسه و بیمارستان و . . . در کشورهای اسلامی تاسيس کردند ، در حالی که این مؤسسات در واقع سازمانهاي کشيلى بود در خدمت استعمار دينى و سياسى با هم .

هنگامى که نهضت صنعتى اروپا پديد آمد ، اکتشافات علمى روز بروز فزونتر مى گشت و اختراعات دهشت آور پيوسته افزايش مى يافت . با این چگونگى که پيش آمد ، قواى شر در اروپا نیرو گرفت ، و سگ صفتى و شر انگيزى استعمار قوت يافت تا به خونخواهى کشتگانی که در جنگهاي صليبي داده بودند به پا خيزد .

از سوى ديگر ، کشورهای مشرق دنياى اسلام ، گرفتار چنگال تجزيه و تقسيم شده بودند ، تجزيه و تقسيمى که سبب آن ، علاقه به تختهاي سلطنت و حکمرانى و رياست طلبى افرادى چند بود . این بود که در قلمرو آباديهاي اسلام ، آن شعله ايمان راستين و گرمى اعتقادى فرو نشست ، جهل و نادانى بر شرف سايه گسترده ، سلاطين و اميران بسيارى پيدا شدند ، سلاطين و اميرانى که با لالايى گفتنهاى وعاظ منافع (و روحانى نمايان بيدين وابسته) به خواب خوش فرو رفته بودند . و بدينگونه آمر به معروف و ناهى از منکر کم شد و توده هاى مسلمان به خوابى عميق فرو رفتند ، خوابى عميق ، در برابر بيدارى اروپا و غرش اختراعات هوش ربای آن ، در هوا و صحرا و دريا ، خوابى عميق در برابر بيدارى و کوشش هيئتهاى مستشرقين و جمعيتهاى اعزامى کشيلى



آری ، این هیئت‌ها و جمعیت‌ها به سوی کشورهای اسلامی سرازیر شدند ، و مهمترین مقصد آنان متزلزل کردن عقاید دینی جوانان مسلمان بود ، و پاشیدن تخم شک و تردید در زمینه عقاید و دستورات دینی جوانان ، و درباره معجزه جاویدان اسلام : قرآن .

دولت‌های مسیحی استعماری ، گاه با روش‌های مسالمت آمیز یاد شده و گاه با نیروی نظامی و تهدید ، توانستند کشورهای اسلامی را مستاصل کنند ، و دوباره جنگ‌های صلیبی را تازه گردانند . چنانکه سخن النبی (۱۲) ، هنگامی که وارد دمشق شد و بر سر قبر صلاح الدین ایوبی ایستاد ، آشکارا همین بود : «ای صلاح الدین ، در این لحظه ، جنگ‌های صلیبی تمام شد» [یعنی نه در لحظه فیروزی و غلبه تو] . لکن جنگ صلیبی این بار منحصر به میدان‌های جنگ نماند ، بلکه دامنه نبرد را به پهنه عقول و افکار و عقاید کشانید . و این نبرد خطرناکترین نوع نبرد ست برای از میان بردن امت‌ها و محو ساختن آثار آنان .

به منظور همین نبرد ، یعنی استعمار فکری و دینی بود که سردمداران و بازرگانان سیاست غربی به پا خاستند و متحد گشتند و قراردادهای نهانی منعقد کردند و سوگندها خوردند که کشورهای اسلامی و سرزمین‌های عربی را پاره پاره و بخش بخش کنند . برای این مقصود نخست کاروان‌های مبشران مسیحی (کشیشان ، طبیبان ، مهندسان ، مستشرقان ، کارشناسان ، مستشاران و . . .) را بسیج کردند ، تا اینان زمینه را برای جنگ صلیبی نوین آماده سازند ، یعنی جنگی که طرف آن ، عقیده و

ایمان بود، جنگی که می‌کوشید تا عقاید دینی را بد و قدیمی و ارتجاعی معرفی کند، یا این عقاید را از پسران و دختران جوان مسلمان بگیرد و آنان را لا دین و لا اعتقاد سازد. چنانکه یکی از مستشرقین فرانسوی، در یکی از کنفرانسهای خودشان، چنین گفت: «ما اگر چه در مورد مسیحی کردن جوانان مسلمان در اروپا و امریکا شکست خوردیم، لیکن همین اندازه بس است که بتوانیم تخم شک را در دل این جوانان بپاشیم و عقیده آنان را از قرآن برگردانیم». در داخل کشورهای اسلامی نیز مدارس تبلیغی بیگانگان همینگونه عمل کردند. درباره این موضوع، به همین اشاره بسنده می‌کنیم، زیرا بحث در این مسائل از حدود این مقدمه بیرون است.

قصدها از این اندازه یاد کرد نیز این بود که اشاره ای کنیم گذرا به عوامل و انگیزه‌هایی که مصلحان بزرگ مسلمان را واداشت تا در سپیده دم بیداری شرق و نخستین مرحله جنبشهای اصلاح طلبانه، بکوشند برای بیشتر بیدار کردن مردم، و زنده کردن مجدد رسالت اسلام و حفظ مرزهای فرهنگی اسلام و احیای فلسفه قرآنی، فلسفه‌ای که با گذشت عصرها و قرن‌ها همگامی خویش را با تحول و تکامل از دست نداده است، زیرا فلسفه‌ای است کامل، نه شرقی و نه غربی، بلکه جامع هر دو جهت است: معنویت و مادیت، چنانکه قانون حیات و طبیعت زندگی بشری و قوانین جهان مقتضی آن است. و از اینجاست که اسلام را دین فطرت نامیده‌اند، یعنی دین انسانیت. زیرا

اسلام با مادیت صرف مخالف است و آن را طرد می کند ، مادیتی که از معانی روحی و امور معنوی تهی باشد . همینگونه معنویت صرف و روحگرایی محض را که از برخورداریهای پاک مادی کناره گیرد نیز محکوم می کند . در قرآن کریم و احادیث نبوی و سخنان و تعلیمات ائمه طاهرین شواهد دل انگیز بسیاری است که این حقیقت جهانی ازلی را بازگو می کند . و اکنون مجال ذکر و نقل آنها نیست .

باری ، در پیشاپیش کسانی که زندگی خویش را وقف مبارزه با سیلهای بنیان کن تبلیغات مسیحی کردند یعنی تبلیغات ضد اسلام و ضد کشورهای اسلامی ، مصلح مجاهد شجاع ، افتخار مشرق زمین و اسلام ، سید جمال الدین افغانی (اسد آبادی همدانی) و شاگردان آزاده او بودند ، که در راس آنان مفتی بزرگ مصر شیخ محمد عبده قرار داشت . . . و مصلحان غیرتمند دیگری چون سید عبد الرحمان کواکبی .

## قسمت دوم

یکی از آثار سید جمال الدین ، در مبارزه با الحاد ، کتاب مشهور اوست در رد مادیین (رد نیچریه) . پیرو این مقصود ، شاگرد او شیخ محمد عبده ، برای جلوگیری از حمله های مستشرقین به پیامبر و قرآن دست به تالیف کتابهایی زد ، از جمله : «الاسلام و الرد علی منتقدیه» و «الاسلام و النصرانیه» . اما اقدامات کواکبی در این باره ، کافی است که به دو کتاب پر ارزش او «طبائع الاستبداد» و «ام القری» اشاره کنیم .

لیکن در سرزمین دجله و فرات ، عراق ، یک تن برای این جهاد مقدس خویشتن را آماده ساخت و خود را به میدان مبارزه افکند . او دانشمند از

دست رفته شرق و اسلام، حجت دین و یاور اسلام، شیخ محمد جواد بلاغی بود. بلاغی، خامه خویش را مانند شمشیر که از نیام درآورند، در آورد و به ملحدان و کشیشان و مستشرقان، با تیغ آخته قلم، حمله برد، هم در شرق و هم در غرب. در کتابهای پراچ و فراوان او، آثار این جهاد طولانی فرخنده و این دفاع پیگیر از اسلام و حقایق اسلامی، نمایان است، از جمله کتابهای «الهدی الی دین المصطفی» و «الرحله المدرسیه» و «انوار الهدی» و «نصائح الهدی» و دیگر کتابهای او... (۱۳)

آری، همینگونه که محقق عراقی، دکتر توفیق الفکیکی، یاد کرد، این مجاهد ربانی و حکیم آگاه و عالم اسلامی بزرگ، شیخ محمد جواد بلاغی، به اهمیت این مسئولیت اسلامی و انسانی خود پی برد، و برای ادای این وظیفه خطیر الهی، با همه وجود بپا خاست.

بلاغی بخوبی درک کرد که عوامل خائن استعمار مسیحی، چگونه به مرزهای عقاید اسلامی حمله می کنند، و با چه حيله و تزویر جوانهای مسلمان را متزلزل می سازند. و چون می نگرند که مهملات کلیسا و اباطیل مسیحیت چیزی نیست که حتی یک چوپان بیابانی مسلمان بپذیرد، تا چه رسد به جوانان تحصیلکرده، از مسیحی کردن آنان چشم می پوشند، اما می کوشند تا عقاید اسلامی آنان را سست کنند. و برای این مقصود، به انواع وسایل دست می زنند: تاسیس بیمارستان، مدرسه، دبیرستان، کالج، کتابخانه، و... و... و...

هم دامن زدن به آتش اختلافهای داخلی و ایجاد مسلکهای جدید و تقویت آن مسلکهای مرموز و استعماری برای نشر دوگانگی در میان مسلمانان و . . .

بلاغی مجاهد و آگاه، از این جریانها مطلع بود، و چون مانند پاره ای از عالمان و مدرسان حوزه های علمی در خواب غفلت به سر نمی برد، و از مسائل جامعه و سیاست و استعمار بیخبر و غافل نبود، و عالم بود و آگاه، و به دین و تعهدات دینی پایبند، به جهاد عظیم و مداوم خویش دست زد. و با تالیف کتابهایی چند، که از نظر علم و نقد و تحقیق نیز بهترین نمونه اند، به مبارزه با استعمار شوم مسیحی پرداخت.

یکی از عمده ترین تالیفات وی - چنانکه یاد شد - کتاب عظیم «الهدی الی دین المصطفی» است. توفیق الفکیکی، در مقدمه خویش بر این کتاب، تحلیلی اختصاری از آن به دست داده است. من در اینجا، با نظر به نوشته وی، به شناساندن این کتاب می پردازم.

الهدی، بهترین کتابها و آثار بلاغی است. نمونه ای است از خرد مبتکر و دانش وسیع او، و برهانی است بر احاطه او به تاریخ ادیان و شرایع و عقاید. بلاغی با این کتاب، نویسندگان مفتری و کذاب غرب را رسوا کرد و اعتراضات آنان را باز پس راند. و او با فداکاری و از خود گذشتگی به این اقدام سنگین دست زد. خود در مقدمات کتاب، علت تالیف آن را شرح داده است و روش خویش را در بحث گفته است، و

نشان داده است که آنان که بر دین اسلام و احکام اسلام و قرآن کریم ایراد گرفته اند، چگونه اصول بحث را رعایت نکرده اند و به دروغگویی و تهمت زنی و حيله گری و مغلظه انگیزی پرداخته اند. بلاغی اینان را رسوا کرده است و جنایات آنان را بر ملا ساخته است. کتاب «الهدی» که شامل دو بخش است (۴۱۲ ص+ ۳۲۴ ص)، بهترین مدرک است برای تاریخ ادیان و بحثهای ادیان تطبیقی، و آموزگاری است برای فن مناظره و استدلال منطقی.

یکی از آثار بسیار نیکو و ارزنده این کتاب این است که دسیسه ها و حيله های مبلغان استعماری مسیحی را روشن می کند و دشمنی آنان را با قرآن و پیامبر اکرم بر ملا می سازد. این کتاب نشان می دهد که چگونه حيله ها و دسیسه ها و تزویرها و دروغهای آنان باعث گشته است تا جوانان مسلمان گول بخورند و دانشگاهیان تحت تاثیر قرار بگیرند. این کتاب نشان می دهد که خطر اینان از خطر خاورشناسان که ایادی استعمارند بیشتر است.

توفیق الفکیکی سپس اشاره می کند به یک تن از کسانی که به علت شک انگیزیه های مبلغان مسیحی، در عقاید دینی خویش، دچار تردید می شود، و سپس با خواندن کتاب «الهدی» به ثبات ایمان بازمی گردد و از چنگال وسوسه های انگیزنده رهایی می یابد. و سپس او را می نگرند که چون در جایی کتاب «الهدی» را می بیند برمی دارد و بر روی چشم می نهد و می بوسد.

این است کتاب عظیم «الهدی»، و چنین بوده است نویسنده بزرگ قدر آن. خوانندگان «الهدی» خود خواهند دید که آنقدر آگاهی و معجزات فکر و تحقیق در آن گرد آمده است که همه را از کتابهای مفصل علم

و فلسفه و فقه و تفسیر و کلام و تاریخ شرایع و ادیان و آداب جدل و بحث و مناظره بی نیاز می سازد .

### ۳ - الرحله المدرسیه

کتاب «الرحله المدرسیه» یا «المدرسه السیاره» نیز از آثار پر ارج و منابع پر ماده اسلامی است . بلاغی ، در این کتاب نیز مسائل و آگاهیهای بسیاری گرد آورده و به سبکی نو آن را پرداخته است . چاپ دوم این کتاب ، در ۵۹۲ صفحه (۳ بخش) در نجف ، صورت پذیرفته است (۱۴) . در این چاپ ، سرآغازی درج گشته است ، به خامه فاضل متتبع ، مؤلف گرانقدر پژوهشگر پر کار ، حجه الاسلام ، سید احمد حسینی اشکوری . در این سرآغاز ، درباره کتاب «الرحله المدرسیه» (مدرسه سیار) ، چنین آمده است :

این کتاب ، به صورت گفتگو میان چند تن نوشته شده است ، که گرد آمده اند تا پیرامون تورات و انجیل و زبور و قرآن ، بیطرفانه تحقیق کنند ، و این کتابها را با یکدیگر تطبیق دهند و حقایق را - بی اشتباه و آرایش - از آنها درآورند . گفتگو کنندگان از پرداختن به دیگر مسائل مربوط به توحید و رد مادیین نیز غفلت نمی کنند .

کتاب با اختصار و اسلوب ساده ای که دارد ، پر است از آگاهی و اطلاع ، برای کسانی که حقایق دینی را می جویند و در کتابهای آسمانی و مذاهب الاهی تحقیق می کنند . مؤلف در این منظور خویش نیز موفق بوده است که مطالب را به گونه ای باز گوید تا همه طبقات از آن بهره مند گردند ، زیرا با سبکی ساده و واضح نوشته است و چنان نکرده است که استفاده از

کتاب ویژه تنها عالمان گردد .

مؤلف در این کتاب ، دین اسلام را مورد بررسی قرار داده است ، و خوبیهای اسلام و برتریهای آن را بر دیگر ادیان در پیش چشم گذاشته و نشان داده است که اسلام همان دین جاوید ابدی است ، دینی برای هر جا و هر زمان و هر عصر و هر نسل ، دینی که ویژه گروهی و افرادی نیست و برای همگان است ، دینی که هر آنچه جوامع بشری بدان نیازمندند ، در آن هست : مسائل اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی ، اخلاقی ، عقایدی و دیگر شئون زندگی . مؤلف ، در خلال کتاب ، درباره اصل «توحید» و اصل «نبوت» و اصل «معاد» سخن گفته است و هر یک را بتفصیل یاد کرده و با دلایل عقلی و نقلی ، از تورات و انجیل و قرآن ، به اثبات آنها پرداخته است . بحثهای فلسفی نیز در کتاب فراوان است : درباره جبر و تفویض ، حسن و قبح عقلی ، حقیقت نفس آدمی ، ذره (جوهر فرد) ، وجوب و امکان و امتناع ، حدوث و قدم ماده ، تنازع بقا و انتخاب طبیعی و . . . همینگونه در کتاب مسایلی می یابید درباره حکمت خلقت اعضای بدن انسان و شگفتیهای خلقت حیوانات و آفرینش آسمان و زمین و هوا و دریا ، و دیگر عجایب و غرایب عالم ، که هر یک برای اثبات وجود خدای یگانه بسنده است . بدینگونه مؤلف ، در این کتاب ، به بحث درباره یک موضوع پرداخته است ، بلکه بسیاری از آگاهیها و بحثها و اطلاعاتی که در الاهیات و عرفت خدا لازم بوده



یاد کرده است .

توفیق الفکیکی ، درباره این کتاب ، می گوید :

کتاب «الرحله المدرسیه» اثری است از تخیل وسیع و نیرومند و تفکر عمیق و ذوق سرشار و سبک ابتکاری بلاغی در داستاننویسی . بحثها و گفتگوهای این کتاب میان جماعتی برگزار می گردد ، همه پاک اندیش و خردمند ، که می خواهند حقایق را سره کنند و عقاید درست دینی را به دست آورند ، از طریق تعالیم آسمانی و تطور تاریخی آنها ، بویژه از دوره تورات و زبور و انجیل تا قرآن کریم ، که آخرین رسالت آسمانی است برای هدایت بشر . قرآن انسانها را به اندیشه توحیدی محض و خالص دعوت کرد ، پس از آنکه بشریت دوران پرستش سنگ و درخت و جانوران و ستارگان و پدران و مادران و دیگر انواع بت پرستی را گذرانیده بود . و اینها همه در دورانی بود که بشر کودکانه می اندیشید . علامه بلاغی - رحمت خدا بر او باد - همه این مسائل فلسفی و عقیدتی دقیق را ، با خامه توانای یک عالم جامع بزرگ به نگارش در آورد ، عالمی مسلط بر علم که از هر جانبداری و تعصب نابجا دور است و در برابر اهل ادیان و مذاهب دیگر هیچ گونه نارواگویی نمی کند ، عالمی که مطالب خویش را با زبان ساده و روشن بیان می کند ، آنسان که آدم کم فهم نیز در می یابد .

بلاغی در پایان این کتاب اشاره کرده است به اینکه دین اسلام ، دین فطرت و دین انسانیت است ، و هر چه زندگی پیشرفت کند و بشریت پیش افتد و علم جلو رود و مکاتب فلسفی نوین پدید آید

و قاره ها کشف گردد ، اسلام اسلام است ، همان دین استوار ابدی . هیچیک از اصول مادی و اندیشه های تاریک الحادی نمی توانند فروغ فروزان اسلام و تعلیمات روشن و فطری آن را بیوشانند . سر سعادت انسان تیره روز روی آوردن به اسلام است . . . این بود مسائل اصلی کتاب «الرحله المدرسیه» . به علت ارزش مسائل اعتقادی و فلسفی و بحثهای دینی اسلامی این کتاب و شرحی که درباره فلسفه خلقت کائنات و شگفتیهای آفرینش و مخلوقات شگفت انگیز آورده است ، محققان کتاب را مورد توجه قرار داده اند ، و به ترجمه آن پرداخته اند . بدینگونه بلاغی ، در تالیفات خود اندیشه توحیدی را مورد بحث قرار داده است و عقیده تثلیث (سه خدایی) ، این شرک مسلم ، را باطل کرده است و نظریات مادیون و دهریون و طبیعت پرستان را مردود ساخته و با دشمنان کینه ور اسلام و حملات آنان پنجه نرم کرده است . او این جهاد بزرگ را با قلم انجام داده است و با اسلوبی ساده و فروتنانه و گرفتاری نرم ، در قالب ادبیاتی سرشار ، و همراه اخلاقی نیک و والا . بلاغی در بحثهای خویش همواره این معیار معروف را در نظر داشته است : «مناظرک نظیرک» - آن کس که با تو بحث می کند ، کسی است مانند تو .

## پی نوشتها

۱ . مقصود همان انقلاب و جهاد با انگلیس است ، که با فتوای مرجع بزرگ بیدار مجاهد ، میرزا محمد تقی شیرازی ، آغاز گردید . در این کتاب ، در بخش «حماسه فتوی داران» ، در آن باره

، سخن گفتیم .

۲. «ریحانه الادب» ، ج ۱ ، ص ۱۷۹ .

۳. «الاعلام» ، ج ۶ ، ص ۳۰۲ .

۴. رجوع شود به «الهدی الی دین المصطفی» ، ج ۱ ، مقدمه ، ص ۲۰ - ۲۱ ، چاپ دوم ، نجف ، مکتبه الحیدریه (۱۳۸۵) .

۵. «ریحانه الادب» ، ج ۱ ، ص ۱۲۸ .

۶. «علماء معاصرین» ، ص ۱۶۲ - ۱۶۳ . و این نمونه ای بود از نثر عربی اردوبادی . نمونه ای دیگر تقدیر نامه اوست برای کتاب «الغدیر» ، که در جلد سوم این کتاب درج شده است .

۷. تعبیر و واژه «نبرد آور» را در برابر «المناضل» از مؤلف «علماء معاصرین» ، حاج ملا علی واعظ خیابانی گرفتم . البته ایشان در ترجمه «المناضل» آورده است : «نبرد آور سخن» ، یعنی ترجمه ای است تفسیری . من همان «نبرد آور» را پسندیدم . نامبرده در ترجمه «الشهم» آورده است : «تیز فهم» ، که البته بد نیست . من آوردم : «دانا دل» ، چه «الشهم» را لغویان عرب ، «الذکی الفؤاد» معنی کرده اند .

۸. «علمای معاصرین» ص ۱۶۲ . این نیز نمونه ای است از شعر اردوبادی . نمونه ای دیگر قصیده اوست درباره کتاب «شهداء الفضیله» ، که در مقدمه آن کتاب به چاپ رسیده است .

۹. مانند کتاب پر ارج «الرعی و الرعیه» در شرح «عهدنامه مالک اشتر» ، و کتاب «سیاسه الامام الصادق» ، و «المتع و اثرها فی الاصلاح الاجتماعی» و . . .

۱۰. «الهدی» - چاپ یاد شده ، مقدمه ص ۷ .

۱۱. «آلاء الرحمان» - یعنی ناز و نعمتهای خداوند بخشایشگر . مؤلف ، تفسیر خویش را به این نام خجسته نامیده و در صفحه عنوان کتاب ، با ادب و

تواضع چنین نوشته است: تالیف این کتاب از نعمتهای خداوند بود بر این بنده ناتوان و نیازمند به رحمت و عفو او، محمد جواد بلاغی نجفی ...

۱۹۳۶ - ۱۸۶۱ (Edmend Henri Hinmen Alenbi)، فیلد ۱۲. ادمند هنری هینمن (مارشال انگلیسی). در جنگ جهانی اول، از ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ فرمانده نیروهای بریتانیا در شرق نزدیک بود، و قوای ترکان عثمانی را در فلسطین در هم شکست (۱۹۱۸)، در ۱۹۱۹ - ۱۹۲۵ فرماندار کل بریتانیا در مصر بود. - «دایره المعارف فارسی».

۱۳. «الهدی»، مقدمه، ص ۳ - ۶.

۱۴. مطبوعه نعمان (۱۳۸۲)، به انتشار مؤسسه مطبوعات اعلمی - کربلا.

## ۴ - شناخت

### مقدمه

شخصیت ممتاز عالم ربانی، شیخ محمد جواد بلاغی نجفی، را می توان از چند جهت مورد توجه قرار داد. این جهتها همه می توانند سرمشقی باشند برای دیگران، بویژه طلاب جوان. در اینجا به برخی از این جهات اشاره می شود.

### الف - ادبیات

در کتاب «ادبیات و تعهد در اسلام»، در بخش اول، درباره اهمیت ادبیات سخن گفته ام، و اشاره کرده ام که تا چه اندازه برای عالمان دینی و طلاب فاضل، اطلاع از ادبیات اهمیت دارد. یاد کرده ام که حاملان فرهنگ اسلامی - که می خواهند آن را هم پاس دارند و هم نقل دهند - باید از ادبیات، شعر، نقد ادبی و تفکر ادبی، مایه های بسیار داشته باشند و آگاهیهای کافی.

اکنون، یاد می کنم که یکی از ابعاد شخصیت این عالم دینی - مانند دیگر عالمان راستین و نام آور دین - بعد ادبی کار او است. کسانی که شرح زندگانی او را نوشته اند، همه به این امر تصریح کرده اند. توفیق الفکیکی نیز شرحی درباره مقام ادبی شامخ بلاغی می آورد و پاره ای چند از آثار شعری او را ذکر می کند، از جمله قصیده معروف او، در ۱۰۹ بیت بدین مطلع:

اطعت الهوی فیهم فعاصانی الصبر فها انا مالی فیه نهی و لا امر

این قصیده، پاسخ است به قصیده انکاریه یکی از مردم بغداد، درباره حضرت ولی عصر«ع»، و شامل اثبات وجود امام است. قصیده یاد شده، با این دو بیت پایان می گیرد:

و قد جاء فی الآثار عن کل واحد احادیث یعی عن تواترها الحصر تعرفنا ابن العسکری و

گفته اند ، بلاغی ، مدتی دراز در بغداد ماند و ادبیات عرب را [علاوه بر آنچه در حوزه علمیه متداول است] فرا گرفت . (۱)

### ب - زبانهای دیگر

شرح حال نگاران بلاغی گفته اند که او زبان انگلیسی و عبری را خوب می دانست - چنانکه در پیش یاد کردیم - و از جمله آثار او رساله ای است به انگلیسی درباره وضو و نماز و روزه به مذهب شیعه . این رساله به چاپ رسیده است . در آن روزگار کسی که انگلیسی و عبری را در حد آموختن و تدریس بداند در آن سامان پیدا نمی شده است . با این حال ، بلاغی این دو زبان را چگونه آموخته است ، تا به آن اندازه که بتواند خوب بفهمد و به انگلیسی کتاب بنویسد ؟ انگلیسی را نمی دانیم چگونه یاد گرفته است ، اما زبان عبری را از یهود دوره گرد آموخته است .

در آن روزگار گروهی یهودی در شهرهای عراق بودند که مقداری جنس ، پارچه و امثال آن ، بر دوش داشتند و در کوچه و بازار می گشتند و می فروختند . بلاغی از این فرصت استفاده می کرد و درباره مفردات و جمله بندی زبان عبری از آنان چیزهایی می پرسید . گاه مجبور می شد همه اجناس [و به اصطلاح خرت و پرت] یک یهودی دوره گرد را بخرد تا از او درباره یک واژه یا ترکیب ، سخنی بشنود . چون یهودیان در آموختن لغت خود به دیگران بسیار بخل می ورزند . بلاغی گاه شیرینی و شکلات می خرید تا اگر بچه ای یهودی ببیند به او بدهد و چیزی از او بپرسد .

### ج - انسانگرایی

دیدیم که این عالم اسلامی ، پس از جهادهای بسیار در راه تحصیل علم و عمل ، همه تاب و توان خویش را در راه هدایت اذهان نهاد ، و در راه نابود ساختن قیدها و

بندهای فکری استعمار و جبران زیانهایی که عوامل خائن، به فرهنگ انسانی اسلام وارد آورده اند.

بلاغی، به عنوان یک عالم متعهد قرآنی، کوشید تا فروغ دامنگستر قرآن را به درون جانها و روانهای مردمان بتاباند، و اذهان و اندیشه ها را با حقایق جاودان وحی الاهی آشنا سازد، و سمپاشیهای منابع سوء بیگانه و مستشرقین مغرض و دیگر عوامل تبلیغی مسیحی و ایادی خیانت به اسلام را بشناساند، و جانها و روانهای صدها تن از انسانها را، از چنگال اهریمن شک و تردید و بیدینی رها سازد، و همه را از نور ایمان و اشعه تابناک حق و هویت معنوی اعتقاد بر خوردار گرداند.

آری، او انسان بزرگی بود که می سوخت تا به دیگران فروغ بخشد، و می تابید تا جانها را روشن سازد، و می گداخت تا با آثار قلمی روشنگر خویش به هر سوی گرمی بپاشد. انساندوست و انسانگرایی بود بزرگ، خادم دین و فضیلت و نگهبان مرزهای والای حق و حقیقت، و مرشد توده های انبوه انسانیت.

#### **د - آگاهی از عقاید و ادیان**

یکی از مسائل مهم زندگی علمی بلاغی، آگاهی وسیع اوست از علم ادیان. او با صبر و پشتکار بسیار از کتب و عقاید ادیان باطله آگاه گشت و سپس به رد آنها و اثبات حقایق پرداخت.

آگاهی دقیق از کتب و عقاید دیگران و رسیدگی به آنها و نشان دادن باطلها و نادرستیها از وظایف عمده عالمان اسلام است. نخست باید این عالمان - هر کدام بنا به علاقه و تخصص خود - از آراء و عقاید و فلسفه ها و مکاتب گوناگون آگاه

باشند ، کتابهای ادیان و مرامها را بخوانند ، سپس به روشن کردن اذهان خلق بپردازند . نوع مرامهای باطل و ادیان منسوخ ، درگرو اطلاعند ، یعنی همینکه انسان به صورتی درست از آنها آگاه شد ، و به صورتی درست از حقایق اسلام آگاه بود ، نادرستی و بی اهمیتی آن مطالب و مکاتب را درک می کند ، و زرق و برق پوشالی آنها را تشخیص می دهد . آنگاه می تواند آن گروه را که تحت تاثیر قرار گرفته اند بیاگاهاند و به راه راست حقیقتهای راستین باز آورد .

وسعت معلومات بلاغی ، و تفکر ادبی او ، و دانستن چند زبان ، اینها همه در این کار بزرگ یار او بوده اند .

## ۵- اخلاق

### اخلاق

عالمان راستین اسلام ، نمونه های مجسم عمل به احکام و آداب اسلامند - یعنی باید اینگونه باشند - بنابراین ، این عالمان ، نمایانگر تجسم اخلاق محمدی خواهند بود . طلاب جوان نیز ، با توجه به اینگونه عالمان (۲) چه افرادی از آنان که اکنون هستند و چه در - گذشتگان) ، باید خویشان را چنان بسازند که نمونه و تجسم اخلاق محمدی باشند . یکی از این رده عالمان دین و اخلاقیان راستین ، شیخ محمد جواد بلاغی است . در اینجا به نمونه ای از خلیات والا و خوبیهای فرشته گون او اشاره می کنم .

### الف - پاکي نيت

او - مانند حکیمان زاهد گوشه گیر - نمی خواست نامش را بر روی کتابهایش بنویسند . . . شعار او خدمت به حق بود و دفاع از حق ، بی هیچ نظر دیگری . در این کلمه حکیمانه سرشار از صدق و اخلاص ، شعار نمونه او بخوبی متجلی است : «تنها قصد من خدمت به حق است و دفاع از حقیقت ، برای رضای خدا . چه به نام من باشد یا به نام دیگری» .

آری ، این است شعار مصلحانی که به ارزشهای والا-ایمان دارند . و این است آن فضیلت برتری که بلاغی را در صف آزادگان و جاودانان در می آورد . (۳) و این است نمونه ای از آنچه تفسیر مادی حرکات انسان را ابطال می کند .

### ب - سلامت نفس و انتقاد پذیری

یکی دیگر از نشانه های اخلاق پاک و روحیه علمی علامه بلاغی این بود که به انتقاد کردن می نهاد و آن را مورد نظر قرار می داد ، اگر درست بود می پذیرفت و اگر نادرست بود ، با ادب و مهربانی پاسخ می داد . از گوش دادن به سخن ناقدان و مخالفان ابا نداشت ، مانند همه کسانی که علم و دانایی را دوست دارند و معرفت و شناخت را جستجو می کنند ، به منظور تزکیه نفس خویش و ارشاد دیگر مردم . (۴)

### ج - فروتنی

درباره فروتنی بلاغی سخنان بسیار گفته اند . نوشته اند که خود به بازار می رفت و آنچه نیاز داشت می خرید و آن را در کوچه و بازار ، مانند دیگران ، حمل می کرد و به خانه می آورد . هرگز نمی پذیرفت که کسی به او در کارهایش کمک

کند. وقتی درخواست می کردند که اجازه دهد تا به او در انجام دادن کاری یا حمل چیزی کمک کنند، می گفت: «هر کس باید بار خود و بار خانه خود را خود به دوش کشد».

در روایات دینی، لعن کرده اند کسی را که بار خود را بر دوش دیگران نهد، و اشخاص را به خاطر خود در زحمت اندازد، و کل بر دیگری باشد. این عالم ربانی به این دستور الاهی اسلام آن گونه که یاد شد، عمل می کرد و بدان پایبند بود.

#### د - زهد

بلاغی اطاقی کوچک داشت و محقر. در آن جز بوریایی و روفرشیی که بر آن می نشست هیچ چیز نبود. در زمستان وسایل گرم کردن و در تابستان وسایل سرد کردن نداشت، با اینکه مزاجی ضعیف داشت و بیمار بود. و با این احوال، هیچگاه از این اطاق بیرون نمی رفت مگر برای نیازهای ضروری. (۵)

#### ه - کوشی

در کتاب خواندن و یاد داشت کردن و نوشتن کوشا بود. همیشه کتابها در برابرش باز بود و قلم در میان انگشتانش و کاغذ در کنارش: یا می خواند، یا می نوشت. من هرگاه بر او وارد شدم دیدم یا می نویسد و به نگارش سرگرم است، یا در کتابها دنبال مطلبی می گردد و می پژوهد. (۶)

در گذشته نیز، نمونه ای از کوشش و فداکاری آموزنده وی، در فرا گرفتن زبان عبری، یاد شد.

#### ۶ - خوی پاکیزگان

##### خوی پاکیزگان

در اینجا که گفتگو بر سر فضایل اخلاقی و طهارت نفسی عالمان بزرگ دین است و کوششها و اخلاصها و مجاهدتهای آنان، خوب است چند نمونه نقل شود، چند نمونه از چگونگیهای خلقی و روحی عالمان راستین دین، عالمانی که همانان وارثان پیامبرانند برآستی. من این نمونه ها را نقل می کنم از کتاب «فوائد الرضویه»، تالیف حاج شیخ عباس قمی، و کتاب «قصص العلماء»، تالیف میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی، با تصرف در عبارت و تحریر.

امید است آنچه آورده می شود سرمشقی گردد برای طلاب جوان و دیگر جوانان و دانشجویان و کسانی که می خواهند خویشتن را پرورش دهند و نفس خود را بسازند و قلب خود را تربیت کنند. خوب است جوانان و دانشجویان و طلاب جوان، کتابهای معتبری که در شرح حال عالمان راستین نوشته شده است بخوانند، زیرا نمونه های عملی و واقعی، که در خلال شرح زندگانی و احوال بزرگان آمده است، بهترین وسیله است برای باور و تصمیم و تربیت و تاثیر. اینک آن چند نمونه:

#### ۱ - مواظبت بر اخلاص

روزی آخوند ملا عبد الله شوشتری، به دیدار شیخ بهائی رفت. ساعتی نزد شیخ بود تا آنکه بانگ اذان فراز آمد. شیخ بهائی



به مولانا (ملا عبد الله) گفت: «همین جا نماز بخوانید تا نماز هم به شما اقتدا کنیم و به فیض جماعت برسیم». مولانا تاملی کرد، و نپذیرفت که نماز را در خانه شیخ بخواند، بلکه برخاست و به خانه خویش رفت. از او پرسیدند: «چگونه خواهش شیخ را اجابت نکردید، و نماز را

در خانه شیخ نخواندید ، با اینکه درباره خواندن نماز در اول وقت اهتمام دارید ؟ » . در پاسخ فرمود : « قدری در حال خود تامل کردم ، دیدم چنان نیستم که اگر شیخ پشت سر من نماز بخواند ، فرقی نکند ، بلکه در حال تغییر پیدا می شود ، لاجرم اجابت نکردم » .

## ۲ - تقوی در مصرف اموال عمومی

در احوالات شیخ ابراهیم کلباسی خراسانی اصفهانی ، نوشته اند که می فرمود :

نمی خواستم رساله بنویسم ، لیکن میرزای قمی حکم کرد که باید رساله بنویسی و فتوای خود را بازگویی . من در پاسخ گفتم : « بدنم طاقت جهنم ندارد » . و سرانجام به اصرار وی رساله نوشتم .

آورده اند که ، هرگاه مستمندی از او چیزی می خواست ، شاهد می طلبید . آن شاهد را قسم می داد که راست بگوید . مستمند را نیز سوگند می داد که « در این مال که به تو می دهم اسراف نکنی و جز با صرفه جویی به مصرف نرسانی ! »

دقت کنید و ژرف بنگرید ! کار اموال عمومی ساده نیست . در اینجا روایتی نقل می کنم و می گذرم :

روزی عقیل بن ایطالب ( - از رجال صدر اسلام و برادر حضرت علی «ع» ) ، نزد علی آمد و گفت : « مبلغی به من بده ، ...آ...دارم می خواهم بپردازم » .

امام فرمود : « وام تو چقدر است ؟ » عقیل پاسخ داد . امام فرمود : « من این مبلغ را ندارم ، صبر کن تا جیره ام از بیت المال پرداخت شود ، در اختیار تو خواهم گذاشت » . عقیل گفت : « بیت المال در دست توست ، باز می گویی ، صبر کن تا جیره ام پرداخت شود ! تازه ، جیره تو چقدر هست ، و

اگر همه آن مبلغ را به من بدهی چه خواهد شد؟» امام فرمود: «من و تو، هر کدام، مانند یک تن از عموم مسلمانانیم، و امتیازی بر دیگران نداریم... اگر مایلی شمشیرت را بردار، من هم شمشیرم را برمی دارم و با هم می رویم به حیره، در آنجا بازرگانانی ثروتمند زندگی می کنند، به یکی از آنان شیخون می زنیم و اموالش را می گیریم و می آییم». عقیل گفت: «ا یعنی برویم دزدی کنیم؟!» امام فرمود: «اگر مال یک تن را بدزدی بهتر نیست از اینکه مال همه را بدزدی...» (۷)

### ۳ - نگرانیهای انسانی

آورده اند که فقیه و عالم بزرگ، سید محمد جواد حسینی عاملی، مؤلف کتاب «مفتاح الکرامه» (۸)، شبی از شبها در خانه خویش - در نجف - مشغول شام خوردن بوده است. کسی در خانه را می کوبد. سید می شناسد که کوبنده در، خادم استادش «علامه بحر العلوم» است. بشتاب می رود و در را باز می کند. خادم می گوید: «شام بحر العلوم را نزد او گذاشته اند، او نمی خورد و منتظر شماس است». سید جواد عاملی بتعجیل به خانه بحر العلوم می رود. همینکه وارد می شود و چشم بحر العلوم به او می افتد فریاد می زند:

- آیا از خدا نمی ترسی؟ آیا خدا را مراقب خود و اعمال خود نمی دانی، از خدا شرم نمی کنی؟

- آقا! چه روی داده است؟

- می خواستی چه روی بدهد؟ مردی در همسایگی تو زندگی می کند بی بضاعت، او تا کنون هر شبانروز مقداری خرمای زاهدی

از بقال محل نسیه می گرفت و با عیال خود، با آن خرما، گذران می کرد. و جز این تمکنی نداشت. حالا یک هفته است که خانواده او جز خرما چیزی نخورده اند. امروز مرد به بقال رجوع می کند تا از همان خرما برای خوراک شب خود و خانواده اش بگیرد، بقال می گوید: «قرض تو زیاد شده است». مرد خجالت کشیده چیزی نمی گیرد و به خانه باز می گردد. اکنون او و خانواده اش گرسنه اند و بی شام، با این وضع، تو سرگرم شام خوردن بودی؟! در حالی که این مرد همسایه تو است و تو او را می شناسی، فلانی است.

- آقا! والله از حال او اطلاع نداشتم.

بحر العلوم می گوید:

- اطلاع نداشتی؟ چرا اطلاع نداشتی؟ همه خشم من از همینجاست. چرا از حال برادران و همسایگان بیخبر بمانی و از حال و روزگار آنان جويا نشوی و آگاه نگردی؟ سید جواد! اگر از حال این مرد بینوا مطلع بودی و اینگونه با خیال راحت، خود به خوردن شام مشغول شده بودی، یهودی بودی، بلکه کافر بودی، دیگر تو را مسلمان به حساب نمی آوردم.

در اینجا آوردن مطلب زیر بی مناسبت نیست. تنکابنی، در «قصص العلماء» از قول حاج ملا محمد صالح برغانی (برادر حاج ملا محمد تقی برغانی قزوینی، معروف به «شهید ثالث») آورده است که می فرمود، پدرم گفت:

در خواب دیدم پیغمبر اکرم نشسته است و علما در خدمت پیامبر نشسته اند. و مقدم بر همه ابن فهد حلی جای دارد. تعجب کردم

که اینهمه علما با آن مقامات و شهرت چگونه است که همه در مقامی پایین تر از ابن فهد جای دارند ، با اینکه ابن فهد را در میان علما چندان شهرتی نیست ؟ از این رو راز موضوع را از پیامبر خدا پرسیدم . رسول خدا فرمود : «علت این است که دیگر علما هنگامی که فقیر به آنان مراجعه می کرد اگر از مال فقرا نزد ایشان بود به او می دادند ، و گرنه جواب می کردند ، اما ابن فهد هرگز فقیران و نیازمندان را از نزد خود محروم باز نمی گردانید ، و اگر از مال فقرا نزد او بود از مال خود می داد . این مرتبه را از این کار یافت .»

#### ۴ - فرشته خویی و مردمی

ملا احمد مقدس اردبیلی در سفر بود ، یکی از زوار که آن جناب را نمی شناخت به او گفت : جامه های مرا ببر نزدیک آب و بشوی و چرک آنها را بگیر . ملا احمد قبول کرد و جامه های آن مرد را برد و شست و آورد تا به او بدهد . در این هنگام آن مرد ، ملا احمد را شناخت و خجالت کشید . مردم نیز او را توبیخ کردند . مقدس اردبیلی فرمود :

چرا او را ملامت می کنید ؟ مطلبی نشده است ، حقوق برادران مؤمن بر یکدیگر بیشتر از اینهاست . حاج شیخ عباس قمی ، پس از نقل این واقعه ، می گوید :

مولانا در این کار به امام هشتم اقتدا کرده است ، زیرا در روایات آمده است که روزی امام هشتم وارد حمام شد ، شخصی در حمام بود که آن حضرت را نمی شناخت . گفت

: «بیا مرا کیسه بکش». امام رفت و به کیسه کشیدن او مشغول شد. سپس مردم در آمدند و امام را شناختند و از امام - برای کردار آن مرد - معذرت خواهی کردند. امام با مردم سخن می گفت تا نگران نباشند، و همینگونه ادامه داد تا کیسه کشیدن آن مرد را تمام کرد.

## ۵- موضع بانوی

عالم جلیل شیخ حسن بن زین الدین عاملی - پسر شهید ثانی - با خواهر زاده خود، عالم عامل سید محمد بن علی موسوی عاملی، مؤلف کتاب «مدارک الاحکام» هم‌دوره بوده اند. در احوالات این دو عالم ربانی آورده اند که هرگاه یکی از ایشان زودتر به مسجد می آمد، دیگری که می رسید به وی اقتدا می کرد. و هرگاه کتابی می نوشتند به یکدیگر عرضه می کردند. این دو عالم در ایام حیات خود، به ایران، برای زیارت حضرت امام رضا «ع» نیامدند، از ترس آنکه مبادا شاه عباس بخواهد با آنان ملاقات کند.

## ۶- عظمت نفس

در احوال خواجه نصیر الدین طوسی آورده اند:

وقتی شخصی به خدمت خواجه آمد و نوشته ای از دیگری تقدیم وی کرد که در آن نوشته، به خواجه بسیار ناسزا گفته و دشنام داده شده بود، و نویسنده نامه خواجه را کلب بن کلب خوانده بود. خواجه در برابر ناسزاهای وی، با زبان ملاطفت آمیزی، اینگونه پاسخ گفت: «اینکه او مرا سگ خوانده است درست نیست، زیرا که سگ از جمله چهارپایان است و عوعو کننده است و پوستش پوشیده از پشم است و ناخنهای دراز دارد. این خصوصیات در من نیست. و بر خلاف، قامت من راست است و تنم بی پشم، و ناخنم پهن است و ناطق و خندانم، و فصول و خواصی که مراست غیر از فصول و خواص سگ است. و آنچه در من است مناقض است با آنچه صاحب نامه در باره من گفته است». و بدینگونه او را پاسخ گفت، با این زبان نرم

، بی آنکه کلمه درتی بر زبان راند ، یا فرستاده او را برنجانند . (۹)

## ۷- آگاهی رفتاری

در شرح زندگانی عالم بزرگ مشهور ، فقیه جامع ، روحانی عابد زاهد ، مربی بزرگان استاد اکبر ، آقا محمد باقر بهبهانی ، معروف به «وحید بهبهانی» ، آورده اند :

قرآنی نفیس ، که به خط یکی از خطاطان مشهور کتابت شده بود ، و جلد آن را با دانه های یاقوت و الماس و زبرجد و دیگر سنگهای گرانبها مرصع (جواهر نشان) کرده بودند ، از سوی سلطان زمان ، به رسم هدیه ، برای ایشان آورده شد . یکی از آن کسان که مامور بودند تا قرآن یاد شده را نزد مرجع بزرگ ببرند چنین می گوید :

چون با آن قرآن به در خانه آقا آمدیم و در زدیم ، ایشان خود دم در آمد و در را باز کرد ، در حالی که آستینش بالا بود و قلم در دست . پرسید : «چکار دارید ؟» گفتیم : «حضرت سلطان قرآنی برای شما فرستاده اند» نگاهی به قرآن انداخت و فرمود : «این زیورها و دانه ها چیست که بر جلد قرآن نصب شده است ؟» . گفتیم : «دانه هایی گرانبهاست که جلد قرآن را با آنها مرصع کرده اند» . فرمود : «چه جهت دارد که کلام الله را چنین کنند تا باعث حبس و تعطیل آن شود . این دانه ها را جدا کنید و بفروشید و بهای آنها را به مستمندان بدهید» . عرض کردیم : «این قرآن به خط میرزای نیریزی است و بهای زیادی دارد ، قبول فرمایید» . فرمود : «هر کس قرآن را آورده است نزد خود

نگاه دارد و پیوسته از روی آن تلاوت کند». این سخن را فرمود و در خانه را بست و رفت و ما برگشتیم .

## ۸- توجه و عبادت

در شرح احوال عالم ربانی ، مرجع شجاع آگاه ، در هم کوبنده دستگاه بیگانگان ، و خرد کننده ایادی آنان ، و نجات دهنده ملت ایران و باز گرداننده شخصیت و سربلندی به ایرانیان ، یعنی : میرزا محمد حسن شیرازی ، صاحب فتوای مشهور در «تحریم تنباکو» ، چنین آورده اند :

او بیشتر آیات قرآن را از بر بود ، همچنین دعاهای ماه رمضان را ، و دعاهایی را که در دیگر اوقات قرائت می کرد ، و زیارت‌هایی را که در حرم امامان می خواند . در حررها کتاب دعا با خود نمی برد ، با اینکه مدتی دراز دعا و زیارت می خواند . در نفوس همگان ، حتی فرزندان خود ، حشمتی عظیم داشت . و این همان شکوه ربانی بود .

## ۹- رعایت مسئولیت و ادب و انضباط

نیز در احوال مرجع بزرگ یاد شده ، میرزای شیرازی اول ، آورده اند :

او با عالمان حوزه و شاگردان و طلاب علوم اسلامی ، چونان پدری مهربان رفتار می کرد . از رسیدگی به کوچکترین امر غفلت نمی ورزید . و با همه آنان ، اگر چه طلاب مبتدی و خردسال ، با کمال ادب و احترام رفتار می کرد . مقام هر کس و فضل و دانش و ارزشهای هر یک را می شناخت و پاس می داشت . به هنگام پرداخت حقوق طالبان علم ، چنان روشی احترام آمیز داشت که نمی توان وصف کرد . همینطور با دیگر مردمان ، در موارد گوناگون ، با نهایت ادب روبرو می شد و به سخنان آنان گوش می داد ، و به رفع نیازمندیهایشان می پرداخت . این ادب و احترام را حتی با اعضای خانواده خود و کودکان خردسال رعایت می کرد .



همه به هنگام ورود به نزد او از وی اذن می گرفتند . هر یک نزد او وارد می شدند ، به احترام آنان به پا می خاست و چون از نزد او می رفتند نیز چنین می کرد .

## ۱۰ - بلند طبعی و آزادگی

عالم دینی و مرد روحانی باید طبعی منیع داشته باشد و به پستی نگراید و همچون قله ساران بلند ، سربلند باشد و بی نیاز . طلبه و عالم باید مقام روحی و متاع معنوی خود را در برابر آنچه در دست مردم دنیا دار است پست نکنند و چشم به دست مردم و دل نگران خوشیها و امور مادی مردم نباشد ، سرفراز باشد و آزاده ، و در عین فروتنی و تواضع ، طبعی بلند داشته باشد و بی نیاز . در پایان این کتاب ، برای حسن ختام ، داستانی نقل می کنم از عالم بزرگ و آزاده ، شرف دین و عز اسلام ، علوی شریف بزرگوار ، سید رضی ، ابو الحسن محمد بن الحسین الموسوی ، گرد آورنده کتاب «نهج البلاغه» ، تا نمونه ای باشد برای تربیت نفس و دمیدن روح آزادگی و بلند طبعی در جانها و روانها .

آورده اند که از هیچ کس صله و جایزه قبول نمی کرد ، تا آنجا که هدیه های پدر خود را نیز رد می کرد .

پادشاهان آل بویه هر چه کردند تا از ایشان عطا و صله بپذیرد نپذیرفت . دوست داشت که خود و شاگردانش مورد عزت و احترام باشند و همه مردم حرمت آنان را نگاه دارند و با بی نیازی و آقایی زندگی کنند .

نیز آورده اند که خداوند به وی فرزند داد . ابو غالب فخر الملک ، وزیر بهاء الدوله

، هدیه ای برای او فرستاد و پیغام داد که چون در اینگونه اوقات دوستان برای یکدیگر هدیه می فرستند ، من این هدیه را برای قابله فرستاده ام ، امید است بپذیرید . سید رضی رد کرد و بدو نامه ای نوشت ، و از جمله در آن نامه چنین نگاشت : «بر احوال خانواده ما زن بیگانه ای آگاه نمی گردد ، همیشه پیره زنان خود ما قابلگی می کنند نه زنان بیگانه . و این پیره زنان نیز نه اجرتی می گیرند و نه صله ای » .

این واقعه را ، مؤلف «قصص العلماء» ، با تفصیل بیشتری ، آورده است . در اینجا با تصرف در عبارت نقل می کنم . واقعه از قول وزیر آورده شده است : خدای تعالی ، پسری به سید رضی کرامت فرمود . من هزار دینار در طبقی گذاشتم و به رسم هدیه و چشم روشنی برای او فرستادم . رضی آن وجه را رد کرد و گفت : «وزیر می داند که من از هیچ کس چیزی قبول نمی کنم » . بار دیگر آن طبق را فرستادم و گفتم : «این وجه برای آن مولود است ، دخلی به شما ندارد» . باز پس فرستاد و گفت : «کودکان ما نیز چیزی از کسی قبول نمی کنند» . بار سوم فرستادم و گفتم : «این مبلغ را به قابله بدهید» . این بار نیز باز گردانید و گفت : «وزیر می داند که زنان ما را زنان بیگانه قابلگی نمی کنند ، بلکه قابله ایشان از زنان خود ما هستند . و اینان نیز چیزی از کسی نمی پذیرند» . برای بار چهارم آن مبلغ را فرستادم و گفتم : «این مبلغ از

آن طلابی باشد که در خدمت شما درس می خوانند». سید رضی فرمود: «طلاب همه حاضرند، هر کس هر قدر می خواهد بردارد». آنگاه یکی از طلاب برخاست و یک دینار برداشت و قدری از آن برید و آن بریده را نزد خود نگاه داشت و باقیمانده را در همان طبق گذاشت. سید رضی پرسید: «چرا چنین کردی؟». گفت: «دیشب برای روغن چراغ احتیاج پیدا کردم و کلید در خزانه شما که وقف بر طلاب است نبود، از این رو از بقال، نسیه، روغن چراغ گرفتم، اکنون قدری از این دینار را برداشتم تا قرض خود را ادا کنم». چنین کردند و سرانجام آن طبق دینار را رد کردند و نپذیرفتند.

آری، اینگونه بودند عالمان ربانی و طلاب روحانی، با این عزت نفس، و بلند همتی، و آزادگی، و آزاده طبعی، و سرافرازی، و قله سانی...

آری، اینگونه بودند آن بزرگان و بلندان و قله ساران...

### پی نوشتها

۱. «المدرسه السیاره» - مقدمه، ص ۸.

۲. گفتیم، اینگونه عالمان، نه آن کسان که خود را در مقام آنان جا زده اند و همواره جا می زنند. این غلط اندازان، سن و سال و هیئت و ظاهر و تحصیلات حوزه ای دارند و حتی برخی در عداد مدرسان نیز هستند و رساله نویسان، اما عالم دینی نیستند. اسلام در وجود آنان تبلور و تجسمی که می گوئیم ندارد، تعهد اسلامی که هیچ، حماسه دینی که ابدا

۳. «الهدی» ، مقدمه ، ص ۲۷ - ۲۸ .

۴. «الرحله المدرسیه» ، مقدمه ، ص ۱۳ .

۵. «الرحله المدرسیه» ، مقدمه ، ص ۶ ، به نقل از یکی از شاگردان بلاغی .

۶. همان کتاب .

۷. «بحار الانوار» ، ج ۴۱ ، ص ۱۱۴ .

۸. «مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه» ، در هشت مجلد ، چاپ دمشق و مصر ، سالهای ۱۳۲۴ ه . ق تا حدود ۱۳۳۱ ه . ق .  
این کتاب فقهی عظیم در جامعیت اقوال فقیهان کم مانند است .

۹. «احوال و آثار خواجه نصیر الدین» ، تالیف استاد سید محمد تقی مدرس رضوی ، ص ۷۹ ، چاپ دوم .

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹